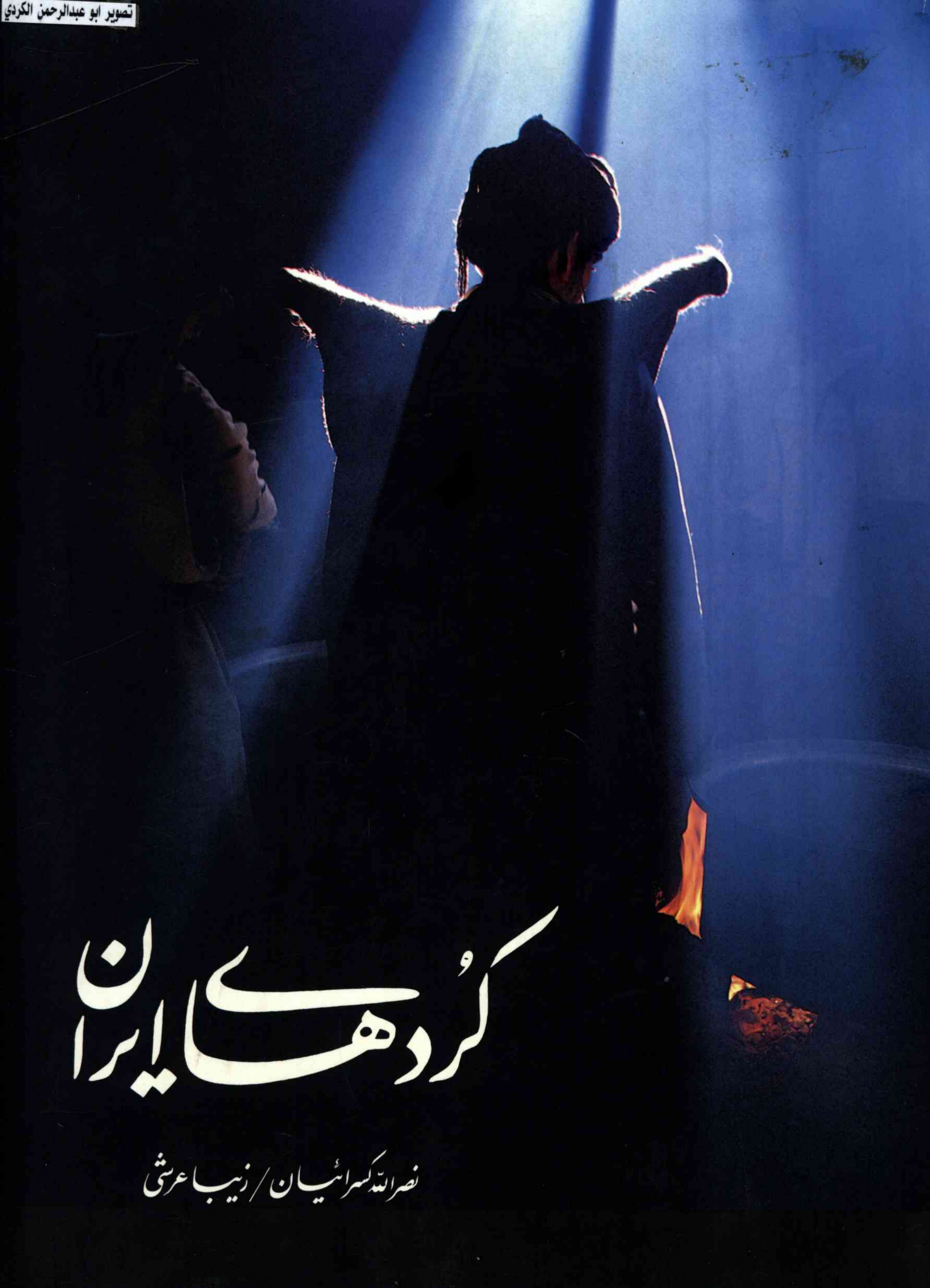


کُردهای ایران

نصرالله کسرائیان / زیبا عرشی

کُردهای ایران

نصرالله کسرائیان / زیبا عرشی

کسرائیان، نصرالله، ۱۳۲۳ـ ، عکاس.
کردهای ایران /نصرالله کسرائیان؛ زیبا عرشی. ـــ [تهران]: آگه، ۱۳۸۲.
۱۶۰ ص. مصور (رنگی) ISBN 964_329_083_2
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).
ص. ع. به انگلیسی: Kurds of Iran
Photos: N. Kasraian, Text: Z. Arshi
۱. عکس‌ها ـــ کردهای ایران. الف. عرشی، زیبا ـــ مقدمه‌نویس. ب. عنوان.
۱۳۸۲ ۷۷۹/۹
ـ۸۲ م

کردهای ایران

عکس: نصرالله کسرائیان، متن: زیبا عرشی
ترجمهٔ انگلیسی: مینو علیان ـ ترجمهٔ آزاد کردی: محمد ماجد مردوخ روحانی
لیتوگرافی: مگاپس و فرایند گویا؛ چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سکه
(چاپ یکم: تابستان ۱۳۷۲)
چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۲
شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه
قیمت: ۹۵۰۰ تومان

مؤسسهٔ نشر آگه
خیابان ابوریحان، خیابان روانمهر، شمارهٔ ۴۷
E.mail: agah@neda.net

انتشارات فرهنگسرای میردشتی
کارگر جنوبی، خیابان وحید نظری، مجتمع نادری، طبقهٔ اول

مرکز پخش: **کتاب ماد**
خیابان اردیبهشت، نبش لبافی‌نژاد، پلاک ۱۷۷، واحد ۱
تلفن ۶۴۹۸۹۹۸ و ۶۹۶۷۰۱۲

Nasrollah Kasraian, was born in Khorramabad, southwest Iran, in 1944; he graduated from Tehran University's Law School in 1968. His published works include:

Life
From Childhood
An Experience
Endless Joureny
Turkmans of Iran
Damāvand
Isfahān
Nomads of Iran
Persepolis
Tehrān
The North of Iran
The South of Iran
Nature of Iran
Baluchestān
Abyāneh
Māsouleh
Postscrips:
(The Ship, Door and Windows, Desert)
Iranian Architecture

The photographer's works have also been published abroad; *'L'Iran Rural'* (France, 1984); *Kurdistan* (Germany, 1990); The Nomadic Peoples of Iran (England 2002) and various photo essays in European magazines such as Geo (France and Germany), *Airone* (Italy), *Grands Reportages* (France), *Animan* (Switzerland), *Altaïr* (Spain) etc...

فرشاد فدائیان



عکـاس: نـصراللّـه کسـرائـیان، مـتولد ۱۳۲۳ خرم‌آباد، فارغ‌التـحصیل سـال ۱۳۴۷ دانشکـدهٔ حقوق دانشگاه تهران.

آثـار عکـاس: **زنـدگی، از کـودکی، یک تـجربه، سـفر بـی‌پایان** *(Endless Journey)*، **معماری ایران، ترکمن‌های ایران، دماوند، اصـفهان، تـخت جمشید، عشایر ایران، تهران** (با همکاری حمیده ذوالفقاری)، **شمال، جـنوب، طـبیعت ایـران** (با همکاری بیژن فرهنگ دره‌شـوری) **بـلوچستان، ابیانه، ماسوله، یادداشت‌ها (کشتی، در و پـنجره، کویر)** (در ایـران)؛ *L'Iran Rural* از مـجموعهٔ *Double page* (۱۹۸۴ در فرانسه)، *Kurdistan* (۱۹۹۰ در آلمان)، *The Nomadic Peoples of Iran* (۲۰۰۲ انگـلستان) و چـاپ رپـرتاژهای مـتعدد در اروپـا: *Geo* (آلمـان و فـرانسـه)، *Airone* (ایـــتالیا)، *Grandes Reportages* (فــرانســه)، *Animan* (سـویس) و *Altaïr* (اسپانیا) و ...

در باغچه بهار زیر تلالئو آفتاب،
گل بسیاراست
اما جان من پریشانِ آن تک بنفشه ایست که
زیر سایه تمشکها خاموش ایستاده‌است

گوران

یادداشت عکاس بر چاپ یکم

در یادداشتی بر ***ترکمن‌های ایران*** وعده کرده بودم چنانچه عمری باقی باشد دو کتاب دیگر از همان سری را که یکی به کردها و دیگری به بلوچ‌ها اختصاص دارد، منتشر کنم. بخت یاری کرد و به نیمی از وعده‌ای که داده بودم عمل کردم.

دربارهٔ کتاب حاضر واقعیت آن است که کتاب قبلاً زیر عنوان کردستان به دو زبان انگلیسی و سوئدی در آلمان به چاپ رسیده است و اگر اینجا نام آن را تغییر داده‌ام دلایلی دارد که شرح می‌دهم: اول آن‌که در ایران مناطق کردنشین تنها استان کردستان را دربر نمی‌گیرد، بلکه از محدودهٔ آن، یا به عبارت دیگر، از چهارچوب تقسیمات کشوری فراتر می‌رود. مثلاً مهاباد که شهری کردنشین است در آذربایجان غربی واقع است و یا ایلات کرد جلالی (زیلان) و میلان در محدودهٔ استان آذربایجان غربی، به‌ویژه مناطقی نزدیک به مرز ترکیه، سکونت دارند. دوم آن‌که چیزی حدود یک‌سوم عکس‌های کتاب را تغییر داده‌ام. بنابراین، کتاب حاضر بـه مـعنایی هـمان کتابی نیست که در خارج از کشور به چاپ رسیده است و طبیعتاً تغییرنام آن برای تأکید بر تفاوت چاپ فارسی آن ضرورت داشت.

اما در تهیهٔ این کتاب همچون دیگر آثارم از کمک و راهنمایی دوستان بسیاری بهره برده‌ام که ذکر نام و تشکر از آن‌ها را کمترین وظیفهٔ خود می‌دانم.

استاد دکتر مهرداد بهار، شهریار ایزدی ــ که همچون گذشته در همهٔ مراحـل تدوین کتاب در کنارم بود ــ آقایان شریف همت بلندپور، تـوفیق حسـنی، بـرادران کارآگاهی، برادران شیخ‌احمدی، محمد مـاجد مـردوخ روحـانی، داریـوش جـوان تبریزی، دکتر کمال‌الدین شفیعی، دکتر جلیل مستشاری که هر یک به نوعی مؤلفین را یاری کردند، خانوادهٔ رستمی در اورامان تخت، خانم‌ها مینو علیان، فروغ ولی‌پور، و برادرم فتح‌الله کسرائیان.

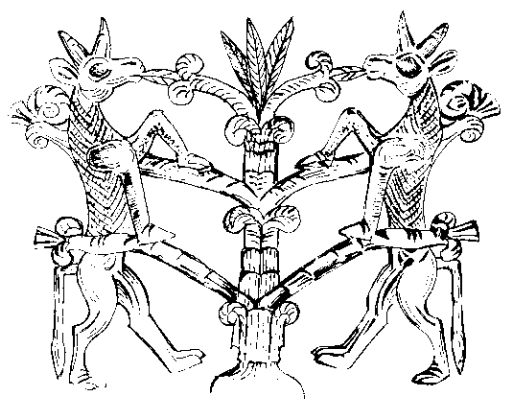
نصرالله کسرائیان

یادداشت چاپ دوم

از آن‌جا که از چاپ نخست کتاب ده سال می‌گذشت از فرصت استفاده کرده‌ایم و تغییراتی در این چاپ داده‌ایم:

ــ خلاصه‌ای از متن را به کردی و انگلیسی به کتاب افزوده‌ایم.
ــ چند عکس را تعویض کرده‌ایم.
ــ پاره‌ای از آمارها و اطلاعات آمده در متن را به روز کرده‌ایم.
ــ از همکاری دوستان دیگری استفاده کرده‌ایم که جا دارد از آن‌ها نیز تشکر کنیم: حسین حسینخانی، محمد نبوی، مینو حسـینی، و بـرای بـار دوم مـحمد مـاجد مردوخ روحانی به خاطر ترجمهٔ خلاصهٔ متن و شرح عکس‌ها به کردی.

ن. ک.



نقشی برگرفته‌از گنجینهٔ زیویه نزدیک سقز (قرن هفتم ق.م.)

آنچه خواهد آمد نه‌افسانه قومی است که قرنها برای استقلال جنگیده، ونه داستان قهرمانیهای مردمی عاشق قهرمانان و نه مرثیهٔ خلقی که با توهم پیروزی با تفنگ زاییده شده‌است. تنها روایتی ساده از مردمی است که نه بیگانه‌اند وآشتی‌ناپذیر ونه آشنای خاموش فراموش شده.سخن از آنان است که هرگز تقسیمهای سیاسی که سرزمین شان را گسیخته می‌خواست نپذیرفتند و بر پاره خاک باستانی خویش برای حفظ هویت خود پای فشرده‌اند.

کردستان، سرزمینی باستانی با کوههای بلند، جلگه‌های حاصلخیز، گذرگاههای صعب العبورو دره‌هائی با رودخانه‌هائی در اعماق‌است که زمستانهائی سرد و تابستانهائی معتدل دارد جایگاه مردمی پرتکاپو که‌از سپیده دم تاریخ با امواج مهاجرت اقوام هند و ایرانی درجبال زاگرس ماوا گرفتند با بومیان درآمیختند و ماندگارشدند.[1] آنجا که‌هرچند یادمان اقوام کهن برتن خسته از برف و باران صخره‌هایش حک شده، تاریخ‌اش به حدس و گمان‌آمیخته‌است[2] وتنها در ریشه هند و ایرانی ساکنان‌اش یقین است واینکه در کوهستانهای بالای جلگه بین النهرین سکنا داشته و پیوسته با جلگه نشینان در ستیز بوده‌اند.

سرداری باستانی آنگاه که جنگجویان خسته‌اش را از این سرزمین عبور میداد از آنان بانام کردوخ یاد کرد و با آنان در میان کوهستانهای صعب العبور به جنگ و گریز پرداخت. او دلاوری و بی باکی ایشان را که با کمانهای بلند می‌جنگیدند ستود و نامشان را به تاریخ‌سپرد.[3]

مردمانی که سلوکی‌ها، پارت‌ها،ساسانیان ودر قرون وسطی خلفای عرب، مهاجمین مغول وآتابان‌های ترک بر ایشان تاختند. سلاطین بسیاری آنان را در طوایف بزرگ به سرزمین‌های دیگرکوچانده،[4] سرکوب کرده و به انقیاد درآوردند و سرانجام تقسیمات سیاسی‌در قرن نوزدهم و بیستم آنان‌رادر میان پنج کشور ایران، ترکیه، عراق، سوریه واتحادِ شوروی پراکنده ساخت.

کرد را در زمینه تاریخی، فرهنگی‌اش بعنوان قومی کهن که در تاریخ تهاجمها و مقابله‌ها و نبردهااستوار تا پای جان‌ایستاده ، می‌توان شناخت.

روح کردانعکاس طبیعت اوست.

این روح دربقایای جنگل های قدیمی و بلوط زارها و درختان تک افتاده بادام تلخ و پسته وحشی، در جنگلی از درختان و درختچه‌های بلوط، مازو، زبان گنجشک، و گردو است.

این روح درآفتاب زرین سرزمین او، در دشتها و جلگه‌هائی محصور در حصار کوهها و در دره‌های سبز و کوهستانهای برف پوش صعب العبوراست.

این روح درپرستشگاهی است هم نوا با طبیعت بی قبه وبارگاهی، معبدی شایسته ارواح آزاده‌ای که از حصار گریزان اند.

در نوای چوپانی است که ترانه‌ای کهن می‌خواند، در آواز دسته جمعی دروگران و در طنین آوازهای کوچ در دره‌های صعب و سنگلاخ. در دشتی است پوشیده از صدها تکه رنگین بهم پیوسته که جای جای روستاهای تک افتاده بر تن‌اش می‌آسایند، در روستائی است، خوابیده در مه صبحگاهی در پناه صخره یا بر تن تپه‌ای ، با کلبه‌های اخرائی رنگ ومخروطهائی از «کوشکه‌لان» (تاپاله).

در دیم زار وسیع گندم است، آماده داس و درو، در میدانگاهی ایستاده در مسیر باد شمال، آنجا که کاه طلائی از گندم جدا میشود؛ در دستهای فرسوده از کار بر تن سخت زمین که دانه‌های رنج را از میان انگشتان به مهربانی به پرواز در می‌آورد، در دوشیدن شیر در غروب دهکده، آنگاه که گله به خانه باز میگردد، در عطر خوش نان تازه در کوچه‌های تنگ ، در صحبت مردانه‌ای در زیر نور فانوس به دور از کارهای روزانه بر سفره نان و ماست و چای و سیاست.

دربازارشلوغ شهری تب آلوده.

در قاب عکسی از اعضای پراکنده خانواده‌ای که تاریخچه زنده ساکنان خانه است، خانواده‌ای که جنگ آنان را آواره کرده، قابی با مردان و زنان کرد که همبستگی شان را تا هرجای دنیا با خود می‌برند.

تبلوراین‌روح در اندوه مادری است که برای میراندن می‌زاید؛ در زندگی کوتاهِ مردان و زنانی است که امید می‌بافند وورویای شیرین دست یافتن به هدف را می‌زیند و اندوه شکست محتوم را تا لحظه موعود به تعویق می‌اندازند و رو در رو با مرگ حماسه زندگی می‌سرایند.

در سفالینه‌های غریبی است که زنی دوراز انظار و با دستانی فرسوده از کار، در تنوری که خود ساخته می‌پزد؛ چونان مادرِ نخستین در ماقبل تاریخ بشر که مجسمه‌های سفالین مقدسین طایفه را از انظار پنهان می‌داشت .

در بقایای معبدِ ایزدبانویِ پاسدارِ باروری درآئین قربانی بدرگاه ایزدِ پیمان، فروغ وحامی جنگاوران که‌پرستندگانش او رابا نهانی‌ترین بخش آگاهی خودمی‌پرستند.

در پرستش ایزد نوراست با دف و رقص و ذکر؛ در صدائی جادوئی به قدمت روح بشر، که از دف بر می‌خیزد؛ صدائی که با ضرباهنگی پر تپش همه را به میدان فرامی‌خواند تا با دستهای گشوده، موی افشان و پای کوبان درد و جسم آدمی رابه سُخره گیرند، دشنه‌ای در شکم فرو برند و لب را با خنجری بدوزند تا خلق بداند که انسان آزاده به کالبدِ انسانی خویش «نه» تواند گفت؛

روح این دیار در دُهل و کرنای عروسی است که گوئی فریاد می‌زند:

سیاه پوشان سیاه ازتن برکنید
تن خویش به ارغوانِ‌جامه بپوشانید
سربندی رنگین وشالی زیبا بپوشید
مباد که دشمن گمان برد عزای ما را پایانی نیست
برای عزیزان از دست رفته مویه کم کنید
تا صدای ناله در آهنگ زندگی محو شود
و از یاد نرود که سرزمین ما جاودانه است.

پیوند جادو و زیبائی

به روایتی دیگر نسب کردان به جنیان می‌رسد، چراکه ضرب المثلی است عربی که گوید: «الاکراد طایفه من الجن کشف الله عنهم الغطاء» یعنی کردها طائفه‌ای از جن هستند که خداوند پرده از روی آنان‌برداشته‌است.[۹] وآورده‌اند که سلیمان به ۵ هزار جن جوان که در خدمت‌اش بودند فرمان داد تا به اکناف عالم رفته وباز نگردندمگر آنکه ۵ هزار باکره از زیباترین دختران را به نزد او آورند. جنیان در جستجوی زیبا رویان سالهای بسیار کوشیدند و چون با ۵ هزار زن از زیباترین زنان جهان باز گشتند، سلیمان را مرگ فرا خوانده‌بود. از آنجا که جنیان دل بر دخترکان بسته بودند، آنان را بزنی گرفتند و ازایشان ملت کرد در وجود آمد.[۱۰]

اعقاب نجات یافتگان

روایتِ پیدایش مردمی که در سپیده دم تاریخ بر بلندای گذرگاه تمدن بشری زیسته‌اند، اسطورهٔ قومی است که جهان باستان را با اسبان باد پای پشت سر نهاد تا دراین فلات بیاساید.

روایت‌های کهن کردی یکی از اسطوره‌های قوم ایرانی را که در کتاب شاهنامه فردوسی به نظم درآمده است، بعنوان چگونگی پیدایش قوم خود بازگو می‌کند:

جمشید یکی از نخستین پادشاهان اسطوره‌ای بر دیوان و پریان وهفت کشور زمین فرمانروا بود. به‌هنگام سلطنت او زمین نظام یافت وآبادان شد و طبقات پدیدآمدند و حِرَف و مشاغل مشخص شد، و نیز به زمان او آدمیان و جانوران از مرگ فارغ و آب و گیاه ازخشکی برکنارونعمت بی پایان بود، و از سرما، گرما، پیری و مرگ وآز، که آفریدهٔ اهریمن است، نشان نبود. این همه تا آن جاباقی بود که جمشید دینداربود و پرستنده یزدان. آنگاه که غره گشت و خود را خدا خواند، پس آنگاه فرّه ایزدی که با او بود به هیئت مرغی او را ترک گفت و جهان به آشوب اندر شد و مردم ضحاک تازی را به شاهی برگزیدند. ضحاک زشت سیرت، ناپاک و سبکسر اما دلیر و جهانجوی پسر نیک مردی مرداس نام ساکن دشت سواران نیزه گذار (عربستان) بود و از آنجا که او را ده هزار اسب بود بیوَراسب‌اش می‌نامیدند. ضحاک، به فریب ابلیس، پدر خویش بکشت وابلیس به لباس خوالیگران به نزد ضحاک آمده، با بوسیدن شانه‌هایش دو مار از کتف او بر آورد و پنهان گشت. دیگر بار به هیئت حکیمی بر او ظاهر شده، چاره شاه را، که از ماران به ستوه آمده بود، در خوراندن مغز دو جوان به مارها دانست، تا نسل انسان برافتد. دو مرد پارسا کرمائیل و ارمائیل که برای نجات انسان قبول منصب وزارت کرده بودند، دانستند اگر هر روز مغز یکی از جوانان را با مغز گوساله‌ای توام سازند و یکی از جوانان‌را نجات دهند، کس آگاه نخواهد شد. از این رو هر روز یکی از جوانان را نجات دادندواو را امر به اختفای خود می‌کردند[۵] و چون به دویست رسیدند، ایشان را رمه‌ای فراهم آورده، وبه کوهستان فرستادند. قوم کرد از ایشان پدیدآمد.[۶] سرانجام کاوه آهنگر، مردی که نُه فرزندش را شاه ماردوش قربانی کرده‌بود، تحمل ازکف بداد و پیش‌بند چرمین آهنگری بر چوبی آویخت و مردم را به قیام فراخواند وبا آنان به قصر ضحاک حمله برد واورابا پتک آهنگری خویش‌بکشت.[۷]

کردان معتقدند این واقعه در اول فروردین سال ۶۱۲ قبل از میلاد یعنی سال سقوط نینوابه دست بابلی‌ها به کمک قوم ماد (اسلاف آنان) اتفاق افتاده‌است. و از آن پس‌دراین روز همگان جشن بر پا می‌دارند وبه‌شادی می‌گذرانند و آن را نوروز نام نهاده‌اند.

جێژنی سەرساڵ کە نەو رۆژە
زۆر لە ناو کوردا پیرۆزە
جێژنی کۆنەو بۆمان ماوە
بۆی دارژتین کوتلی کاوە

****

جشن سر سال که نوروز است
فرخنده روزی است کردان را
کهن جشنی است بما رسیده
پتک کاوه آن را بنا نهاده

«هەژار»[۸]

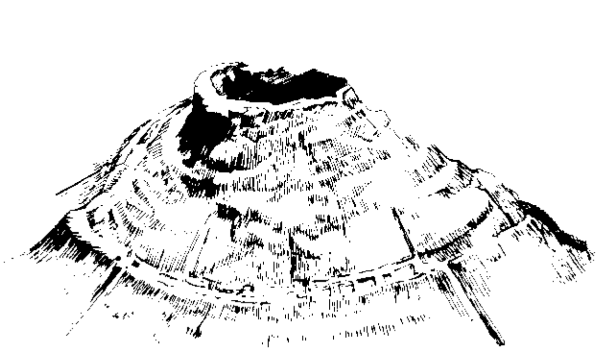
فرزندان رانده‌شدگان

و نیز گفته‌اند کردان از اولاد کنیزان جوان بارگاه حضرت سلیمان بودند که وقتی ملک وی گرفته شد، شیطان معروف که «جسد» نام داشت با آنان درآمیخت ولی خداوند کنیزان مومن را از آمیزش وی مصون داشت. وقتی خداوند ملک سلیمان را باز داد، و کنیزکانی که از شیطان بار بر داشته بودند، بزادند، سلیمان گفت آنها را بسوی کوهها و دره‌ها برانند؛ عنوان کرد از این جا آمد که «کَرَد» بمعنای راندن‌است.[۱۱]

محمد افندی در انساب کرد نوشته: اصل کرد از جنیان است و هر کردی که بر روی زمین است، یک چهارم او از جن است و دلیلش آنست که کردها از نسل بلقیس باشند ومادر بلقیس، به‌اتفاق همه، دراصل جن بوده‌است.[۱۲]

در متون کهن است که «کسان دربارهٔ مبداء قبایل و تیره‌های کرد، اختلاف کرده‌اند. بعضی گفته‌اند آنها از قوم ربیعه بن نزاربن معد بن عدنانند که از روزگار قدیم جدا شده وبه‌سبب گردنفرازی در کوهها ودره‌ها اقامت گرفته و با عجمان و ایرانیان که در آن نواحی مقیم شهرها و آبادیها بوده‌اند مجاور شده واز زبان خویش بگشته‌اند و زبانشان عجمی شده‌است و هر یک از طوایف کرد یک زبان خاص کردی‌دارند.[۱۳] و نیز: به‌نظر بعضی از کسان، قوم کرد از اعقاب مضربن‌نزار و از فرزندان کرد بن مرد بن صعصعه بن هوازن هستند و از روزگارقدیم به سبب حادثه‌ها و خونها که میان آنها و قوم غسان بوده‌است، ازایشان جدا شده‌اند. وهمچنین گفته‌اند: آنها از ربیعه و مضر بوده‌اند و به جستجوی آب و چراگاه به کوهستان پناه برده ودرنتیجهٔ مجاورت با اقوام دیگر از زبان عربی بگشته‌اند.» «و... آنچه در بارهٔ کردان گفتیم به‌نزد کسان معروف است ولی در خصوص نسب آنها صحیح اینست که از فرزندان ربیعه بن نزار بوده‌اند. یک طایفه کرد به‌نام شوهجان، که در قلمرو مابین کوفه و بصره، به‌سرزمین دینوَر و همدان به‌سر می‌بردند، میان خودشان اختلاف ندارند که از فرزندان ربیعه بن نزار بن معد بوده‌اند و طایفه ماجردان که از کنگور آذربایجانند و طایفه هلبانیه و سراه و طوایف شادنجان و ازبه و مادنجان و مرزنکان و بارسان و خالیه و جابارقیه و جاوانیه و مستکان که در ولایت جبال بسر می‌برند و طایفه دیلمان و دیگران که در شامند، بطوریکه معروفست همگی از مضر بن نزارند. طایفه یعقوبی و جورقان مسیحی نیز ازاین جمله‌اند که در ولایت مابین موصل و کوه جودی اقامت‌دارند.»[۱۴]

ازافسانه‌ها که‌بگذریم و نیزازشباهت لفظ کُرد با کَرَد عربی و گُرد فارسی، کرد در لغت فارسی میانه و فارسی نو به‌معنای چوپان است و لفظ کرد در کتب به‌معنای مطلق چادرنشین، بیابان‌گرد و صحراگرد اطلاق شده‌است. حمزهٔاصفهانی می‌گوید: ایرانیان قدیم (فُرس) دیلمان را اکراد طبرستان می‌نامیدند و اعراب را کردان‌سورستان.[۱۵]



تخت سلیمان

درگذر تاریخ

و اما تحقیقات درمورد منشأ قوم کرداز دیدگاههای متفات نتایج تقریباً مشابهی داشته‌است. در حقیقت، این تحقیقات، که‌در پاره‌ای از اوقات نیز بسیار مفصل‌اند، در باره منشأ نژادی این قوم‌مردداند.[16] و تحقیقات انسانشناسی نیز در این باره کمکی‌نمی‌کند.[17] این بررسیها با نگرش های متفاوت به منشاء قبایل کرد همراه بوده، که به فرضیه‌های متعددی انجامیده‌است، مانند فرضیه‌هائی که بر اساس واژه شناسی کرد و با تکیه بر استدلالهای زبانشناسی‌پی‌ریزی‌شده[18]، که این استدلال‌ها خود بر دو نظریه بومی بودن کردان و نیز نظریه مهاجرت ایشان از شرق به این ناحیه و در آمیختگی آنها با بومیان استوار است. و گروه دیگر نظریه محققانی است که مبنا را بر حقایق تاریخی و جغرافیائی - نژادی شناخته شده، گذاشته‌اند و آنان که با تلفیق این نگرشهاموافق‌اند.[19]

در نهایت دو فرضیه در اصل و مبدأ کردان عنوان شده‌است؛ فرضیه نخست آنها راآریائی (ایرانی) و زمان مهاجرت ایشان‌را قرن هفتم پیش از میلاد از نواحی دریاچه ارومیه، از سرزمین ماد کوچک، آتروپاتکان، یا آذربایجان امروز، می‌داند، که بطرف بوتان نقل مکان‌کرده‌اند.[20] و فرضیه دوم بر این باور است که کردها بومیان این سرزمین‌اند وبا سایر اقوام آسیای صغیرازجمله خالدها ، گرجیها و ارامنه خویشاوند ودر ابتدا به زبان آنها سخن می‌گفتند و بعدها یک گویش ایرانی را بجای آن بکاربرده‌اند.[21]

درحال حاضر محققین در منشأ ایرانی کردها متفق‌اند و معتقدند که کردان امروزی همان کردوک‌های باستانی‌اند که سرزمین شان‌هنوزهم یکی از مراکز اساسی سکونت کرداناست.[22] و قوم کورتی که نویسندگان یونان باستان آنها رادرکنار اقوام ماد و پارس نام برده‌اند، همین کردهای امروزی‌هستند.[23] فتوحات قوم ماد و پارس موجب تغییرات و تحولات وسیعی شد. اقوام ایرانی در این رابطه ناگزیر به مهاجرت و تغییر مکان‌های عمده‌ای بودند، مثلاً اقوام آساگارتیا که مسکن اصلیشان سیستان بود به سوی مغرب مهاجرت کردند، بطوری که این قوم را در عهد آشوریان در ماد می‌بینیم، در عهد داریوش (کتیبهٔ بیستون) پایتخت این قوم، آربلا، در دشت آشور بود، جائی که داریوش سردار آنها، چیترتخم، را به قتل رساند جالب اینکه صورت این مرد برروی کتیبهٔ بیستون به کردان شبیه است. قدیمی‌ترین منابع تاریخی‌ایرانی از وجود طوایف متعدد کرد در زمان ساسانیان در پارس ونیز چریکهای کرددر جنگهای میان رومیان و سلوکیان وپادشاهان پرگامون خبرداده‌اند.[24]

گرچه فتح اعراب با آغاز اطلاق واژه کرد (بصورت مفرد و جمع آن اکراد) بر اقوام در هم آمیخته ایرانی یاایرانی‌شده همزمان است، با اینهمه منابع اسلامی نیز در شناسائی اصل و نسب و ریشه یابی نژادی کردها کمکی بما نمی‌کنند و تنها مأخذ دربارهٔکردهایعنی کتاب شرفنامه «در بیان انساب طوایف اکراد و شرح اطوارایشان» علاوه بر شمردن اقوال مختلف در جائی میگوید که طوایف اکراد جمله از اولاد بَجَن و بُخت‌است.[25] و کردهای طوایف باجوانی - بوختی را از باجان و بوخت بشمارمی‌آورد.[26] ونیز بنا بر افسانه‌ای که در شمال غرب ایران رواج دارد، کردها در روزگاری به دو شاخه میلان و زیلان تقسیم شدند که میلان‌ها که از عربستان آمده بودند زیلان‌هاراکه از شرق آمده بودند، به دیده حقارت‌می‌نگریستند.[27]

از دوران اسلامی اطلاعات بیشتری در باره کردها در دست است. اعراب مسلمان بعد از تصرف تکریت و حلوان در سال ۱۶ هجری با کردها بر خورد کردند و مناطق کردنشین توسط سعدبن ابی وقاص به تصرف مسلمانان درآمد. استقرارحکومت اعراب نیز نتوانست کردهای مخالف سلطه اعراب را از میان بردارد. درطول پنج قرن اول هجری کردها در مبارزه علیه اعراب نقش موثر و پیشروی ایفا نمودند و در طغیانها و قیامهای ایرانیان علیه اعراب شرکت فعال داشتند. کردان در قیام بردگان (قیام‌صاحب الزنج) و صفاریان سهم قابل ملاحظه‌ای داشتند. پس‌از پیروزی اسلام، پیشدادیان، اولین حکومت کرد در حدود نیمه قرن چهارم دراربیل و گنجه به قدرت رسیدند. دومین سلسله حاکمان کرد(۳۴۸-۹۵۹) در الجبال، در لشکرکشی به خراسان، رکن الدوله بویه را یاری داد و با درگیری با جانشینان وی ازمیان‌رفت.[28]

کردها در مقابل هجوم اقوام غُز نیز پایداری کردند وبه‌ناچار به‌سلطه سلجوقیان گردن نهادند. ازاین زمان به بعد رسماً نام کردستانبه عنوان ایالت کرد نشین در دفاتر دیوانی ثبت شده‌است. در این دوران نام ایوبیان، سلسله کردان حاکم بر مصر و سوریه آمده‌است که‌به‌سبب جنگهای صلیبی و مقابله با عیسویان و دفاع از عالم اسلام‌به‌رهبری صلاح الدین ایوبی مشهورند. حملات گرجیها و خوارزمشاهیان و سپس مغولان‌ازجمله حوادث بعدی‌دراین سرزمین‌اند. کردها به‌ندرت تحت سلطه ایلخانیان درآمدند و در پناه کوهستانهای خویش، نه کاملاًبه‌دوراز حوادث، مأواگرفتند[29] و چون نوبت به تیمور رسید در ۷۹۵...«از مازندران‌به‌سلطانیه رفت و بر کردستان عبور فرمود وبه‌جانب بغداد رفت... و فرمان داد که هر که یاغی شود ولایتش را بغارتند و هر که ایل شده پیش آید، عزیز داشته با خود ببرند.به‌ولایت و حصار سنقور رسیدند و غلات آن را خورانیدند و سونجک بهادر و مبشر بهادر وتیمور خواجه بهادر را با لشکری عظیم ایلغار فرمود وبه اطراف دیگر کردستان روانه فرموده و خود نیزبه‌نفس مبارک سوارشده به‌دربندرسید...»[30] و نیز «امیر صاحب قران در مقام غضب و غیرت عساکر خونریز را امر فرمود که به بغداد روند و اول کردستان گیرند، چه دزدان و مفسدان اکراد در وقت مراجعت لشکر منصوراز شام و توجه به‌جانب بغداد، بد فرصتی‌ها کرده‌بودند و... برحسب فرمان ابتدا به اکراد دربند و آن مواضع روکرده، اکثر ایشان‌به‌سبب سرما درصحرا نشسته‌بودند، ناگاه برایشان هجوم کردند...و فوج فوج عرضه تیغ بیدریغ شدند. روی برف از خون ایشان چون منقار طوطی شد.» پس از مرگ تیمور خاندان‌های ترکمن قراقویونلو و آق‌قویونلو با درگیریهایشان موجب نابودی خاندانهای بزرگ کرد شدند. آنها طوایف کردی را که با رقیب مصالحه می‌کردند آزار و اذیت‌می‌نمودند.[31]

پادشاهان صفوی نیزبه‌سبب تعصبات خود به کردان اعتماد نداشته و با آنان دشمنی می‌ورزیدند. شاه اسماعیل پس از حمله به ارمنستان تمام ناحیه بین بغداد و مرعش را به تصرف در آورد. از این زمان حدود سه قرن کردستان عرصه نبردهای سلاطین عثمانی و شاهان صفوی بود.

در زمان شاه عباس طوایف بسیاری از کردان‌به‌جهت حفاظت از مرزهای شرقی از تجاوزترکمن‌هابه خراسان کوچانده شدند. با پیروزی ترکان عثمانی وفتح بغداد در سال ۱۰۴۸ هجری قمری و عقب نشینی مرزهای ایران به دیوار سلسله جبال زاگرس، موقعیت برای استقلال نسبی کردان آماده گشت و مرز ایران و ترکیه عثمانی تا قرن ۱۹ تثبیت گردید. گرچه در زمان نادر شاه ایرانیان نواحی غرب را مجدداً پس گرفتند وتا دروازه‌های بغداد پیش رفتند، با شکست نادر در ۱۱۴۹ هجری، مرزهای سال ۱۰۴۹ هجری قمری بار دیگر ابقا گردید. پس از مرگ نادر، سلسله زندیه چند طایفه کردرا از کردستان به شیراز آوردند.

قاجاریه نیزبه منظور باز پس گرفتن مناطقی که طبق معاهده سال ۱۰۴۹ به ترکیه عثمانی تعلق گرفته بود کوششهای بی ثمری کردند و معاهده ارزروم درسال ۱۳۴۶ هجری به تثبیت نهائی مرزها انجامید و از این زمان است که‌بادرگیریهای شدیدمیان کردان و ترکان عثمانی در مناطق کردنشین تحت سلطه عثمانی روبرو هستیم* در پایان قرن نوزدهم میلادی حکومت‌های محلی و ملی کردان مانند حکومت های هکاری، بدلیس و سلیمانیه درخاک ترکیه بر چیده شدند. در ایران نیز اردلان و مکری حکومت محلی خود را از دست دادند. این تغییرات همگی با مقاومت از جانب کردان همراه بود. در قرن ۱۹ میلادی کردها بارها در برابر اقداماتی که حکومتهای ترک برای براندازی بقایای حکومت‌های محلی کردها انجام دادند و برای دفاع از ملیت خود به مقابله برخاستند. در اوایل قرن بیستم، یک موج آزادی خواهی و نهضت ملی گرایانه کردها رابه ویژه در قلمرو عثمانی به حرکت در آورد* با انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، کردها در مسیر جریانات سیاسی قرار گرفتند و به‌تأسیس روزنامه‌ها و مجلات و انجمن‌هائی به منظور حفظ تمامیت قومی و ملیت خود پرداختند. پس از جنگ جهانی اول و شکست دول متحد، طرح یک حکومت مستقل کرد بوسیله دول متفق مورد توجه قرارگرفت.[۳۲] در کنفرانس صلح پاریس، نمایندگی کردان با شریف پاشابود که‌با توافق با ارامنه‌خواهان خودمختاری بودند و بر طبق معاهدهٔ سِوْر منعقد در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ (۱۲۹۹شمسی)، ارمنستان از قسمت های چهارگانه ولایت طرابوزان، ارزروم، وان و تفلیس بوجود آمد و خودمختاری محلی برای نواحی که ساکنان آن بیشتر کرد بودند درنظرگرفته‌شد.[۳۳]

کردها که در زیر سلطه دو کشور ایران و عثمانی واقع بودند پس از جنگ جهانی اول سرزمین خود را قطعه قطعه شده در میان پنج کشور، ترکیه، ایران، عراق، سوریه و روسیه یافتند که سرنوشت آنها برمبنای سیاست کشوری که تحت حاکمیت آن قرار گرفته‌بودند، تعیین می‌شد. در ترکیه اجرای معاهدهٔ سِوْر و خودمختاری پیش‌بینی شده در آن بمرحله اجرا در نیامد و قیام‌های کردان به شکست انجامید و رهبران قیام به‌دارآویخته‌شدند،[۳۴] وبه موجب اعلام قانونی در ۱۹۳۲، کردها از سرزمین خود به ایالات دیگر در ترکیه کوچ داده شدند وبه طور رسمی وجود کردها در ترکیه نفی گردید و از این پس ساکنان کرد ایالات شرق ترکیه را «ترکهای کوه نشین» نامیدند.[۳۵] این اقدامات به قیام در سال ۳۸ - ۱۹۳۷ به رهبری سیدرضا از شیوخ سلسله نقشبندیه انجامید. که سرانجام این قیام توسط ترکها با بیرحمی و خشونت سرکوب گردید. پس ازاین واقعه، واژه کرد از فرهنگ و لغتنامه رسمی ترکیه حذف گردید. و تا سالها پس‌ازآن در ترکیه قیام مسلحانه‌ای‌به وقوع نپیوست. رژیم ترکیه با اعلام بیطرفی در جنگ جهانی دوم و نیز اتخاذ روش ملایم‌تری نسبت به کردان در ظاهر چهره دوستانه‌تری نسبت به آنها از خود نشان داد، اما از انجائی که روشنفکران کرد به شدت تحت نظر بودند، نتوانست اعتماد مردم راجلب نماید. در سال ۱۹۵۹ چهل و نه تن از روشنفکران کرد به اتهام تجزیه طلبی دستگیر شدند. کودتای نظامی ۱۹۶۰ بیش‌از حکومت سلف خود لیبرال به‌نظر می‌رسید، از این رو روزنامه و نشریات و کتبی‌به‌زبان کردی منتشر شد، اما این توهم‌دیری نپائید و این نشریات ممنوع گردید.[۳۶] این عمل اعتراض کردها رابه دنبال داشت.

وضعیت کردان در ایران متفاوت است و حکومت‌ها در ایران اغلب برهمبستگی نژادی و تاریخی کردها و ایرانیان تاکید کرده‌اند. بااین همه، در پاره‌ای از اوقات برخوردهای خونینی میان آنها واقع شده‌است. در طی نابسامانی‌های جنگ جهانی‌اول، کردان به‌رهبری اسماعیل آقاسمکو رئیس ایل شکاک، مناطقی رادر شمال غربی کشور به تصرف خود درآوردند و برمنطقه غرب دریاچه ارومیه مسلط شدند. اما با قتل سمکو در ژوئن ۱۹۳۰ وسرکوب کردان‌توسط حکومت پهلوی، تا مدتهاقیامی در منطقه‌به وقوع نپیوست. با اشغال نواحی شمال و غرب ایران توسط شوروی و انگلیس در جنگ جهانی دوم و کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت (۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱) وتضعیف دولت مرکزی، جنبشهای آزادیخواهی‌درمنطقه تقویت شد. جریانات اخیر در برانگیختن احساسات ملی گرایانه کردهای ایران تأثیربسیارداشت.[۳۷] در تابستان سال ۱۹۴۲ جنبشی‌در کردستان با نام جمعیت حیات کردستان حکومت مرکزی را ماهها به مقابله واداشت. این جنبش مقدمه نهضت واقعی استقلال طلبانه‌ای بود که موسسین آن بدواً روشنفکران طبقه متوسط در مهاباد بودند. سپس شیوخ مذهبی و روسای عشایر نیزبه آن پیوستند. در سال ۱۹۴۳ قاضی محمد که فقیه و حقوق‌دان واز یک خانواده سرشناس کرد بود به این جمعیت پیوست، تا آنکه در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ زمینه ایجاد جمهوری مهاباد بوجود آمد. این جمهوری در کنار جمهوری خودمختار آذربایجان که در تبریز تشکیل شده‌بود، قرار گرفت. قاضی محمد و جمعیت حیات کردستان خواهان خود مختاری داخلی در کردستان و در چهارچوب کشور ایران بودند. این ناحیه خودمختار منطقه کوچکی در غرب و جنوب دریاچه ارومیه بود و گرچه جمهوری عمری کوتاه داشت، تاثیر وانعکاس فوق العاده‌ای در میان تمامی کردان بر جانهاد و سرکوب دولت پس از خروج قوای متفق واعدام قاضی محمد، به‌همراه تنی چنداز رهبران نهضت (۳۱ مارس ۱۹۴۷) نتوانست از این تاثیر بکاهد. در گیریهای حکومت مرکزی و کردان در ۱۹۵۰ و ۱۹۵۶ و سرکوب کردان بعد از این واقعه اتفاق افتاد. با اینهمه پس از این تاریخ دولت موضع ملایم‌تری اتخاذنمود و سعی در ایجاد فضای دوستانه‌تری کرد. اما بدگمانی همچنان باقی بود واین را حوادث بعدی تأئید کرد. پس از تشکیل دولت عراق، یعنی اتمام دوره قیمومت‌انگلستان[۳۸] و عملی‌نشدن استقلال کردستان که در معاهدهٔ سِوْر برسمیت شناخته شده‌بود، تشنجاتی در قسمت کردنشین رخ داد، که نهایتاً دولت عراق و حکومت انگلیس را وادار کرد تا یک حکومت کرد در چهارچوب مرزهای عراق را به‌رسمیت‌بشناسد.[۳۹] امااین اقدام با برخوردهای نادرست رهبران کرد و اختلافات آنها بر سر قدرت به نتیجه‌ای نرسید.[۴۰] رژیم سیاسی جدید عراق نه تنها به وضع کردها توجه و کمک زیادی نکرد، بلکه، پس از شکست مخالفان، تضییقاتی در مورد ایشان اعمال کرد، بدین صورت که کارمندان محلی کرد را از مناطق کردنشین به نقاط دیگر انتقال داد وبه جای آنها اعراب را منصوب نمود و در مناطق کرد نشین تدریس به زبان کردی متوقف شد. این شرایط نامناسب با واقعه تیراندازی‌به سوی مردم عادی توسط سربازان عراقی (سپتامبر ۱۹۳۰) در شهر سلیمانیه منجر به قیام کردان گردید. این قیام نیز سرکوب شد.

قیامهای بعدی کردان در عراق پس از این تاریخ عبارتند از: قیام سالهای ۳۴-۱۹۳۳ به رهبری شیخ احمد بارزانی و برادرش ملامصطفی که فرماندهی نیروهای مسلح را برعهده داشت وسلسله قیام ها و مبارزات سالهای ۱۹۴۵، ۱۹۴۶، ۱۹۴۷ سبب گردید که کردها از آزادی نسبی و فعالیت در زمینه فرهنگی و ادبی برخوردارگردیدند. جراید کرد فعال شدند و مجموعه اشعار و مقالات در باره تاریخ کردستان و مشاهیر آن منتشر شد. در این زمان سلیمانیه مرکز تمام این تحولات بود. پس از اعلام حکومت جمهوری در عراق درژوئیه سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۰ کردستان عراق شاهد تحولات زیادی بود* قانون اساسی موقت جمهوری عرب و کرد را در یک کشور متحد دانست وحقوق ملی کرد را در چهارچوب حاکمیت عراق تضمین کرد. با دستور عبدالکریم قاسم، رئیس دولت انقلاب، کارمندان دولتی کرد بر سر کار باز گشتند و بارزانی که به اتحاد شوروی پناهنده شده‌بود، به وطن بازگشت وحزب دمکرات اجازه فعالیت یافت. لیکن دهه ۶۰ را کردان همچنان با مبارزات مستمر علیه پیمان شکنی‌ها و بازداشتهای حکومت مرکزی گذراندند. در نهم سپتامبر ۱۹۶۱ قیامی به رهبری ملامصطفی به‌وقوع پیوست، نهضتی که تمام اقشار کردهای عراقی از روستائی و شهری و روشنفکر و مالکان و اربابان را علیه حکومت در زیر یک پرچم متحد نمود. عکس العمل دولت سرکوب خشونت بار بود. در فوریه ۱۹۶۳ کودتای حزب بعث که قبلاً با کردان به توافق رسیده بود، به این سرکوب پایان داد. لیکن دولت جدید نیز در ژوئن ۱۹۶۳ با کردان وارد جنگی شد که به مدت۷سال ادامه یافت* در فوریه ۱۹۷۰ بنا برتوافقنامه‌ای کردها خودمختاری داخلی و معاونت ریاست جمهوری را بدست آوردندو زبان کردی دومین زبان رسمی عراق گردید و پنج وزیر کرد تعیین شدند و عفو عمومی اعلام گردید. این وضع نیزدیری نپائید وتوطئه برای ترور ملامصطفی در ۱۹۷۱ سبب شد دوره جدیدی از درگیری میان کردها و دولت آغاز گردد. در ۱۹۷۳ نا آرامی‌ها دوباره آغاز شدو بحث و مجادله بر سرنواحی نفت خیز کرکوک، پس از ملی شدن آن (اول ژانویه ۱۹۷۲)، بالا گرفت و به‌دنبال آن درگیریهای شدیدی میان دولت و کردان، که از کمک امریکا و ایران بهره‌مند می‌شدند، به‌وقوع پیوست. با معاهده الجزایر در ۱۹۷۵ و توافقنامه بین ایران و عراق، بارزانی و دیگر رهبران کرد به ایران پناهنده شدند.

با انقلاب اسلامی در ایران کردان نیز مانند دیگر مردم در براندازی حکومت شاه کوشیدند. با سقوط شاه کردها با تقاضای خودمختاری با حکومت وارد مذاکره شدند که به درگیریهائی میان دولت موقت و نیروهای کرد انجامید. با

شروع جنگ ایران عراق این درگیریها چهره دیگری یافت، در طول این جنگ اکثر مناطق کردنشین عرصه نبرد بود[0] دراین جنگ عراق از سلاح شیمیائی علیه غیر نظامیان کرد استفاده نمود و کردان خسارات جانی و مالی بسیاری متحمل شدند. پس از آتش بس در ۱۹۸۸، جنگ همچنان در مناطق کردنشین ادامه یافت و با حمله عراق به کویت در اسفند ۱۳۶۹ شورش و ناآرامی مناطق کرد نشین عراق را فرا گرفت. با حمله امریکابه عراق وبازپس گرفتن کویت، نیروهای عراقی با تهدید کردها به بمباران شیمیائی کردستان عراق، حملات گسترده‌ای علیه مناطق کردنشین انجام دادند. با وسعت گرفتن جنگ در فروردین سال ۱۳۷۰ و کمبود مواد غذائی و داروئی، وبا توجه به تجربه استفاده از بمب شیمیائی در حلبچه در جریان جنگ ایران و عراق، صدها هزار کرد دربزرگترین راهپیمائی تاریخ بسوی مرزهای ایران و ترکیه حرکت کردند. در نیمه فروردین سه ملیون کرد، شهرهاو دهات را ترک کرده به کوهستانها و دره‌ها پناه بردند و به‌سوی مرز ایران و ترکیه گریختند. آوارگان کرد عراقی در صف هائی به طول دهها کیلومتر به‌سوی مرزهای دو کشور همسایه گریختند و دشت شیلر (نزدیک مریوان) شاهد یکی از فاجعه‌بارترین تقلاهای بشری برای بقا شد. با مداخله آمریکا به بهانه ایجاد مراکز امن برای کردها، نیروهای امریکائی در شمال عراق مستقر شدند. و دولت عراق حاضر به مذاکره با رهبران کرد گردید. با توافق چهار حزب مخالف کردستان عراق با صدام، رئیس جمهور عراق، و امضای قراردادی بر مبنای توافق سال ۱۹۷۰ که در آن خودمختاری سه میلیون و نیم کرد تضمین شده است، بازگشت کردها آغاز گشت. پس از اشغال عراق توسط امریکا در بهار ۱۳۸۲ نیروهای مسلح کرد نظامیان امریکایی را در حفظ نظم مناطق کردنشین به منظور صدور نفت عراق به نفع امریکا یاری کردند.



بخشی از نقش برجسته شکارگاه گراز در طاق‌بستان

داستان پیدائی قوم هرچه باشد، کرد و کوهستان جدائی ناپذیرند و آنجا که دشت آغاز می‌شود کرد جای خود را به‌عربها و ترک‌ها وایرانی‌ها می‌سپارد و در کناره‌های دریاچه وان از برابر ارامنه پس‌می‌نشیند.[41] کردها معتقدند که «دشت کرد را می‌خورد» و دشتهائی که کردان را احاطه کرده‌اند، علیرغم حاصلخیزی و برکت زیاد به دشت نشینان ارزانی شده‌است و کوهستان، پناهگاه کرد، از آسیب قدرت‌های سلطه جوی ساکن دشت و جلگه است. سکونت در دامنه‌ها و پرتگاهها راز آزادگی او و تاریخ او بیانگر چنین زندگانی است.

کردستان بدون مرز،جائی که علیرغم سیمای نامهربانش کرد را از بد حادثه پناه داده؛ توده انبوهی از صخره‌های عظیم و قلل سر بر آسمان سائیده‌ایست که با شیب‌های تند و نا هموار با مناظر بکر و شگفت آور بر فراز بین النهرین پر برکت، فقیرو گشاده دست ایستاده‌است. قلب سرزمین اصلی کردستان، کوهساران صخره‌ای زاگرس است که از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده و در غرب این سلسله جبال به تپه ماهورهائی که‌به دشت بین النهرین سرازیر می‌گردد، ختم می‌شود. در شمال، این کوهها آرام آرام به فلات و سرزمین مرتفعی که فلات ارمنستان نام دارد کشیده می‌شوند. کوه آرارات در شمال بر سرتاسر کردستان مسلط است. نه تنها کوه‌های کردستان بلکه زمینهائی که در دنبال آنها می‌آیند نیز مرتفع هستند.

اقامتگاه کردان امروزه از جنوب به شمال به صورت نوار پهنی که مرز ایران و عراق را دربر می‌گیرد؛ از قصبهٔ مندلی در مشرق بغداد و در مسیر مرزهائی که ایران و ترکیه را از هم جدا می‌کند، تا کوه آرارات و از شمال تا حاشیه‌های ماوراء قفقاز (ارمنستان و جمهوری آذربایجان) گسترش یافته است (کردها تا جنگ اول جهانی ساکن فلات ارمنستان بودند) و خط شمال ارز روم حد شمالی آنها در ترکیه ودر جنوب تا حاشیه‌های دشت بین النهرین امتداد دارد. در مغرب مرز منطقه مسکونی کردها با رود فرات مشخص شده‌است. کردها در آسیای صغیر رسوخ کرده و با تشکیل جزیره های کوچک مسکونی و منفرد در نزدیکی‌های قونیه و سلوکیه تقریباً تا دریای مدیترانه پیش رفته‌اند. در مشرق طوایف پراکنده کرد در خراسان (جائی که شاه عباس برای مقابله با ترکمن‌ها آنها را بدان جا کوچ داده‌است) وقزوین و ایالت فارس (که در زمان نادرشاه بدان جاتبعید شده‌اند) ودر مازندران وگیلان و حتی در دامنه‌های آتشفشان تفتان در استان سیستان و بلوچستان، در گوشهٔ پرت جنوب شرقی ایران، نزدیک مرز پاکستان،پراکنده‌اند.[42]

در ترکیه، جمعیت انبوه کردها در قسمت‌های کوهستانی ولایت موصل که جزو خاک عراق است در طول سلسله جبال زاگرس و شاخه‌های آن زندگی می‌کنند[0] در ولایت وان و بیتلیس و سنجاق و هکاری (حکاری) ساکن‌اند و در دیار بکر و خرپوت اکثریت دارندودرحداقل ۱۷ ایالت از ۶۷ ایالت این‌کشور ساکن‌اند.

در عراق کردها در شمال شرقی کشور و در ایالت دهوک نواحی زاخو ،مازوری ، جیر ، عمادیه و اکرا و در سمت چپ این ولایت در نواحی سنجار و شیخان ساکنند. (اکثر کردان این ناحیه یزیدی‌هاهستند) مناطق کردنشین دیگر شامل نواحی کرکوک، اربیل و سلیمانیه و ولایت دیاله و نواحی خانقین و مندلی است در این نواحی کردهای عراقی با کردهای ایرانی ساکن غرب زاگرس هم مرزهستند.[43]

در سوریه، در مجاورت مرزهای شمالی کشور و نیز ناحیهٔ کردداغ تا شرق فرات مقیم‌اند. کردها همچنین در قفقاز، جمهوری ارمنستان، جمهوری آذربایجان و جمهوری گرجستان زندگی می‌کنند.[44]

در ایران کردها عمدتاً در شمال غربی ساکن اند. آنهادراستان آذربایجان دربخشی ازنواحی غرب دریاچه‌ارومیه ونواحی ماکو، قُطور، سلماس، و در جنوب دریاچه، در مهاباد(ساوجبلاغ)پیرانشهر، نقده، اشنویه، تکاب، قروه و دیواندره مقیم‌اند. منطقه کردنشین اصلی ناحیه اردلان است که استان کردستان نامیده می‌شود و مرکز آن سنه یا سنندج است. نواحی دیگر عبارتند از بوکان، سردشت، سقز، بانه، بیجار (گروس)، مریوان و اورامان. و نیز استان کرمانشاه که اکثریت مردم آن کرداند. گروههائی از کردها نیز بنا به دلایل سیاسی در خراسان (بجنورد)، فارس و کرمان و همچنین دامنه‌های کوه تفتان‌ساکن‌اند.[45] امروزه ایران تنها کشوری است که بخشی از کشور را بنام کردستان می‌شناسد. در همه کشورهای دیگر نام کردستان فراموش شده‌است و از نوشتن آن در اطلس‌های جغرافیائی خودداری می‌شود. در ترکیه از کردستان به‌عنوان اناتولی شرقی ودرعراق به عنوان ایالت شمالی ودرسوریه ولایت جزیره نام برده‌می‌شود.[46]

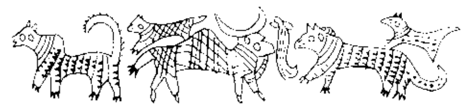
جمعیت کردها

جمعیت کردها از نظر پنج کشوری که کردها را در خود جای داده‌اند ، امری سیاسی شمرده می‌شود. از آنجاکه سعی بر این بوده‌است تا مناطق کردنشین و کردها در ایالات دیگر و اقوام دیگر ادغام شوند، آمار جداگانه‌ای از آنها در دست نیست. در آمارهای خود کردان جمعیت این قوم بین ۲۰ تا ۲۵ میلیون نفر اعلام شده، در حالی‌که از نظر آمارهای رسمی این کشورها،جمعیت کردها چیزی نزدیک به نصف این آماراست.

استان کردستان ایران، با ۲۵۶۱۱ کیلومتر مساحت (تقریباً ۱/۵ درصد مساحت کشور) در غرب ایران دارای جمعیتی برابر با ۱۴۴۴۷۶۴ نفر است که

۵۷/۴ درصد آن در نقاط شهری و ۴۲/۶ درصد در نقاط روستائی سکونت دارند.[۴۷] این استان دارای ۸ شهرستان: سنندج، سقز، بانه، مریوان، قروه، بیجار دیواندره و کامیاران و ۲۱ بخش و ۷۸ دهستان و ۱۷۶۵ آبادی است.

استان کردستان از شمال به استان آذربایجان غربی و قسمتی از استان زنجان و از جنوب به استان کرمانشاهان،از شرق به استان همدان و قسمت دیگر زنجان و از غرب به کشور عراق محدود است. کردستان منطقه‌ای کوهستانی است ورشته کوههای مرتفع بیشماری آن را فرا گرفته‌است. کوههای زاگرس در امتداد شمال و شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده‌است و دارای دره‌های عمیق و فلاتهای مرتفع است.



دامداری

طبیعت سرزمین کردستان و شرایط اقلیمی آن یعنی وجود ارتفاعات متعدد و دره‌های عمیق، بالا بودن میزان بارندگی و توزیع متناسب آن در فصول مختلف و وجود مراتع وسیع و فراوان شیوه زندگی رمه داری و چادرنشینی یا نیمه چادرنشینی رادراین منطقه پدیدآورده‌است.[۴۸] در کنار شرایط فوق، شرایط تاریخی و مهاجمات نظامی و فشارهای مالیاتی حکومت‌های خودکامه، جامعه کرد را به‌سوی کوچ روی و ایجاد سازمان ایلی به‌منظور ایجاد فضائی برای امنیت اجتماعی و اقتصادی در برابر حکومت مرکزی، سوق‌داده‌است.[۴۹]

گوسفندان کردی از بهترین نژادهاهستندو درمقابل سرمامقاوم‌اند. زمان پرواربندی آنها نسبتاً کوتاه‌است و پشم آنها نیز مرغوب است. مهمترین دام‌های کردستان عبارتند از اسب، خر، بز، میش دنبه دار و سگ و شتر و گاو. دامپروری استان سنتی و مبتی بر استفاده از مراتع در فصول مناسب و تعلیف دستی در فصول نامساعد است. از آنجائی که دامداری وابسته به طبیعت است، دو عنصر دیگر یعنی انسان و دام اهمیت کمتری دارند. ابزار که بسیار ابتدائی است تا آغاز تولید فراورده‌های دامی نقشی در تولید ندارد. و انسان تنها نقش مراقبت و نگاه داری را بعهده دارد. در این حالت، دام، مرتع و نیروی کار عوامل اصلی تولیداند. مالکیت دام خصوصی است و از نیروی کار چوپان نیز بهره‌می‌برند.[۵۰] مرتع بنا بر سنت و رسوم و اعتقادات عشیره‌ای متعلق به طایفه است. در مراحل بعدی که رؤسای عشیره با تصاحب زمین‌های مزروعی یکجانشینان و نیز مراتع عشیره تبدیل به بزرگ مالک منطقه شدند، عشیره درازای استفاده از مراتع مجبور به پرداخت حق معینی به آنها شد، که از هر خانوار یا اجاقی جداگانه وصول می‌شد. افراد عشایر رعیت رئیس محسوب می‌شدند ومی‌بایست مقداری باج و تعدادی از افراد مسلح در اختیار او قرار می‌دادند و در عوض از حق چرانیدن دامهای خود در مسیرهای معین (ایل‌راه) و ازاقامت در چراگاههای معین برخوردار می‌شدند. چادرنشینان، بدهی‌های مالیاتی خود را (هنگامی که حکومت‌های مرکزی می‌توانستند بر منطقه تسلط داشته باشند) به حکومت‌ها با واسطه رئیس عشیره می‌پرداختند و اغلب به‌صورت خدمت نظام یا بیگاری یا اغنام و احشام ومحصولات آنها یا وجه‌نقد بود.

درحال حاضر پس از فروپاشی مناسبات اقتصادی، سیاسی عشیره، سه شکل دامداری در این مناطق دیده می‌شود: ۱- دامداری روستائی که هر خانوار روستائی علاوه بر فعالیت زراعی و فعالیت‌های جنبی دیگر از معدودی دام در گوشه محل سکونت خود نگاه داری می‌کند و دامها برای تعلیف در اطراف روستا به چوپان سپرده می‌شوند؛ ۲- دامداری عشایری که شامل دامداران کوچ‌رو یا نیمه کوچ رواست. و دامها زمستان را، که در بسیاری از نقاط طولانی است، در دشت و آغل های کاه‌گلی یا در دره‌ها و خانه‌های سنگی بسر می‌برند و دامها را در طویله‌هائی متصل به خانه یا در طبقه پائین آن تعلیف دستی می‌کنند و در بهار تکه زمینی را که دارند کشت کرده و چند نفری را برای مراقبت از مزارع گذاشته خود با گله‌هایشان به طرف چراگاههای تابستانی (ییلاق) حرکت می‌کنند. (بعضی اوقات این چراگاهها درمجاورت قشلاق یا محل اقامت زمستانی واقع شده‌اند.)

دامداران درزمان کوچ و درچراگاههای تابستانی به‌دور یکدیگر جمع می‌شوند و تشکیل گروه‌های مخصوص به‌نام «اوبا» یا «اووه» می‌دهند که این گروه‌ها یا اجتماعات کوچک مرکب از ۴۰ تا ۸۰ خانواراند (امروزه تا ۱۵خانوار) که با استخدام چوپانانی گله‌های خود را دسته جمعی در مراتع اشتراکی می‌چرانند (پس از ملی شدن مراتع به افراد جماعت در مراتع موروثی حق علفچر داده شده‌است). در راس هر «اوبا» یک «اوباباشی» قرار دارد که از ثروتمندترین و بانفوذترین افراد آن جماعت بشمار می‌رود و در گذشته در هرم قدرت طایفه بعد از روسای ایل و طایفه قرار می‌گرفت کهبا از میان رفتن هرم قدرت اداره همه امور بر عهده اوست. «اوبا» مرحله بینابینی اقتصاد طبیعی خانوادگی (که مبتنی بر تولید و مصرف خانوار و یا خانوارهای خویشاوند است) و اقتصاد تولید کالائی است. در اوبا هم ساختار وحدت طایفه، یعنی سازمان خویشاوندی و مرتع مشترک، و هم استخدام چوپان و گذر از مرحله اقتصاد طبیعی را یکجا می‌توان دید.[۵۱] به‌مرور اوباباشی که مزایای چراگاه مشترک را به‌وسیله استفاده مجانی از نیروی چوپان و نپرداختن هزینه‌های گله (مخارج اوباباشی در بین اعضاء سر شکن می‌شود) به‌خود اختصاص داده است، خود ارباب شده گوسفندان سکنه یکجانشین را در گله‌های خود جای داده، و سهم قابل ملاحظه‌ای از عواید را به‌خود اختصاص می‌دهد. اوباباشی بعضی اوقات با نپذیرفتن مالهای بعضی از اعضاء اصلی اوبا سهم بیشتری دریافت می‌کند و عملاً حق استفاده از مراتع را از دست گروهی از افراد عشیره خارج می‌کند. بمرور اوبای بدون روابط خانوادگی و عشیرتی بوجود می‌آید، که‌طبقات مختلف را در بر می‌گیرد و به‌صورت واحدی صرفاً اقتصادی به تغییرساختار اجتماعی اقتصادی کمک می‌کند.[۵۲]

قدرت گیری حکومت‌های مرکزی در ایران و ترکیه پس از جنگ جهانی اول از قدرت رؤسای عشایر کاست و نفوذ اقتصاد کالائی در منطقه و رفرم ارضی ساختار عشیره را دستخوش تغییر کرد. بهره گیری از مراتع در قلمرو ایلی تا قبل از اصلاحات ارضی، بصورت مشاع و واحد بهره برداری مراتع به مقیاس «اوبا» طایفه و بر اساس عرف و سنتهای ایلی بود که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد. پس از رفرم ارضی و انقلاب اسلامی در ایران اغلب مراتع به اراضی دیمی کشاورزی تبدیل شد وایل راههاتوسط کشاورزان تصاحب شد (نسق مراتع دارای همان اعتبار حقوقی نسق اراضی شد و روستائیان توانستند به آن دست‌اندازی کنند). در این زمان عده زیادی از عشایر مجبور به یکجانشینی و ترک کوچ روی و یا اجاره کردن مراتع اجدادی از روستاییان یا کسانی شدند که مراتع را به‌نام خود ثبت کرده بودند. بهره برداری خصوصی در مراتع به‌صورت حق علفچر برای هر خانوار فروپاشی واحدهای اقتصادی عشیره را تشدید نمود.

۳- دامداری به صورت واحدهای سرمایه داری که شامل پرواربندیهای مدرن است و درآنهااز نیروی کارمزدبگیران برای نگهداری و تعلیف دام در محل دامداری استفاده می‌شود و تولید به‌منظور مبادله اساس آن را تشکیل می‌دهد.

محصولات دامی که در گذشته عمدتاً برای مصرف یا مبادله با کالای مورد نیاز عشایر تولید می‌شد، اکنون که اقتصاد طبیعی و خود مصرفی جای خود را به تولید کالائی داده‌است، به‌منظور مبادله و فروش تولید می‌شوند.

نیروی کار در میان عشایر بر کار خانوار و چوپان مزدبگیر و تقسیم کارطبیعی و برمبنای سن و جنس است. و اوبا سازماندهی و بهره برداری از مراتع را بعهده دارد. نیروی کار در روستا بر کار خانوار و چوپان مزدبگیر مبتنی و بدون سازماندهی ویژه‌ای است و تکنیک بهره برداری و نگهداری در این مراکز روستائی همچنان ابتدائی و غیر بهداشتی است. در بهره برداریهای سرمایه داری نیروی کار بر کارگر مزد بگیر و تکنیک بهره برداری پیشرفته‌تر و تعلیف دستی در محل وتقسیم کار بر مبنای تخصص است.

کشاورزی

«کرد کشاورز نمی‌شود مگر براثر اوضاع و احوال خاصی وادار بهاین کارشود»[۵۳].

بیشتر جمعیت کردستان را روستائیان تشکیل می‌دهند و زراعت عمدتاً با توجه به میزان بارندگی و مشکل آبیاری اراضی مرتفع به صورت دیم است. در

کردستان علاوه بر صیفی‌کاری و کشت غلات که بسیار معمول است توتون و اخیراً توت‌فرنگی نیز بعمل می‌آید. مو در تمام نقاط کردنشین کاشته می‌شود. درختان میوه در کردستان فراوان‌اند؛ انار، هلو، سیب، انجیر و زردآلو و نیز درختان کهن گردو و باغهای سبزیکاری همه‌جا در حاشیهٔ دهات به چشم می‌خورد. کردان باغبانان مبتکری هستند و از کوچکترین قطعه زمین قابل‌کشت بهره‌برداری می‌کنند.

کشاورزی در کردستان به شیوهٔ سنتی و با استفاده از ماشین‌آلات در برخی از مراحل تولید است. اراضی نسبتاً وسیع و دارای شیب ملایم غالباً توسط تراکتور، و ارتفاعات و دامنه‌هائی که دارای شیب تندتری هستند، با گاو شخم زده می‌شود. زراعت مکانیزه در منطقه کم است و اغلب شخم و گاهی درو و خرمنکوبی بوسیله ماشین انجام‌می‌شود،[54] واحد کار زراعی در این منطقه غالباً به‌صورت کار خانوادگی است و مشارکت در کار کاشت و برداشت تقریباً فقط برای محصولاتی انجام می‌شود که یک خانواده به تنهائی از عهده انجام آن بر نیاید.

مناسبات ارضی

در چهارچوب نظام اجتماعی-اقتصادی قدیم گرچه انواع مناسبات ارضی بر اساس مالکیت زمین شکل یافته بود، ولی به رغم تنوع مالکیت و اشکال متنوع زمینداری بر پایه‌بهره مالکانه جنسی، اقتصاد طبیعی و محدودرا بوجود می‌آورد. اطلاعات مربوط به آمارگیری نمونه‌ای منطقه کردستان در سال ۱۳۵۱ نشان می‌دهد که تا قبل از اصلاحات ارضی دهات مورد مطالعه از نظر نوع مالکیت به عمده مالکی، خرده مالکی و موقوفه تقسیم می‌شده‌است، و رابطه مزارعه بین مالک و زارع بر قرار بوده‌است که سهم مالک از محصول به نسبت عوامل تولید مانند زمین، بذر و آب (در صورت آبی بودن زمین) و ابزارو غیره پرداخت می‌شده‌است. تنها مالک مسئول پرداخت مالیات در مقابل دولت بود و مالک علاوه بر بهره مالکانه خود، مالیات دهقان را نیز بطور دلخواه‌می‌گرفت.[55]

سلسله مراتب روستائی بعد از ارباب عبارت بودند از: مباشران، کدخداها، پاکاران و میرابها (نگهبانانی که مراقبت آبیاری مزارع را در نقاطی که زراعت آبی است به عهده داشتند).

گرایش به یکجانشینی و کشاورزی انواع مالکیت زمین را پدید آورد که از آن جمله است املاک خالصه، املاک متعلق به مالکان و خوانین (بزرگ مالکی)، املاک خرده مالکی، وقف و اجاره داری که بهره‌وری از این اراضی بصورت ارباب و رعیتی و گرفتن بهره مالکانه از اجاره دار و بهره برداری دهقانی در اراضی خرده مالکی بود.

گرچه‌بزرگ مالکی با ظهور سرمایه داری در کردستان در قرن نوزدهم میلادی دستخوش تغییر گردید، با اینهمه تا قبل از اصلاحات ارضی که بعنوان نوعی رفورم از بالاو به منظور خروج از یک اقتصاد طبیعی و محدود بود؛ مالکیت ارضی در کردستان تنها تعدیل شد و بر دیگر مناسبات اجتماعی تاثیری بجانگذاشت.[56] اراضی زراعی در پاره‌ای از نقاط مشمول اصلاحات ارضی شد ولی در بیشترمناطق بزرگ مالکی همچنان وجود داشت ورابطه مالک و زارع بصورتهای ذیل در آمد؛ ۱- نصفه کاری که عوامل تولید زراعی بجز زمین و آب را زارع فراهم می‌آورد. ۲- تقسیم محصول به نسبت دخالت عوامل تولید زراعی. ۳- اجاره داری برای تعلیف دام (این جا یک رابطه سه گانه بین مالک و کشاورز و کشاورز و دامدار و دامدار و مالک برقرارمی‌شود، که معمولاً رابطه مالک و کشاورز بر اساس مبادله جنسی و رابطه دوم و سوم مبتنی بر معامله نقدی است)[57]

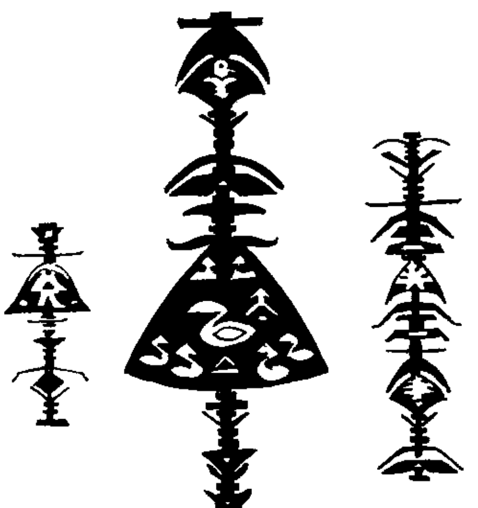
خانواده‌های زارع معمولا بر اساس سهم بری کار می‌کردند و محصول تولید شده را به صورت زیر تقسیم می‌کردند: ۱-سهم مالک زمین به نسبت عوامل بکار گرفته شده درتولید ۲- سهم زارع به نسبت عوامل بکار گرفته شده در تولید. اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی نیز در مقایسه با مرحله اول تغییرات اساسی در نظام زمینداری بوجود نیاورد٬ زیرا اکثر مالکان شق اجاره راپذیرفتند.[58] اما در مرحله سوم اصلاحات ارضی که مالکان موظف شدند که زمین مورد اجاره را به زارعین بفروشند؛یا ملک خود را بر اساس بهره مالکانه بین خود و زارع تقسیم کنند، مناسبات اجتماعی دستخوش دگرگونی شد و همزمان با تضعیف موقعیت ارباب سازمانهای دولتی جای او را گرفتند.

در بعضی روستاهای منطقه با ورود ماشین‌های کشاورزی ، قشر اجتماعی جدیدی پدید آمد که با در دست داشتن ابزار تولید، قدرت نوخاسته‌ای/در مناسبات اجتماعی روستا تشکیل داد. این گروه نوپا که از خرده‌مالکان سابق یا از کاسبکاران شهری یا روستائی بودند، عملاً درامر زراعت سهیم شده و از طریق خرید زمین یا نصفه کاری و استجاره مقدار قابل ملاحظه‌ای از اراضی را به دست آوردند. بدین لحاظ کشاورز کرد به دام روابط سرمایه داری افتاد ومغبون واسطه‌ها و سلف خرها گردید.

پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و خلع ید از پاره‌ای از مالکان وابسته به رژیم گذشته، در مناطقی از استان نوعی جدید از مناسبات ارضی بوجود آمد. هیئت واگذاری زمین (هیئت منصوب از طرف دولت برای تصمیم گیری در مورد پاره‌ای از زمین‌های مورد اختلاف و یا متعلق به مالکان رژیم سابق) در سطح ۲۵ روستا دراستان اقدام به تشکیل ۲۶۶ مشاع (شرکت تعاونی موقت) نمود و ۵۶/۶۱۸ هکتار زمین آبی و دیمی را بین ۴۹۰۲ خانوار زارع تقسیم‌نمود.[59]

شکار و گردآوری در میان روستاییان و عشایر کرد یکی از منابع غذائی عمده محسوب می‌شود. جمع‌آوری محصولات طبیعی مانند کتیرا و مازوج و گزانگبین و علف‌هائی که مصرف داروئی و خوراکی دارند (شنگ ، ترشو ، مندیک ، به کسک ، ترشک و اسفناج کوهی وریواس) و صید انواع پرندگان و بز کوهی ومرغابی وماهی در رودخانه‌هائی مانند زاب معمول است. در کردستان ایران تا کنون بررسی در مورد منابع زیر زمینی بعمل نیامده و گرچه در نواحی کرد نشین عراق و ترکیه معادن زیادی مورد بهره برداری قرار گرفته، این فعالیت در کردستان ایران بسیار محدود است و در اینجا تنها می‌توان از معادن سنگ گچ و سنگهای ساختمانی نام برد.

زنبورداری از دیگر فعالیت های اقتصادی کردها است ، که به دو صورت قدیمی و جدید انجام می‌شود.در شیوه قدیمی کندوهای بومی سفالی یا حصیری است و در زمستان در اطاقهای مخصوصی به نام هنگدان نگهداری می‌شود.نگهداری کندوهای جدید بهمان صورتِ معمول است، یعنی جابجائی و تغییر محل در تابستان و زمستان برای تغذیه زنبورها.



صنعت

دشت‌ها و حکومت هاشان کرد را مطیع و رام می‌خواست و طبیعتِ سرسختِ کوهستان او را به مصاف می‌خواند و او آزادگی را در پناه صخره‌ها و دره‌های صعب با خطر قحطی و سرما و مرگ از گرسنگی ترجیح داد. و در دل دره‌ها وبر دامنه دور کوهستانی پرت خانه ساخت، یا کوچ‌روی را پیشه کرد و با

تحرک وسلاح و مبارزه دائم با طبیعت و قبایل دیگر و حکومت‌ها، آزاد و رها خانه بدوش کشید. این همه سدِراه پیشرفت او بود. امروز نیز علیرغم توسعه‌نسبی که در قرن بیستم در تمام کشورهائی که کردان در آن پراکنده‌اند روی داده‌است، نواحی کردنشین از آن محروم و جزو نقاط عقب مانده باقی مانده‌اند. کردان هنوز عمدتاً دامدار و کشاورزند.

«کردستان اصولاً یک منطقه دامداری و کشاورزی است و صنعت در این استان پیشرفتی نکرده و فعالیت‌های صنعتی چشمگیری درآن وجودندارد.»[60] در نقاط شهری گروه عمده فعالیت، خدمات عمومی-اجتماعی و در نقاط روستائی، کشاورزی و دامپروری است و فعالیت‌های صنعتی موجود بیشتر وابسته به بخش ساختمان بوده و تنها در زمینه صنایع دستی فعالیت‌های محدودی صورت می‌گیرد. واحدهای صنعتی موجود به شیوه ابتدائی اداره می‌شوند، و جوابگوی احتیاجات منطقه نیستند. مواد اولیه موجود در استان اغلب بدون هیچ تغییری مصرف می‌شود یا به استانهای دیگر صادرمی‌شود.»[61]

تولید صنایع دستی از دیر باز در این استان در نقاط شهری و نیز روستائی معمول بوده‌است و عده کثیری بدان اشتغال دارند. این صنایع عبارتند از فرشبافی، گلیم بافی، نساجی، نازک کاری چوب، گیوه‌دوزی، و صنایع خراطی سوزندوزی، قلابدوزی، پولک و منجوق دوزی و ساختن زیورآلات، که اکثر آنها به یکسان در شهر و روستا تولید می‌شود. علیرغم تنوع این صنایع، تولید آنها اکثراً، حتی در شهرها، خانگی بوده‌و شکل سازماندهی نیروی کار در شهر و روستا یکسان است و متکی بر کار افراد خانواده است و ابزار تولید بسیار ابتدائی ودر تملک تولید کننده یابه صورت اجاره‌است. زنان در تمام بخش‌ها غیر از نازک کاری و گیوه دوزی و خراطی وساختن زیورآلات حضور فعال دارند و اغلب در ارتباط با سوداگران قالی به صورتهای روزمزدی، کار مزدی و سفارشی کار می‌کنند. در شکل کارمزدی مواد اولیه (نخ، پشم، دار قالی...) را از تاجر دریافت می‌کنند و درحالت سفارشی تهیه مواد مورد نیاز با بافنده است. در گذشته در اقتصاد طبیعی روستائی و چادر نشینی این صنایع برای مصرف شخصی تولید می‌شد و امروزه به منظور مبادله.

آموزش و پرورش

از کل جمعیت ۶ سال به بالا ۱،۱۴۶،۴۵۹ نفر ۶۸/۲۷ درصد باسوادند که نسبت باسوادی افراد لازم‌التعلیم (۶-۱۴ ساله) در نقاط شهری ۹۵/۸۸ درصد و در نقاط روستائی ۸۷/۰۷ درصد بوده‌اند.[62] این استان ۱۰۲ کودکستان، ۲۱۹۱ دبستان، ۶۹۸ مدرسهٔ راهنمایی، ۶۹۸ دبیرستان و ۴۵ پیش‌دانشگاهی و ۷۵ هنرستان فنی‌حرفه‌ای داشته است. در بخش آموزش عالی، تعداد دانشجویان دانشگاه کردستان ۴۲۱۱ نفر، دانشگاه آزاد اسلامی ۴۱۵۹ نفر و دانشکدهٔ علوم پزشکی ۱۸۶۴ و نیز دانشگاه پیام نور ۵۱۸۰ دانشجو و آموزشکدهٔ فنی ۱۲۵۹ دانشجو مشغول به تحصیل بوده‌اند.[63] آموزش رسمی به زبان فارسی است، و کادر آموزشی اکثراً فارس و غیرمحلی‌اند.

بهداشت و درمان

طب سنتی در میان کردان چندان شناخته شده نیست وگرچه پیرزنان قوم با گیاهان داروئی کوهستان و خواص آن آشنا هستند، این درمان بیشتر حالت جادوئی دارد و استفاده از دعا و طلسم در میان کردان (اغلب در میان روستاییان) رایج است. هم اکنون، نیز این استان از نظر کادرهای فنی پزشکی و پیراپزشکی دچار کمبود است و در اغلب نقاط دسترسی به پزشک و درمان خصوصاً در مراحل فوری مشکل است. این استان دارای ۷۳۴ نفر پزشک و ۱۸۰۵ تخت به ازاء هر ۱۰۰۰ نفر ۱/۲۵ تخت است.[64]

مسکن

کردستان از دیر باز مسکون بوده‌است، از غارهای عصرحجر تا ارتفاعات، دره‌ها و اشکفت‌ها جانپناهی طبیعی برای ساکنین آن به حساب می‌آمده‌است. غارهای طبیعی کردستان هم برای انسان عصرحجر و هم انسان شهرنشین قرنهای بعد نیز جایگاه مناسبی برای سکونت بودند. این غارها قلاع افسانه‌ای تسخیرناپذیری بودند با برج وباروئی به عظمت صخره‌ها و قلل رفیع. امروز باآنکه این غارهای شگفت پناهگاه رمه‌ها شده‌اند،هنوز هم جایگاه خود را در اذهان توده‌های کرد به صورت مکانهائی که کسی ازسرّشان آگاه نیست حفظ کرده‌اند.[65] ودره‌ها وغارهائی که جایگاه گنجینه‌های افسانه‌ای و اجنه‌ها و عفریته‌ها هستند در افسانه‌های کردی جای ویژه‌ای دارند.

کردان به سبب شیوه‌های متفاوت معیشتی و نیز سکنا در مناطق مختلف جغرافیائی مسکنهای متفاوتی دارند. کردهای ساکن شهرها در خانه‌های خشت و گلی قدیمی وخانه‌های سیمانی و آجری مدرن و در مناطق کوهستانی در خانه‌های سنگی زندگی می‌کنند. شهر درکردستان نیز مانند اغلب شهرهای ایران چهره‌ای دوگانه دارد، بخشی از آن بافت قدیمی‌شهر است با محلاتی که حول مراکزی مانند بازار، ارگ یا یک مسجدجامع استقرار یافته‌اند و بخش دیگر بافت جدید است با نقشه‌ای از پیش تعیین شده و خیابان بندی بدون ارتباطِ اندام‌واره (اُرگانیک) با دیگر مراکز شهری و بدون هویت خاص، با فروشگاهها، مؤسسات جدید اداری، اقتصادی و خدماتی. شهرها اغلب روستاهائی بزرگ‌اند و دارای آب لوله‌کشی، برق، تسهیلات آموزشی، مراکز بهداشتی، دوائر دولتی و تأسیسات نظامی‌اند.

در جلگه‌ها روستاها عمدتاً در کنار رودخانه‌هاومجاور آبها بنا شده‌اند، و خانه‌های آن دارای دیوارهای کاه‌گلی و سقف هائی با تیرهای چوبی‌اند. روستاهای نواحی کوهستانی اغلب با سنگ و بصورت خشکه چینی ساخته می‌شوند و خانه‌ها تنگاتنگ هم چیده شده و به یکدیگر تکیه داده و برج و باروئی یکپارچه رامی‌سازند، و کوچه‌های پلکانی تنها راه دسترسی به این خانه‌هاست. در این حالت حیاط خانه بام خانه پائینی‌است. پنجره‌ها کوچک‌اند و غالباًبداخل خانه گشوده می‌شوند دیوارها با گل‌های رنگی رنگ آمیزی می‌شوند و داخل اطاقها با دوغاب گچ سفیدکاری می‌شوند. در میان کف گلین اطاق تنوری قرار دارد که هم اجاق است وهم در زمستان کرسی. گاهی دور تا دور اطاق و اغلب بیرون آن سکوئی برای نشستن و خوابیدن درست می‌کنند. سقفها اغلب تیرهائی از تنه درختان‌اند که روی آن را با شاخ‌وبرگ و پوشش ضخیمی از کاهگل می‌پوشانند. گوسفندان در تابستان درهوای بازیا در حیاط نگهداری می‌شوند و در زمستان در طویله‌ودر روستاهای کوهستانی در طبقات پائین خانه‌در طویله‌هائی بدون پنجره و اغلب غیر بهداشتی. پشت‌بامها محل خشک کردن بسیاری از محصولات کشاورزی ودامداری و میوه‌ها و سبزیجات و خشکبار برای زمستان و محل دیدار زنان با دوستان و همسایگان و در جشنها سکوهای تماشاچیان است. یک ایوان این مجموعه را کامل می‌کند. خانه‌هائی که در دشت و جلگه ساخته می‌شوند، اغلب دارای حیاطی بزرگ اند و یک اطاق مستطیل شکل وسیع و آغل هایی حفر شده در زمین.نوع دیگر مسکن کردان چادر است. این نوع مسکن در میان عشایر دامدار و کوچ‌رو معمول است. چادر عبارت از چند تخته پارچه بافته‌شده از موی بز، به عرض ۵۰ تا۶۰ سانتیمتر و طول چندین متر است که توسط خود زنان عشایر بر دار خوابیده بافته می‌شود. از اتصال چندین لت از این پارچه‌ها که بر دیرکهائی به ارتفاع ۲/۵ تا ۳متر متصل می‌شوند، سر پناه بزرگی بوجود می‌آید که لبه‌های آن تا زمین نمی‌رسد و پرچین‌های حصیری بسیار زیبائی (چیغ‌ها) اطراف سیاه چادر را می‌پوشاند و دامداران و دام‌هایشان را از باد و باران محافظت می‌کند. این مسکن که براحتی قابل حمل و نقل است در مراتع تابستانی (ییلاق) یا «زوزان» ونیزدر محل‌های تابستانی روستا «هوار» استفاده می‌شود. برپاکردن و جمع کردن چادر به هنگام کوچ کار زنان است. چادر با حصیرهای بافته‌شده رنگین (چیغ) به قسمتهای مختلف؛ جای نگهداری گله، آشپزخانه و محل استراحت تقسیم می‌شود. داخل چادر با فرش‌ها و گلیم‌های رنگینِ کار زنان پوشانده می‌شود. وسایل خانه، رختخوابها، وسایل آشپزخانه، مشک‌های لبنیات و خورجین‌های موادغذائی و ابزار کار همه در چادر جاداده می‌شود.

به سبب محدودیت مرتع برای چرای دامها، در اطراف هراردوگاه یا خیلِ‌چادر، تعداد چادرها نیز محدود است. گرچه گاهی اردوگاههای بزرگ در دره‌های وسیع و باز دیده‌می‌شوند، ولی به دلایل امنیتی هرگز تک‌چادری دیده نمی‌شود. از آن جائی که این چادرها در مقابل سرمای زمستان مقاوم نیستند (بخصوص پس از محدودیت کوچ و از میان رفتن ایلراهها ومحروم‌شدن عشایر از مراتع طایفه در قشلاق که عمدتاً نقاط مرزی بوده‌اند) اکثر کردان زمستانها را در آبادیهائی که با خانه‌های گلی یَا سنگی درست شده، بسر می‌برند.



سرسنجاق مفرغی (قرن یازده-دوازده ق.م.)

مناسبات اجتماعی

ساختار اجتماعی و اقتصادی در کردستان عمدتاً نظام طایفه‌ای پدرتباری بود که اعضاء آن از خط پدری بنیانگزار طایفه نسب می‌بردند و به صورت گروههای یکجانشین ساکن‌شهرهاو روستاها یا ایلات دامدارکوچ‌رو دیده می‌شدند. این ساختار با تغییر شکل جوامع از دامداری به کشاورزی و یکجانشینی بکلی دگرگون نشد و این‌نظام کارکرد خود را تا ظهور روابط سرمایه داری و خلع قدرت رؤسای طوایف بدست حکومتهای مرکزی همچنان حفظ نمود.

اولین واحد اجتماعی-اقتصادی سازمان ایلی در میان عشایرکرد خانوار است که از بهم پیوستن خانوارها «باو» «باوک» یامال («هوز» در میان کردان جاف) و از اجتماع «باوک» «خیل» و از اجتماع «خیل» «تیره» و از تعدادی تیره طایفه یا خاندان و از اتحاد طوایف عشیره پدید می‌آید.

واحد سازماندهی تولید اقتصادی، که سازمانی برمبنای خویشاوندی است وبه سبب ضرورت زندگی شبانی به منظور تعاون در امر دامداری و کوچ تشکیل می‌شود، «اوبه» یا «هوبه» نامیده می‌شود، که اعضای آن فرزندان یک باو (پدر) محسوب شده و عمدتاً با هم خویشاوندند. در این واحد دامها در مالکیت هر خانوار هستند و بطور مشترک تحت نظر چوپانانی که اجیر شده‌اند، از مرتع مشترک متعلق به اوبه یا تیره استفاده می‌کنند. هر اوبه به زعامت یک سراوبه یا سرزومه یا اوباباشی است که مقام‌آن در بعضی ایلات موروثی و برخی دیگرانتخابی است. این رئیس مدیریت و تقسیم کار و اجیر کردن چوپانان و سازماندهی کوچ و تقسیم مرتع میان انواع احشام و ایجاد ارتباط با دیگر اوبه‌ها و رده‌های ایلی (درحال حاضر سازمانهای دولتی) را برعهده‌دارد.[۶۶] با این همه تصمیم‌گیریهای مهم با مشاوره با رؤسای خانوار عضو اوبه انجام می‌شود. اوبه در زمان کوچ تشکیل می‌شود ودر مدت ییلاق به وظایف خود عمل می‌کند و در قشلاق منحل می‌شود. «باو» بزرگترین واحد اجتماعی بعد از خانوار است که در میان طوایف میلان به تیره موسوم است. درایل شکاک و هرکی، باو را باب می‌نامند، که به تیره‌هائی تقسیم می‌شود. این واحد خویشاوندی که دارای نیای مشترکی است دارای مناسبات اجتماعی و اقتصادی درونی است که رئیس خاندان «باو» عمدتاً در رأس آن قرار دارد و طرف مشورت خانوارهای درون «باو» است از طریق این واحد است که خانوار با طایفه ارتباط بر قرار می‌کند.

در میان کردان جاف یکی از سالمندان به صورت غیر رسمی اردوهای عشایری یا خیل‌ها را که از ۲۰ تا ۳۰ خانوار خویشاوند تشکیل شده‌اند، اداره می‌کند. اردوها به واحدهای گله دار بر اساس خانواده‌های گسترده تقسیم می‌شوند.[۶۷] از اجتماع اردوها (خیل‌ها) تیره پدید می‌آید. تیره که بر گروه نسبی بزرگ (هوز) مبتنی است واحدسیاسی اصلی وتحت ریاست یک رئیز موروثی است که کوچ را رهبری می‌کند. این تیره‌ها بر چراگاهها و اردوگاههای معین حقوق سنتی دارند. عشیره را یک «بگ» یا «پاشا» از خاندان خانی رهبری می‌کند.[۶۸]

طایفه در ایلات جلالی، میلان، پنیانشی، از مجموع باوها و در میان ایلات هرکی و مامش و زرزا بر خلاف جلالی و میلان از مجمع تیره‌ها تشکیل می‌شود. خانوارهای عضو طایفه دارای نیای مشترک، قلمرو و مراتع مشترک و مشخص‌اند. در رأس هر طایفه عموماً رئیس قرار داردکه مقام او موروثی بوده و در بعضی از طوایف به «مزین» معروف‌است.[۶۹] ایل آخرین و بزرگترین سازمان اجتماعی و سیاسی عشیره و متشکل از مجموع طوایف سازمان یافته‌است. طوایف تشکیل دهنده ایل دارای خویشاوندی و نیای واقعی یا آرمانی هستند (ایلات گاهی تنها اتحادیه سیاسی‌طوایف‌اند).[۷۰]

«نجیب زاده از راه دامداری امرار معاش می‌کند و یکجانشینان کشاورزاند.»

«محققان جامعهٔ کرد اغلب این جامعه را به دو طبقهٔ اجتماعی-اقتصادی تقسیم می‌کنند: یکی نجبا،[۷۱] جنگجویان و مالکان زمین و دیگر، نوکران مسلح و طبقهٔ رعایا که به صورت نیمبرده درآمده‌اند. طبقهٔ اخیر خواه رعیت باشند یا از عشیره‌های دیگر، از نظر زبان و شکل جسمانی از عشایر کرد متمایزاند و این تصور را بوجود می‌آورند که طبقهٔ جنگجویان مظهر و نمایندهٔ نژاد فاتحان‌اند و کشاورزان بازماندگان بومیان (ساکنین نخستین این منطقه)».[۷۲] نجیب‌زاده‌ها از راه دامداری و تصاحب درصد عمده‌ای از تولیدات و نیروی کار کشاورزان و گرفتن مالیات وباجهای مختلف از آنها امرار معاش می‌کنند. طبقه دهقانان به هیچ ایلی تعلق ندارند و احتمالاً نیمهٔ‌یکجانشین شدهٔ عشایر کوچ‌روی هستند که زمانی خود چادرنشین بوده وبعداً یکجانشین شده‌اند و به مرور پیوندهای عشیرتی ایشان قطع شده‌است. بهرحال عشایر نسبت به طبقه کشاورز و یکجانشین به دیده تحقیر می‌نگریستند و موقعیت اجتماعی این گروه در حد یک سرف بود و ارباب می‌توانست از محصولات سالانه کارآنها اعم از نقد و جنس هرچه بخواهد بردارد. ارباب فئودال قادر بود سلطه و زور خود را که به کمک عشایر چادرنشین بدست آورده بود، نه تنها بر توده یکجانشین بلکه بر چادرنشینان که وضع آنها در ظاهر بهترو مساعدتر از یکجانشینان بنظرمی‌آمد، اعمال کند. چادر نشینان در تامین منافع ارباب از نظام پیچیده باج دهی فئودالی و مالیات پردازی تبعیت می‌کردند (باج و مالیاتی که ارباب خود بی‌واسطه یا وسیله نماینده‌اش وصول می‌کرد). ارباب حداقل تا دو پنجم درآمد زیر دستانش را از ایشان می‌گرفت.[۷۳] در عین حال دولت مرکزی بوسیله «آقا» عشریه معمول در کشورهای اسلامی را وصول می‌کرد. معمولاً کردهائی که برای خدمات جنگی بسیج می‌شدند، از پرداخت عشریه معاف می‌شدند، لیکن آقا این عشریه را نیز به نفع خود دریافت می‌کرد. کردهای کوچ‌رو علاوه بر مالیات به هنگام نیاز دولت مرکزی به نیروی رزمنده، برای آنها خدمات جنگی نیز انجام می‌دادند و این ضربه‌ای دیگر به اقتصاد شبانی آنها بود. آقاها و بیک‌هائی که در رأس عشایر نیمه چادرنشین قرار داشتند (در کتاب شرفنامه شرح کامل این حکام آمده‌است) خود جزئی از نظام فئودالی حاکم بر آسیای صغیر بودند و با دولتهای ایران و ترکیه یا حاکم نشین‌های نیمه مستقل و خود مختار مستقر در سرزمین ایران و ترکیه روابط رعیت و تابع داشتند. عشایر کرد به اربابان خود مالیات و بیگاری می‌دادند و برای ارباب اربابشان دسته‌های مسلح که در مناطق مرزی کار نیروی نظامی را می‌کرد فراهم می‌کردند. همین نیرو عامل عمده‌ای در اجرای دستورهای اربابان درمورد الزامات غیر اقتصادی که رعایا مجبور به انجام آن بودند، بشمار می‌آمد. ارباب فئودال کرد احتیاجات خود را با فشار آوردن بر عشایر و توده یکجانشین کردستان، دهقانان، و مسیحیان ارمنی و نسطوری که تنها عناصر کارگر و صنعتگر محیط بودند، تامین می‌کرد. رؤسای کرد این مسیحیان را «زیرخورلی» به معنای زرخرید می‌نامیدند، زیرا رؤسای مذکور آنها را عیناً مانند چهارپایان خرید و فروش می‌کردند. آنها در وابستگی کامل با زمینی که زراعت می‌کردند، از دستی به دستی منتقل می‌شدند ولی نمی‌شد فرد فرد آنها را جداگانه فروخت. اما ارباب می‌توانست از محصولات سالانه کارشان هرچه بخواهد بردارد. (رجوع شود به عریضه‌ای که کردان به‌خان زند نوشتند و تقاضاکردند جلوی بیگ زادگان (اربابان) آنها را بگیرد ومانع شود که کردان رابه بردگی‌بکشانند.)[۷۴]

رئیس طایفه خودکامهٔ بزرگی بود، مظهر دوران پدرشاهی. قدرت و اختیارات او حدومرزی نداشت و از دارائی زیر دستانش به هر نحو کهمی‌خواست استفاده می‌کرد و حیات‌وممات همه ایل بدست اوبود. وتنها نوعی کنترل از طرف پیران طایفه یا شورای ریش سفیدان که بیشتر حالت مشورت

داشت، بر او اعمال می‌شد.

کردان اسکان یافته در شهرها و روستاهائی که مقر رؤسای عشایر بود تحت ریاست والی کردستان تا اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار به‌استقلال زندگی می‌کردند. در نواحی کردنشین آذربایجان نیز اهالی هرچند تظاهر به اطاعت از شاه می‌کردند، در عمل به علت نفوذناپذیر بودن منطقه، از دولت مرکزی مستقل بودند.

بعد از جنگ جهانی اول با قدرت گیری حکومت مرکزی در ایران و ترکیه‌و تحدید مرزهای دو کشور، کوچ بسیاری از ایلات ناممکن گردید و عملاً از قدرت رؤسای کرد کاسته شد. با نفوذ مناسبات سرمایه داری در منطقه و اصلاحات ارضی در این کشورهاساختار عشیره دستخوش تغییر شد واغلب ایلات کرد بی آنکه فرهنگ قومی و حتی لزوماً وابستگی عشیره‌ای خود را از دست بدهند، تخته قاپو (در چوبی - ساکن)شدند.[۷۵]در حال حاضر تنها معدودی از طوایف مستقل کوچ‌رو در استانهای کرمانشاهان، ایلام، آذربایجان و خراسان به کوچ ادامه می‌دهند.

وقایع سیاسی سالهای ۶۴-۵۷ وجنگ ایران و عراق باعث تشنج در مناطق کردنشین و اسکان هرچه بیشتر عشایر کردستان گردید و در حدود ۳۰۰ خانوار در خوی، سلماس و ماکو و دور از مناطق ناامنی که عمدتاً نقاط برخورد نیروهای دولتی با عناصر مخالف بود تخته قاپو شدند. جنگ ایران و عراق نیز در اسکان عشایر کرد نقش مهمی داشت. امروزه ایلات کرد کوچ‌رو در استانهائی غیر از کردستان در گروههای کوچک به زندگی عشایری و کوچ و جابجائی ادامه می‌دهند.

بدین ترتیب، استقلال وآزادی کردها توسط سنتهای فئودالی که خان-بابا اعمال می‌کرد محدود می‌شد. اما کرد تنهااسارتی را که تحمل می‌کند، اسارت سنتهای طایفه است. او که قرنهاست در مقابل حاکمیت‌ها سرسختانه برای آزاد بودن مبارزه می‌کند، درعشیره خود قوانین آهنینی را گردن می‌نهد که سنت‌های دیرپای عشیره از آن پاسداری می‌کند. قصاص به عنوان حق و وظیفه او در قبال خاندان است و هرگاه که ارباب امر کند پای در رکاب می‌کند. عشیره نیزازاو در مقابل دشمنان و طبیعت حمایت می‌کند. او با وابستگی به عشیره است که قوی و نیرومند به حساب می‌آید، ازاین‌رو هیچ چیز برای کرد سخت‌تر از رانده‌شدن از طایفه و ازدست‌دادن خاندان نیست. او که جنگجوئی جسور و فداکار است، در دایره عشیره خود آرام و سربراه است و به‌آداب و قوانین ایلی و رئیس ایل وفادار است و جانش رادر راه اجتماعش فدامی‌کند.[۷۶]



بخشی از یک سرسنجاق مفرغی (قرن نهم ق.م.)

خانواده

در میان کردان مراداز خانواده اغلب خانوادهٔ گسترده: پدر، مادر و فرزندان و فرزندان اولاد ذکور است. گرچه پدر در خانواده رئیس است، اما حاکم مطلق نیست و زن دارای احترام و حرمتی است که در میان همسایگان عرب، فارس و ترک او دیده نمی‌شود. در میان کردان تعدد زوجات کم است و زن در داخل خانه از اقتدار زیادی بر خورداراست. اداره امور خانه، سرپرستی افراد، تقسیم غذا بین افراد خانواده به عهده اوست و در غیاب شوی پذیرائی از میهمانان را عهده‌دار است و در مصاحبت آنها بر خلاف دیگر زنان مسلمان آزاد و متکی به نفس است، و در جمع به آزادی سخن می‌گوید. گرچه بسیار خوشرو و دلرباست، بسیار پاکدامن و شریف نیزهست.[۷۷]زنان کرد به شهادت بسیاری از سیاحان پابپای مردان در اسب سواری وتیراندازی مهارت داشته و از ساختن و گفتن هزل و مطایبه روی گردان‌نیستند.[۷۸]او که سنگین‌ترین کارها را چون بستن و پیاده‌کردن بار و برپاکردن چادر (درمیان عشایر کوچ‌رو)، دوشیدن شیر، زدن مشک، تهیه انواع محصولات لبنی، پاک کردن گندم، آوردن هیزم، پختن غذا و نان، تمیز کردن خانه، نگاهداری کودکان، دوخت و دوز، بافتن انواع قالی و جاجیم و پاره‌ای از کارهای فرعی کشاورزی را به عهده دارد، بسیار زود فرسوده می‌شود و از پای می‌افتد. تقسیم کار در میان خانواده بر مبنای سن و جنس رعایت می‌شود.

زن کرد آنگاه که پا به سن می‌گذارد،مادر سالاری پر جذبه است و مقام او تا بدان جاست که نام مادران شجاع و جنگجو را بر نام پسران می‌افزایند. با اینهمه پدر در خانواده از اهمیت بسیار برخوردار است و پسر ارشد جانشین اوست. سلسله مراتب سنی در خانواده بشدت رعایت می‌شود،پسر ارشد از پدر و بزرگان خانواده متابعت دارد و پسران کوچکتر از او. پسران و دختران پس از مرگ پدر مطابق قوانین ارث اسلامی ارث می‌برند.هرکردی به شجره نامه خود بسیار علاقه‌منداست و حتی بیسوادان تا چندین پشت خود را بخوبی می‌شناسند.

عروسی ·زەماوەن·

مادیان رقص کنان می‌آیدو دختر با نازو کرشمه،
زن با سربند و پسر با دستار.
زیباست، قشنگ‌است، مرا نشانه‌گرفته، آن خرامان سربند بسر.
شادی است، عروسی است، حنابندان است.
دختر و پسر دست در دست هم در سه ردیف در باغ می‌رقصند.
ای زن کرد با ناز و کرشمه بیا و ای پسر با نوک پنجه برقص،
ای چوپی‌کش با حرکات تند، و ای دختر با لنجه.
زیباست، خیلی قشنگ است، خرامان است، بزم کردان است،
شادی است، عروسی است، حنابندان است.
دختر و پسر دست در دست هم در سه ردیف در باغ می‌رقصند.
ای سُرنا نواز بگذار انگشتانت آزادانه حرکت کنند،
ای دهل‌زن محکم بر دهل بکوب و دهل رابه نوا درآور.
زیباست، قشنگ است، خرامان است، آئین ایرانی‌است.
شادی است، عروسی است، حنابندان است.
دختر و پسر دست در دست هم در سه ردیف در باغ می‌رقصند.

·قانع·شاعر کرد عشق در روستارا این‌گونه توصیف‌می‌کند:[۷۹]

عشق در ده زیباست، بگذار بگویمت:
زمانیکه دختر و پسر شش ساله‌اند همسایه هم‌اند.
دوتائی باهم در دشت وصحرا گردش می‌کنند، بی همراهی پدر، مادریا خواهرو برادر،
چیزی از خانه می‌آورند با هم می‌خورند، یا قایم‌باشک بازی می‌کنند،
یا با هم آواز می‌خوانند و می‌رقصند،
یا در کوچ همدیگر را یاری می‌دهند، یا در سختی زندگی
یا برای پدر و مادرشان به دشت و صحرا نان می‌برند،
گاه می‌روند وگاه می‌نشینند و ترسشان ریختن مشک دوغ است،
تا به خرمن‌جا یا به‌علف‌زار، جائیکه پدرومادرشان کار می‌کنند، نزد دشتبانان برسند.

نان را گذاشته با عجله باز می‌گردند. زمانیکه باز می‌گردند، با هم شوخی می‌کنند و به چشمه که رسیدند آب‌بازی می‌کنند و بههم آب می‌پاشند.

گاهی باهم می‌خندند و گاه بههم بد و بیراه می‌گویند. یکی آن رامی‌زند، آن

دیگری این را. همزورندو ازهم کم نمی‌آورند.
وقتی به ده رسیدند هر یک به خانه خود می‌رود.
مادر نان می‌آورد می‌خورندواین چنین‌اند تا ۱۲ سالگی.
با هماند این کودکان تا دخترک به خود می‌آید، و دستی برسر و روی خود می‌کشد
عشوه و ناز می‌کند، گردنبند مهره‌ای می‌آویزد و رشته‌ای به مویش می‌بندد
یا دستارو عرقچین زنانه می‌پوشد، کم‌وبیش خودی می‌آراید،
کیسه‌ای بر سینه می‌آویزد پر از ریحان و سنبل تابوی خوش ازاو آید،
گیوهٔ زنانه به‌پامی‌کند و کلانجا (جلیقه کوچک زنانه از چیت سرخ) می‌پوشد،
تکه‌ای صابون‘آینه و شانه‌ای کوچک در جیب می‌نهد،
پسر هم فه‌قیانه‌ای (دستار کوچک مردانه) و قبای کهنه بابارا می‌پوشد،
نیم متر چیت سرخ و سفید را سه‌پاره کرده بهم بسته شالی می‌کند،
شال را یا برشانه می‌اندازد یا به‌کمر می‌بندد،
دسته‌گلی پرشالش می‌زند بربام می‌آیدتا دزدانه محبوب‌را بنگرد،
درراه چشمه به‌دیدارش می‌رود به‌او سلام و درودی می‌فرستد،
می‌گوید خوش‌آن روزگاران قدیم که صبح تا شام باهم بودیم،
دختر به لبخند پاسخ‌اش می‌دهد و دزدانه نیم نگاهی به‌او می‌اندازد،
گاه اشاره‌ای می‌کند و از ترس پدر گوشه چشمی به اطراف دارد،
پسر دوستی قدیم تازه می‌کند، سوگند می‌خورد که در احساسش وفادار است:
و شیربها هرچه باشد فراهم می‌کنم،
اما حالا صدقه بوسه‌ای ده،
دختر می‌گوید با قدوقواره نحیفات در این روز روشن چه جای بوس و کناره
جان شیرینم پس وعده گاهمان امشب خرابهٔ کنار خانه،
دختر بهانه می‌آورد که مادرم بفهمد می‌زندم، برادرم تکه‌تکه‌ام می‌کند، و پدرخواهدم کشت،

درپایان پسر مادررا می‌آگاهاند، مادر به هنگام خلوت پدر را، پدر مخالف است که خانواده دختر ثروتمنداند بما دختر نخواهند داد، سر انجام در خلوت مادر رضایت پدر را بااین عنوان‌که دختر خود راضی است می‌گیرد.

ازدواج در میان کردان درون خاندان و طایفه و عشیره انجام می‌شود و عشق‌ورزی بدون رعایت آئین ازدواج به‌هیچ‌روی پذیرفته نیست. دختران و پسران جوان قبل از ازدواج توافق‌هائی پنهانی در میان خود دارند که در جشنها به هنگام رقص بر والدین آشکار می‌شود (در بعضی مناطق دختران در رقص با گرفتن دست پسری که دوست دارند این‌رابه همه نشان می‌دهند) گرچه اغلب از ازدواجهای عاشقانه و موافقت دختران در میان کردان سخن رفته‌است با این همه بسیارند مواردی که نشان از توافق‌های پدران برای حل مشکلات مالی و گاهی سیاسی توسط ازدواج دارد. وسنت‌ها و تفاوت‌های طبقاتی بر این روابط مسلط. هیچگاه (یا به‌ندرت) رئیس یک عشیره دختر خودرا به چوپانی خواهد داد و با این همه در مواردی که شکاف طبقاتی عمیق نیست گریزگاههایی برای جوانان‌وجود دارد،در میان عشایر میلان دختر می‌گذارد بر سرچشمه پسر سربند او را که دستمال رنگینی است و براحتی برداشته می‌شود بربآید، در این حالت پدر دختر نخواهد توانست دختر را به دیگری به زنی بدهد، مگر آنقدر پافشاری کند که، پسر مأیوس شده و زنی دیگر اختیارکند.[۸۰]جوانان روستائی در سنین پائین و شهرنشینان به سبب تحصیل در سن بالاترازدواج‌می‌کنند.[۸۱]

مراسم ازدواج با تائید و زیر نظارت کامل والدین انجام می‌شود. در یک موقعیت طبقاتی یکسان شیربهای یک دختر چادر نشین به‌مراتب بیشتر از یک کرد ساکن است.

مراسم ازدواج تمثیلی از آداب و رسوم فراموش شده‌ایست که امروزه تنها نمادهائی از آن اعتقادات و آئینها و حوادثی که بر آن گذشته‌است، دیده‌می‌شود. کوزه آب تزئین‌شده که تنهابرای انجام مراسم عروسی ساخته‌می‌شود (کوزه اندکی قبل از ورود عروس به خانه داماد به انجا فرستاده می‌شود و عروس باید از آب آن بخورد) شاید یادآور پرستش آناهید ایزد بانوی آب و باروری‌است، گرفتن چراغ و آینه در مقابل عروس تا خانه بخت، خداحافظی و بوسیدن اجاق خانه پدری و گرداندن تازه عروس بدور اجاق خانه شوی، داستان تقدس آتش خاندان است ورسمی‌که درآن داماد عروس را بردوش‌گرفته وبه حجله می‌برد، شاید نشان ربودن عروس‌است که در گذشته‌های دور در میان‌اغلب طوایف معمول بوده‌است.[۸۲]

خانواده جدید پدرمکان است و ازاین پس زن متعلق به فامیل شوهر است. سنت همیاری کردها که همه شئون زندگی اورا دربردارد، مراسم ازدواج را به واقعه‌ای شیرین و پر هیجان از رقص و آواز و نمایش و هنرنمائی‌های پهلوانی بدل‌می‌نماید.[۸۳]

کرد مراسم زایمان وتولد نوزاد ومرگ را نیز دسته جمعی برگزار می‌کند و یاری زنان فامیل و همسایگان در اولی و مردان در دومی دو لحظه مهم زندگی فرد را به امری اجتماعی و عمومی بدل می‌سازد. همانگونه که، زنان با دود اسفند و اذکار و ادعیه زن زائو را یاری می‌دهند، وبرای نجات زائو از دست ارواح خبیثه‌ای(آل) که درصدد ربودن جگر مادراند از تمامی دانش ماوراءالطبیعهٔ خود یاری می‌طلبند و در تمام مراحل او را تنها نمی‌گذارند، (نام نوزاد را نیززنان انتخاب می‌کنند) مرده را مردها بردوش می‌برند و اورا در دل زمین درخاک می‌نهند و تا سه‌روز آتش‌خانه خاموش است و در خانهٔاو غذائی پخته نمی‌شود. همسایگان برای افراد خانواده متوفی و میهمانانشان غذا می‌آورند و مراسم اطعام همگانی‌را به‌مناسبت سوم و هفتم و چله و سرسال برپا می‌کنند (آشنایان و خویشان و دوستان هزینه مراسم را می‌پردازند). مراسمی مانند درست‌کردن کتل (تزئین اسب متوفی وگذاشتن اسلحه‌او برآن) وبرگزاری چَمری (عزاداری با نی و سرناو دهل) و خواندن اشعار شاعران محلی (بویژها) درباره صفات نیک متوفی از مراسمی‌اند که در گذشته دراکثر نقاط مرسوم بودو امروزه اکثر آنها منسوخ شده‌اند.[۸۴]

اعیاد و جشنها

جشنها و آیین‌هائی که در میان کردان مرسوم است، جشن‌های مذهبی و قومی و جشنهای باستانی ریشه در باورهای کهن آنان دارد و اغلب تاریخی وپاره‌ای حتی نشان‌از آئین‌های اسطوره‌ای دارند. این جشنها غیر از عروسی وختنه سوران، اغلب مذهبی‌اند و ازاین جمله‌اند: عید قربان و عید فطر که با نماز مخصوص آن روز و پوشیدن لباس نو و دیدوبازدید همراه‌است و نیز جشن مولودی یا عید تولد پیامبر(ص) که از اهمیت و شکوه ویژه‌ای بر خوردار است. این‌جشن درماه مولودی، ماه تولد پیامبر(ص) که‌ماهی سراپا سروروشادی است، انجام می‌شود. مراسم به‌صورت پختن نذری و آش مخصوص و تقسیم آن درمیان مردم وهمراه‌با برگذاری مراسم ذکر با نواختن دف و خواندن اذکار مخصوص (مولودی خوانی) و حمدوستایش حضرت محمد(ص) و نیایش به‌درگاه خداونداست.

از مراسم سنتی باستانی جشن آئینی نوروز یا جشن سال‌نو است. عید نوروز که جشن ملی ایرانیان است برای کردان اهمیتی ویژه‌دارد. نوروز جشن قهرمانیهای کرداست، جشنی میهنی که با قیام و مقاومت پیوند دارد. اشعار زیبائی که دربارهٔ نوروز سروده شده، فصلی مهم در ادبیات کردی را تشکیل می‌دهد.

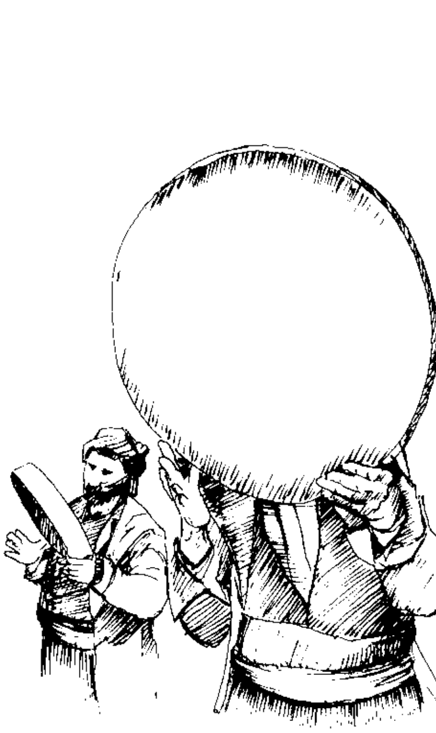
مزگێنی دا بە سروە بای بەهاری :
واهاتەوە نەورۆزی کوردەواری
بە تیشکە تیکشکا سوپای کرێوە
هەواری رۆژ گەییشتە خاکە لێوە...[۸۵]
فەرمان درا بە سەوزە سەر هەڵێنێ
چیدی لە بە ندی خاکی رەش نە مێنێ

****

باد بهار نسیم را مژده داد
که بازگشته نوروز کردستان
سپاه کولاک را درهم شکست نیزه آفتاب
آفتاب به فروردین خیمه‌زد
به سبزه فرمان رسید، تا سر برآورد
و بیش از این درخاک سیاه نماند.

-هه ژار-

مراسم نوروزی با خانه تکانی در اسفند ماه آغاز می‌شود. در چهارشنبه آخر سال «کله چوارشو» یا چهارشنبه شوم مردم در خانه نمی‌مانند وازخانه بیرون می‌روند و موی کودکان را برباد می‌دهند وچهار سنگریزه را به نیت دورکردن دردونحسی از روی شانه پرتاب می‌کنند. در سنندج جاروئی که با آن خانه تکانی کرده‌اند ویا جاروهای کهنه را در کوزه شکسته‌ای آتش زده بر آن اسپند می‌ریزند و از خانه بیرون می‌برند. پریدن از روی توده‌آتش گرچه مرسوم نیست واما در شب عید برفراز کوهها و برسر بامها‌آتش می‌افروزند، بر گرد آن جمع شده و ترقه وتیر در می‌کنند و به‌جای قاشق زنی و فالگوش ایستادن، در مناطق روستائی شال‌هائی کیسه‌ای شکل را از روزن سقف خانه‌ها به درون فرستاده واز صاحبخانه هدیه‌ای درخواست می‌کنند. در بعضی نقاط مانند کرند تا این اواخر از ابتدای فروردین مردی با یارانش که هرکدام گرزی با سر گوسفندی بر بالای آن در دست داشتند خود را حاکم خوانده‌و حاکم حقیقی را خلع کرده وحاکم نیز موقتا از کار خود دست می‌کشید و به حکم امیر بهاری یا میر نوروزی که گاه‌انتقامجویانه وگاه طنزآمیز بود، گردن می‌نهاد. میرنوروزی حق خنده یا صحبت جز با یارانش‌را نداشت در غیر اینصورت معزول می‌شد. او تا غروب روز سیزدهم فرمان می‌راند و پس از آن با یارانش به صحرا می‌گریخت و اگر دستگیر می‌شد بشدت کتک می‌خورد. ونیز بازی مرسوم در ایام عید تخم‌مرغ بازی است که هرکس بتواند با تخم مرغ خود بیشترین تعداد تخم مرغ حریف را بشکند برنده‌است. دیگرمراسم همان است که دردیگر نقاط ایران باسبز کردن سبزه و پختن سمنو و انداختن سفره هفت سین و گذاشتن گیاهان ومیوه‌هاو خوردنی‌های مرسوم به‌مناسبت پایان زمستان و آغاز رویش و حیات مجددگیاهان برگزار می‌شود. در روز سیزدهم فروردین نیز از خانه بیرون می‌روند وتا غروب در صحرا می‌مانند و هنگام بازگشت به نشانه دفع نحسی سیزده عدد سنگ را از روی شانه به پشت سر خود پرتاب می‌کنند.



مراسم وجشنهای سنتی دیگر نیز در میان کردان دیده می‌شود که ریشه در باورهای اساطیری و ادیان باستانی ایشان دارد، که برگزاری جشن ازدواج پیر شالیار از آن جمله است.

جشن ازدواج پیر شالیار (شهریار) مراسمی بسیار کهن است که با تغییرات زیادی که در طی زمان در آن بوجود آمده ریشه‌های کهن اساطیری خود را بخوبی حفظ کرده‌است. در کتب است که پیری روحانی از مغان زردشتی بنام پیر شالیار (شهریار) در اورامان می‌زیسته‌است که کتابی ازاو باقیست بنام مارفت پیر شالیار(معرفت پیرشهریار). این پیر در نزد مردم اورامان بسیار محترم است و کتابش را به بیگانه نشان نمی‌دهند و کلماتش بجای ضرب المثل بکار می‌رود. در کتاب پیر اشارات زیادی در مورد حفظ آئین قدیم است و اهالی در مجوس بودن او شک ندارند. ولی معتقدند که‌شخص دیگری با این نام اواخر قرن پنجم هجری می‌زیسته که اورا نیز پیر شهریار ثانی گویند که چون حضرت محمد(ص) را در خواب دید و اسلام آورد نام خود را مصطفی نهادو کتاب معرفت قدیم را تحریف کرد و هرچه‌با دیانت اسلام منافات داشت‌برگرفت.[۸۶] در احوال پیرآمده‌است که: پیر در نو جوانی نزد عمویش مامویوسف چوپانی می‌کرده‌است. روزی عمو و زنش ازاو می‌خواهند که علاوه‌بر چراندن بزها قطعه‌ای زمین را شخم زده کشت کند و مقداری چوب نیز برای سوخت خانه با خود بیاورد. غروب که چوپان جوان بازمی‌گردد، عمو می‌بیند که او زمین را شخم‌زده، بذر پاشیده، بزهارا چرانده و چوب نیز می‌آورد. عمو متعجب شده و روز دیگر پنهانی او را دنبال کرده، می‌بیند بزها به نوای نی (شمشال) او شادمانه می‌چرندو کلنگ بدان نوا زمین را شخم می‌زند و گندم ها سبز می‌شوند وهیزمها پیشاپیش او به‌سوی روستا به حرکت در می‌آیند؛ و هنگامی که شب می‌شود اورا در خلوتش میان زمین و هوا نشسته می‌بینند. پس از آن عمو اورا خادم می‌شود و مردم براو گرد می‌آیند. و از معجزات اوست که چهل دانه خرما برای چله نشینی باخود می‌برد وچون چله به پایان می‌رسد بیست خرما باقی می‌ماند. و نیز کوسه حجیج که صاحب کرامت بود سوار بر ماری به‌حضور او می‌آید، پیر شهریار که بر دیوار خانه بنائی می‌کرد، باآن دیوار به‌پیشواز او می‌رود وکوسه حجیج (پیر روستای حجیج) او رابه‌سبب آنکه بیجانی را به حرکت درآورده‌بود صاحب کرامت تر ازخودمی‌داند.

جشن بزرگ مردم اورامان (هورامان) در بهمن‌ماه، سالروز ازدواج اوست وداستانش اینگونه‌است که: پادشاهی را دختری بود دیوانه، هفت سال نه حرفی زده ونه خنده‌ای کرده‌بود و باآنکه چشم داشت، نمی‌دیدو کس موفق به شفادادن او نشده بود. ازاین‌رو عمویش اورا برای شفا نزد شیخ می‌برد. درمیانه

راه‌روستای هورامان، پیر شالیار که آمدن آنها را می‌دانسته‌است از دو دیوی که دختر را مسخر کرده‌بودند، می‌خواهد دختر را رهاکنند. یکی از آنهافرمانش راگردن می‌نهد و دختر را رها می‌کند واین امردر کنار سنگی نرسیده به روستای بُلبر که در چند کیلومتری روستای اورامان تخت است، واقع می‌شود. در این جا آهی از دهان دختر شنیده‌می‌شود و همراهش می‌گوید "سراوا" یعنی شفا آمد. و امروزه آن سنگ را به زبان محلی "تواني سراوا" (سنگ شفا) گویند. اما دیو دومی توجهی نکرد و دختر را رها نکرد و همراه او تا نزدیک روستا وبربالای دره‌ای واقع در شرق دهمی‌آمد که در این‌هنگام پیر ناگزیر از کشتن او می‌شود. پیربه‌سوی دیو تیری می‌اندازد که دیو ابتدا در انظار مردم به‌صورت گاوی ظاهر می‌شود و با اصابت تیر به‌درون دره سقوط می‌کند. از این زمان مردم آن محل را "تنوردیوا" نام می‌نهند. پدر دختر با خود عهد کرده بود که هرکس دخترش را شفا بدهد دختر را بزنی به او خواهد داد، پس عموی دختر از پیر می‌خواهد که او را بهزنی اختیار کند، پیر نمی‌پذیرد که من زیر اندازم حصیراست، خانه‌ام همین غار وچله‌گاه است، غذایم مختصر و پوشاکم کم. وچون دختر که شابارەخاتون نام داشت اصرار می‌کند، پیر می‌پذیرد و مردم برای پیر عروسی می‌گیرند. و هرکس از خانه اش برای او چیزی می‌آورد، یکی قدری گندم، دیگری نمک، پیاز، اناردان و آرد و گوسفندی و جشنی برپا می‌کنند که چون پیر آنرا برکت داده‌است تابه‌امروز مردم هورامان آنرا زنده نگاه داشته‌اند. هر سال در بهمن ماه چهل روز مانده به بهار، آنگاه که چله بزرگ تمام شد (چهل روز از زمستان رفته)، در آغاز چله کوچک، یعنی میان ۳۵و۴۵ زمستان که زمین اولین و دومین نفس خود را می‌کشد، جشن می‌گیرند و این جشن‌درسه مرحله‌وطی‌سه‌هفته انجام‌می‌شود.[۸۷] با غ گردوئی ازپیر شالیار به‌یادگار مانده که خودوی آنرا غرس نموده‌است، این با غ که‌در دامنه کوه مقابل روستای هورامان تخت واقع است، دارای چشمه‌ایست بانام زهوره (زهره - ناهید ؟) که نام با غ ازآن گرفته شده‌است. متولی پیر که این مقام در خاندان او موروثی است گردوهای با غ را چیده و درآخرین روز از اولین هفته بهمن ماه برای هر کدام از خانواده‌های ساکن هورامان تخت وروستای بلبر تعدادی گردو ازجمله یک گردوی شفا که ظاهراً از درخت گردوی خاصی چیده شده می‌فرستد. (اهالی معتقدند، که این گردو علاوه بر خاصیت شفا بخشی اگر در میان موادغذایی گذاشته شود، به برکت آن نیزخواهد افزود). باین گردوها گردوی خبر می‌گویند، یعنی مردم رااز برپائی مراسم باخبر می‌کند. مردم نیز به‌جای گردوها قندوشکر، چای، حبوبات، گندم، آرد وموادی که برای برگزاری جشن لازم است برای متولی پیر می‌فرستند.

در دومین مرحله مراسم که شب چهارشنبه بعدآغازمی‌شود، بچه‌های آبادی به درخانه‌ها رفته و با گفتن کُته، کُته چیزی از صاحب خانه می‌گیرند. و مردم گذشته‌ای نه چندان دور را به خاطر می‌آورند که شب جشن بچه‌هائی که به در خانه های مردم می‌رفتند، یکی را از میان خود به هیئت پیر مردی با ریش سفید در می‌آوردند واورا پیشاپیش خود به در خانه‌ها می‌راندند و دراین حالت باهم شعر زیر را خوانده و از صاحب خانه گردو، نقل و کشمش و ... می‌گرفتند.

کُته، کُته، کُته من مرده، جا نداره.
متکا را پاره کنید که کفن نداره !

صبح روز بعد در گرگ و میش صبحگاهی روستا با صدای کودکانی که با گفتن، کُلاروژن، کُلاروژن خبر از برآمدن خورشید می‌دهند برمی‌خیزد. آنها به‌در خانه‌ها رفته واز صاحب‌خانه شیرینی، گردو بادام نقل وکشمش‌و ... می‌گیرندو در کیسه‌هایشان می‌ریزند. (کودکان پائین روستا به‌خانه‌های بالائی و بالائی‌ها به پائین روستامی‌روند).[۸۸] و با طلوع آفتاب همه آنها پراکنده می‌شوند.

پس ازآن نوبت ذبح قربانی‌هائی که مردم نذر کرده‌اند می‌رسد. گاو و گوسفندان قربانی را مقابل خانه پیر می‌آورند. با اولین اشعه آفتاب خون قربانی بر زمین ریخته‌می‌شود. اولین قربانی باید بوسیله مردی از اخلاف خانواده‌ای که در زمان حیات پیر اول بار برای او قربانی کرده‌است انجام گیرد واو، به پاداش، دل و جگر قربانی را می‌گیرد. پس از پایان مراسم قربانی گوشت قربانی را به داخل خانه پیر می‌برند وبین اهالی، زوار ونیز روستاهای اطراف که نذر کرده‌بودند تقسیم می‌کنند. کسانی که برای بردن گوشت می‌آیند چیزی به‌رسم پیشکش باخود می‌آورند. با دل و جگر و اناردان وگندم، نخود، لوبیا، پیاز، آویشن و نوعی نعنا در ۷ دیگ آشی پخته و به زوار و اهالی روستا می‌دهند. در غروب همان روز دایره‌ای از مردان دست در دست و شانه به شانه با صدای دف به‌رقصی آئینی می‌پردازند. رقصی که از گذشته‌های دور بجامانده‌است. اوج رقص حالت خلسه‌ای عارفانه‌است که در آن دستیابی به روح جمعی، یکی شدن تن‌ها و فراموشی "من" است.

روز بعد(پنجشنبه) بااستخوانهای بجا مانده و اناردان و گندم در ۹ دیگ غذائی درست می‌کنندو به همه می‌دهند. ازاین ۹ دیگ، دودیگ را برای ادامه‌مراسم که به‌هنگام شب است کنارمی‌گذارند.

شباهنگام در خانه پیر که به‌صورت اتاقی مستطیل شکل با ابعاد تقریبی ۵x۱۰ متراست وگرداگرد آن دارای سکواست، جمع می‌شوند. در گذشته پنج طایفه مختلف روستا هریک در محلی مخصوص به‌خود می‌نشستند. مردم معتقدند که خانه پیر زوار را به هر تعداد که باشند، در خود جای می‌دهد. اهالی روستا گروه گروه با تکه گلیمی و چراغی می‌آیند، در جای خود مخصوص خود می‌نشینند و برای تبرک رشتهٔ تسبیح چوبین دانه درشت و تخت گیوه بجامانده از پیر را می‌بوسند وسپس مراسم نواختن دف و گفتن ذکر آغاز می‌شود.

سومین جمعه ماه بهمن مرحله‌سوم مراسم پیر انجام می‌شود. در این روز مردان نان هائی را که به شکل قرص‌های طلائی رنگی از آرد گندم (سابقاً ذرت خوشه‌ای) ومغز بادام کوبیده‌است و با ریحان و سیاه دانه تزیین شده‌است بر سر مزار پیرهای هورامان می‌برند. اولین گروه طایفه داوود خالداند. پس از جمع شدن بر سر مزار پیر نانها را روی هم می‌ریزندو به کسانی که نان آورده‌اند نانی درسته می‌دهند وسپس بقیه را خرد کرده، با ماست بین مردم قسمت می‌کنند. پس از اتمام مراسم پیر خالدیها، و راه افتادن اولین کسی که مزار پیر خالد را ترک می‌کند، پیروان پیر شالیارکه در پائین روستا و مقابل خانه پیر منتظر مانده‌اند دف زنان و ذکر گویان برسرمزار پیر شالیارمی‌روندو همزمان با این حرکت طایفه های دیگر نیز رخصت می‌یابند بر سر مزار پیر های خود یعنی پیر سیاو و سید محمد روسم (رستم)و سید بیل و سید ابابیل بروند و مراسمی را مشابه آنچه بر سر مزار پیر خالد برگزار شده بود(خرد کردن نان ها و خوردن آن باماست) بجا آورند، در پایان مراسم، با قیمانده نان های خرد شده‌و ماست را به روستا می‌برند و به کسانی که در مراسم شرکت نکرده‌اند(زنان و دختران-که حق شرکت کردن در مراسم را ندارند- وبیماران)به‌رسم تبرک می‌دهند. زنان این ماست را به عنوان مایه برای تبرک به شیرمی‌زنند و معتقدند که اینکار مایه برکت تولیداتشان در طول سال خواهد شد.

هر سال در دومین هفته اردیبهشت اهالی اورامان ودیگر روستاها به‌رسم تبرک و برای شفا قطعه‌ای از تخته سنگی را که کنار مزار پیر شالیار قراردارد کنده و با خود می‌برند وبراین باورند که سنگ دوباره سبز خواهد شد.

آیا مراسم فوق که همزمان با جشن سده برپا می‌شود، یادگار روزگار پرستش مهر در این سامان نیست ؟ مراسمی که‌در آن ایزد مهر برکت بخشنده را در چهلمین روز زایش اش درآن هنگام که زمین آغاز به دم‌زدن می‌کند و گوسفندان بار بر زمین می‌نهند، می‌ستایند و با ریختن خون قربانی یاد ایزد حامی دهقانان و تولید کنندگان راکه با کشتن گاو باعث برکت کشت ودام وروئیدن رستنی‌ها وگیاهان سودمند وخرمی و شادی مردمان زمین می‌گردد، گرامی می‌دارند. پیروان او در مهرابه‌ای باستانی بقایای متبرک را که دو شمعدان سنگی است بر سکوهای چوبی پاس می‌دارند. وجانشین‌اش پیری است با کراماتی شبیه او.[۸۹]



نقشی برگرفته از یک کهن متعلق به دوران آل‌بویه (قرن چهارم هجری)

مقصود همه کوْن وجودرویت[90]

"حکمت آن باشد که هرچه هست و بود و شایدبودن نشایستی که با خلاف آن بودی، سپیدی هرگز بی‌سیاهی نشایستی، وآسمان بی‌زمین لایق نبودی، جوهر بی‌عرض مصور نشدی، محمد(ص) بی‌ابلیس نشایستی طاعت بی‌عصیان،..."[91]

کردان اکثراً مسلمانانی سنی و شافعی مذهب‌اند. وگرچه به‌دین خود سخت معتقداند، و اجرای دقیق آداب و رسوم و تعداد مساجد، مدارس دینی ومؤسسات دیگر مؤیداین نظراست، با این همه در زیراین اعتقاد ارزشهای معنوی خاص خود و تاریخچهٔ حیات معنوی خویش را زنده نگاهداشته‌اند. و با آنکه معتقداند که تا پیش از گرویدن به اسلام زرتشتی بوده‌اند، و نقاط بسیاری را نشان می‌دهند که آتشکده‌بوده‌است،[92] با این همه باورهای بسیار پیچیده‌ترو آئینهائی کهن که نشان از ادیان نخستین این دیار دارد در میان آنها دیده می‌شود.واغلب اوقات لایه زیرین اعتقادات مذهبی جدیدتر آنها را تشکیل می‌دهد.بعبارت دیگر اعتقادات کهن در اعماق ناخودآگاه تاریخی کردمحفوظ مانده، نسل بعداز نسل به ایشان منتقل شده، واز آنجا که با زندگی واقعی و روزمره خوانائی داشته و به طبیعت نزدیک بوده، در میان ایشان همچنان باقی‌مانده‌است.

کرد در زمینه مذهب نیز مانند بسیاری از وجوه زندگی خود ویژگی‌هائی دارد. که آئین‌های اهل حق یا یارسایان،علی الهی‌ها،یزیدی و صارلی،شبک و بجوران که اکثراً ریشه در پرستش خدایان باستان دارند، از آن جمله‌اند. طوایف کرد اعتقاد به قول و فعل مشایخ دارند و اغلب تابع مسلک درویشی نقشبندی و قادریه هستند که مرکزشان در اورامان و مکری و سلیمانیه و شمدینان و خرپوت و ...است.[93]

مرکز اصلی سکونت کردها یعنی شرق دجله واطراف دریاچه وان و ارومیه ونیز شمال عراق قبل از ظهور اسلام جزو قلمرو امپراطوری ایرانی ساسانی محسوب می‌شد. در آن زمان آئین زردشت دین رسمی کشور و از جمله این نواحی بود. اما قبل از آن، یعنی در زمان پارت‌ها، مبلغین مسیحی، گروهی از یهودیان را می‌یابند که علیه جمعیت مشرکینی که درخت را پرستش کرده، و آفتاب را نیایش می‌نمودند و برای اهریمن قربانی می‌کردند، در مبارزه‌بودند.[94]

جغرافی دانان عرب منطقه کوهستانی الجبال را که شهرهای ری و اصفهان وهمدان و شهرهای دیگر در آن بود، شامل کوهستانهای شمال همدان تا مرزهای آذربایجان نیز می‌کردند وبیشتر مردمان ساکن در این مناطق کوهستانی مانندامروز کرد بودند. در قرون وسطی شهر مهم این منطقه دینور بود که ازدینور تا شهر زور که در جنوب شرقی سلیمانیه فعلی واقع است و از مرز فعلی ایران و عراق چندان دور نیست چهار روز راه بود. شهر زور در نزد ایرانیان نام دیگری نیز داشت و آن "نیم‌راه" بود چون به نیمه‌راه مداین پایتخت قدیم به شیز معبد آتش پرستان (معبد آذرگشنسب) در بخش جنوبی آذربایجان، یعنی در آن جا که اکنون خرابه‌های معروف به تخت سلیمان دیده می‌شود، قرارداشت.[95]

با سقوط سلسله ساسانی در ۶۴۲ بعداز میلاد، اسلام به‌سرعت به اکثر نقاط ایران گسترش یافت. کردها پس از پیکارهای بسیار به‌دین اسلام گرویده، مسلمان وپیرو مذهب شافعی شدند. با این‌همه، کردان تا ۸۴۲ هجری به کیش باستانی خویش یعنی زردتشتی باقی‌بودند.[96] کرد با اصالت ذاتی خود در زمینه مذهبی نیزفردیت مشخص ویا به عبارت دیگر شخصیت بارز خود را حفظ کرده‌است.[97] کردان توانسته‌اند در زیر پوشش کیش اسلام ارزشهای معنوی خاص خود را حفظ کنند ویا بیافرینند، ارزشهائی که کمترین شکی در شخصیت بارز کرد برای کسی باقی نمی‌گذارد. کرد لااقل در این زمینه توانسته مقامی را که در خوراوست احراز کند. و با نقشی که در تحولات فرهنگی آسیای باستان بازی کرده‌است، به‌ناروا "ملت فراموش شده تاریخ" خوانده‌شده‌است.[98] کردان گرچه در طول تاریخ رهبران و سرانی داشته‌اند که صرف نظر از علایق ملی نسبت به مذهب نیز از خود تعصب و علاقه نشان داده‌اند، (از میان آنها صلاح الدین ایوبی)، بااینهمه در مورد اعتقادات مذهبی باید گفت که اگر توده‌های کرد درجهت مصالح و منافع قبیله‌ای از آن پیروی می‌کنند و مذهب را تابع آن مصالح می‌دانند، در عوض برگزیدگان قوم بر جنبه‌های فکری اسلام ، مخصوصاً در عرفان و تصوف از دیگران متمایزند.

گرچه کردان مسلمین متعصبی بنظر می‌رسند و تحریکات مذهبی سلاطین عثمانی و رهبران قشری گاهی آنها را چنان تحریک کرده‌است که دست به کشتار پیروان دیگر مذاهب زده‌اند، با این‌همه بیشترین تنوع مذهب در میان آنها مشاهده‌می‌شود. در تفکر ایرانی که در میان کردان بیش از دیگر اقوام ایرانی باقی مانده‌است، عقیده به ایزدانی مانند میترا، ایزد فروغ و برکت و خدای حامی جنگجویان، و آناهید ایزدبانوی باروری و آب تا به امروز باقی‌است.[99] مهر خدای باستانی "ودائی" گردآورنده مردم است و کشتکاران را با چشمهائی که برهم نهاده نمی‌شودمی‌پاید.[100] او نه تنها وظایفی در زمینه برکت بخشی بر عهده دارد، بلکه ایزدی جنگاور و حامی پیمانها و داوراست.[101] مهر در اصل ایزدی است شریک در فرمانروائی جهان، برکت بخشنده و حامی پیمان که در اثر تحولات اجتماعی، در جامعهٔ ایرانی به ایزد همه طبقات تبدیل می‌گردد و در کنار وظایف برکت بخشی خویش، حمایت او ازپیمان توسعه یافته و وظایف جنگی بسیاری نیز بر عهده وی گذاشته می‌شود. در نتیجه مهر به ایزدی تبدیل می‌شود که حامی هرسه طبقه سنتی جامعه‌است.[102] او که ایزدی رهائی بخش است، هر چندگاه بر زمین می‌آید، تا با کشتن گاو (در آئین مهری) و یا رهبری‌کردن مردم (در آئین مانوی) نعمت و نجات را به مردم ارزانی‌دارد.[103] قربانی کردن گاو به‌دست میترا، درمرکز آئین مهرپرستی‌قراردارد[104] واین قربانی مبین امر آفرینش است. مرگ گاو حیاتی نو می‌آفریند و این نکته الهام بخش کل اسرارو رموز عقاید باستانی است و اهم این عقاید مسئله حیات و مرگ ورستاخیز است که مثال بارز آن طبیعت است که سال به سال تازه می‌گردد و زندگی از نو آغازمی‌شود.[105] و شاید بتوان گاو مقدس را در واقع خود میترا دانست که خود را می‌کشد تا با زایش دوباره‌اش حیات بارورشود.[105] چرا که پس از مرگ گاو مقدس، پنجاه‌وپنج نوع غله و دوازده گونه گیاه طبی و انواع جانوران مفید از آن بوجود می‌آیند. بدین ترتیب پیروان میترا هر ساله طی مراسمی با کشتن گاو و ریختن خون او تداوم حیات در طبیعت را باعث می‌شوند.

عقیده به تناسخ و بسیاری از اصول اولیه تفکر عرفانی در میان آئین‌ها و فرق رایج در میان کردان دیده می‌شود. اهل حق یا یارسایان (سرسپردگان) یکی دیگر از این فرق‌اند که‌آنرا فرقه‌ای باطنی و اصول مذهبی آنهارا منبعث از عقیده غلاة شیعه دانسته‌اند که با مذهب تناسخ و تصوف در هم آمیخته‌شده‌است.[106] امابه‌وضوح در میان نظرات ایشان می‌توان عقاید مزدکی و مانوی، مانند تناسخ و

حلول، و نیز مهری مانند سری‌بودن مراسم و مراحل مختلف طی طریق رهرو تا رسیدن به مقام پیر و آیین تشرف سرسپردگی به آتش و مراسم نذر و قربانی و جمع شدن در جم‌خانه و یکسان‌شمردن مقدسین دین اسلام باایزدان باستانی (مهر و ناهید) و اجرای مراسم قربانی کردن خروس سفید و دعا خواندن برگوشت قربانی و پخش آن در میان پیروان و مراسم ذکر و خلسه با دف و رقص در جم‌خانه‌رادید.[۱۰۷] تأثیردیگر ادیان مانند یهودیت ومسیحیت‌بر این تفکر دیده می‌شود. دیگر از فرقه‌های کرد که آئین‌های سری دارند صارلی‌ها هستند که در کردستان عراق ساکن‌اند، اما کتاب مذهبی ایشان به‌زبان فارسی است ودر میان آنها نیز قربانی خروس (در شبی بنام لیلةالکفشا)دیده‌می‌شود.[۱۰۸] شبکها نیز فرقه دیگری هستند که آنها نیز آئین‌های سری دارند ودریکی از مهمترین مراسم خود در شبی که‌لیلةالکفشا نام دارد درون غاری مخفی گردمی‌آیند و تا اولین اشعه خورشید به جشن وسرورمی‌گذرانند.[۱۰۹] اعتقاداتی که نزد کردهای دوشیک از توابع درسیم رواج دارد، نیز به آئین آناهیتا و میترابازمی‌گردد.[۱۱۰] گروهی از طوایف کرد که جزو فرقه یزیدیه‌اند از این‌جمله‌اند.[۱۱۱] و از آن جا که جز به خورشید و نور نماز نمی‌گذارند، نورپرست خوانده شده‌اند که منشأ آن را همان ثنویت ایرانیان قدیم دانسته‌اند. یزیدیه را اعتقاد براین است که خدا خالق عالم است ولی عالم را نگاه نمی‌دارد و گویند اولین مخلوق او که با ذات الهی یکی است، ملک طاووس است که با شش فرشته دیگر بر جهان حکومت‌می‌کنند.[۱۱۲] ملک طاووس اصل شراست.[۱۱۳] یزیدیه نفس شر یا عامل بدی را به‌طور مطلق بد نمی‌دانند، بلکه معتقداند که او در آغاز نیک بوده و فقط بعداًاز خدا جدا شده‌است و سرانجام نیزنفس شر با خدا آشتی خواهد کرد. او نقطه مقابل ومخالفی نیست که وجودش برای مقابله با نفس خیر در امر آفرینش لازم است. او خود جزء نیروهای طبیعت است و مظهری از آزادی، که از جدائی خداوند از اراده و اختیار بوجود آمده‌است و پایان آن وقتی است که با خدا آشتی‌کند.[۱۱۴] ملک طاووس که تجلی ذات خداست، به‌صورت مقدسین در این دین تجلی پیداکرده‌است. یزیدیه معتقدند که ملک طاووس یا شیطان هر چند به‌سبب طغیان و سرکشی مغضوب درگاه الهی شد و به جهنم افتاد، ولی ۷۰۰۰ سال در آن‌جا بگریست، چندان‌که هفت خم از اشک دیدگانش پر شد آنگاه خدا براو بخشید. از این‌قرار یزیدیان قائل به ابدیت عذاب نیستند و شر را فانی و زائل‌می‌دانند.[۱۱۵] همچنین عده‌ای از صوفیان مسلمان قرنهای پنجم و ششم هجری مانند عین القضاة همدانی، عبدالقادر گیلانی که مؤسس مشرب قادری از فرقه‌های متصوفه امروز در کردستان است و حلاج و ابن‌عربی و احمد غزالی در اندیشه ملعنت ابلیس بودند و عقیده‌داشتند که اگر شیطان از سجده‌کردن بر آدم و از ستایش او، به‌نحوی که تنها در خور مقام خداوندی است، امتناع کرده‌است، این امتناع صرفاً به‌سبب عشق و سرسپردگی فوق‌العاده به خداوندبوده‌است.[۱۱۶] پس شیطان را در خورتجلیل می‌دانند و شاید بدین‌گونه تعارض میترای کشنده گاو و هستی بخش (در دین مهری) واهریمن پلید کشنده گاو که ناخواسته موجب پدیدآمدن نبات و حیوان می‌شود (در زردشتیگری)، را حل می‌نماید. پیروان میترا در سده‌های بعد با پیوستن به فرق متعددی که امروزه در کردستان‌اند وبیشترین نمادها و آئین‌های دین مهری را به نمایش می‌گذارند، آداب دین مهری را برپا می‌دارند. و مراسم زایش و حیات و سرسپردن به آئین و گذشتن از مراحل هفت‌گانه طریقت و قربانی کردن گاو (نفس خود) بدرگاه ایزد نور با دف و آواز و رقص و خلسه برپا می‌دارند.

نالهٔ سرنا و تهدید دهل
چیزکی ماند بدان ناقود کل
پس حکیمان گفته اند این لحنها
از دوار چرخ بگرفتیم ما
بانگ گردشهای چرخ است اینکه خلق
می‌سرایندش به طنبور و به حلق

مولانا

...و هر حرکت اشارت است به معنی‌ای: دایره دف اشارت است به دایره کوّن و پوستی که بر دف مرکب است اشارت است به وجود مطلق. و ضربی که بر دف وارد می‌شود اشارت است به ورود واردات الهی که از باطن بطون بر وجود مطلق وارد می‌شود. و جلاجل خمسه اشارت است به مراتب ملکیت و مراتب ولایت و مراتب انسانیت و مراتب روحیت، که بواسطه این مراتب حیات حق - تعالی - و علم وی به کائنات‌می‌رسد.[۱۱۷]

زبان و ادبیات

زبان کردی که به‌گروه زبانهای ایرانی شمالغربی تعلق دارد به چهار دسته تقسیم می‌شود: گوران، کرمانج، لر و کلهر. لهجه‌های زبان کردی که تحت عنوان زبان کردی شناخته می‌شوند یک زبان واحد را تشکیل نمی‌دهند. این لهجه‌ها از یک ریشه‌اند ولی هر یک ویژگی‌هائی دارند که آنها را ازهم متمایز می‌کند. لهجه کرمانجی را در کردستان شمالی و لهجه‌های سنندجی و سلیمانیه (سورانی، کردی) در کردستان مرکزی و لهجه‌های لکی اورامی (که اغلب ادبیات کردی به این لهجه است) وکلهر در کردستان جنوبی به‌کارمی‌رود. خط کردی عربی است که درآن تغییراتی داده‌شده و در عراق وایران معمول است. - در کردستان ترکیه از الفبای لاتین استفاده‌می‌شود.[۱۱۸]

روح کرد در ادبیات او، در فرهنگ عامیانه و شعر و موسیقی و غنای اشعارش، علیرغم بیسوادی اکثریت مردم کرد، آشکاراست. و شاید این بیان ساده و روشن در ایجاد اشعار غنائی و حماسی‌ای تا بدین حد بکر و سرشار از روح زندگی را مدیون همین واقعیت است. با آنکه تاثیر ادبیات ایرانی و عرب در ادبیات مدون کردی بسیار است و منظومه‌هائی با وزن و قافیه به تقلید از اشعار فارسی و عربی سروده‌اند، با این همه آن‌جا که به شعر عامیانه کردی «لاوژ» یا بیت می‌رسیم روح سرکش کرد که در تنگنای قاعده اسیرنمی‌شود روی‌می‌نماید.[۱۱۹] او با لاوژ است که داستان جنگ قهرمانانش را بیان می‌کند، آنها را می‌ستاید، به محبوب عشق می‌ورزد و درد هجران و فراق را فریاد می‌کند. ادبیات کرد همان اشعار فولکلور و ادبیات شفاهی است که قرنها در سرزمین او مترنم بوده وچنان سرشار از عواطف انسانی و روح سلحشوری است که شنونده را مسحور می‌کند. او برای همه چیز می‌سراید؛ حوادث تاریخی، مصیبت های قوم، مرگ و زندگی، عشق و اندوه. او که به آئین‌های کهن خود پای‌بند است و از سنتها نبریده‌است، بابانگ پهلوی (فهلوی) می‌سراید و می‌خواند. و بیش‌از هرچیز از محبوب می‌گوید:

پسر: نگاه کن، در آن خانه عروسی و بساط رقص پنجه برپاست
گوش‌کن آواز سرنا و دهل و نی را می‌شنوی؟
زنان و مردان زرد و سرخپوش را می‌بینی که چگونه درهم آمیخته و غوغا بپا کرده‌اند؟
در آن میان تنها جای تو خالی است
پس ترا بخدا بیا تا دست در دست به‌آنها بپیوندیم
و عاشقانه با یکدگر برقصیم
دختر: بی‌گلهای سرخ و زردی که بموهایم بزنم نخواهم رقصید،
به‌عروسی نخواهم رفت و رقص و پایکوبی نخواهم کرد.
آی دختر بیا و ترا به زیبائیت سوگند،
ترا به ناز نگاهت به‌هنگام رفتن برسر چشمه
از گل زرد و سرخ در این پائیز برگریزان در گذر پائیز و گل ؟
دختر: بی‌گلهای سرخ و زردی که بموهایم بزنم نخواهم رقصید
به عروسی نخواهم رفت و رقص و پایکوبی نخواهم کرد
اگر تو براستی دوستم می‌داشتی
مرا به دودسته گل از باغچه پاشا میهمان می‌کردی
(پسردرحالیکه می‌رود با خود زمزمه می‌کند)
باغچه پاشا در آن سوی رودخانه است
و در حلقه خیل سربازان
می‌خواهم بروم، اما راهم را بسته‌اند
و اگر نروم دلبر چشم عسلی‌ام‌از من خواهد رنجید.

پسر: باغچه پاشا را همه گشتم
تنها گل زرد بود که چیدم، ولی گل سرخی نیافتم
نمی‌دانم اکنون به پایکوبی و رقص می‌آئی ؟
دختر: بی‌گلهای سرخی که بموهایم بزنم نخواهم آمد.
پسر (یقه پیراهنش را باز می‌کند)
بیا و بجای گل سرخ قلب شکافته‌ام را بپذیر

بیا و سر بر زانوانم بگذار تا برای دلی که به دسته گلی باختم زار بگریم
گۆران[120]

خۆزگه وه‌ک خۆرنه‌مدیبایه شه‌وی تار
خۆزگه ده‌مێ‌رام نه بواردبایه بێ یار
خۆزگه پیری که‌ڵه‌لای نه‌ده‌کردم
خوزگه‌له یه‌که‌م ژوانگه‌دا ده‌مردم
****
ای کاش چو خورشید شب را نمی‌دیدم
ای کاش دمی بی‌یاربه سر نمی‌بردم
ای کاش پیری ناتوانم‌نمی‌کرد
ای کاش در نخستین میعادگه می‌مردم
هێمن[121]

شنه‌فتم دوور باڵه‌یل زوکامشه‌ن
دیشوار باڵای نه‌و نه‌مامشه‌ن
هه ناره که‌ی دڵ پڕجه دانه‌ی ئێش
پیشیای کووره‌ی نار عه‌شق وێش
به مه‌ودای موژگان سووراخش که‌رۆ
وه گه‌رمی نیشان ده‌ماخش ده‌رۆ
****
شنیدم-دورازجان -محبوبم زوکام شده
بر نو نهالِ قدش گران است این بار
انار دلم پر از دانه‌های دردی است
که در کوره عشق خویش تفته‌است
با تیر مژگان سوراخش کند
و گرم گرم بر مشامش نهد.
مه‌وله‌وی[122]

و باز برای عشق می‌سراید:
پسر: بگذار مانند پلنگی
نگهبان در خانه‌ات باشم
دختر: بمان همان که هستی،
مرا به پلنگ مغرور نیازی نیست
پسر: بگذار چون گرگ وحشی جنگل
خصم پلید عشق را بدرانم
دختر: به گرگ گرسنه وحشی نیازیم نیست
دستان کار را در عشق بپروران
پسر: بگذار تمامی گلهای جهان را
ای جان ای محبوب زیر پای تو برویانم
دختر: مرا به تمامی گلها نیازنیست
بذر اعتماد رادر تن و جانم بپاشان
تا به‌رویم در بستر عشق و
بیارایم تن‌ات را با رخت مهر و مهربانی جاوید
ازترانه‌کهن‌کردی[123]

به‌نام خواندم تو را میان کوه‌و کمر؛
به‌نام خواندم تو را میان دشت و دمن؛
به نام خواندم ترا میان گلزار وحشی کوهستان؛
اکنون بیارای لبانت را به پاسخی، که در تو برویم
ازترانه‌کهن‌کردی[124]

وچون به جهان می‌اندیشد،
ساقیاآمدن و رفتن مان نه بخود است
زیاده را بر جامی‌نهیم
حال،گذشته‌ای در گذراست
نشسته‌، مسافری در سفراست
کهنه کاروانسرائی است دنیای دون
بارگه یاران را خالی می‌بینم
از قافله کوچ کردگان بانگ بر آمده‌است
ویرانه ایست خان وجود
تنها بنائی می‌ماند، که
آبش مِی، خاکش دُرد، و معمارش ساقی‌است
مه وله وی

کرد برای همه چیز می‌خواند و آوازهای بیشماری در سرزمین او طنین انداز‌است. آوازهای دسته جمعی دروگران در میان خوشه‌های طلائی در دیمزار، آوازهای کوچ در دره‌های صعب، آوازهای دسته جمعی عاشقان در کنار آتش شامگاه، سرودهای آئینی و تک آواز آوازه‌خوان دوره‌گرد در کوره راهی پرت. او پیوسته می‌خواند در زنجیر، در آزادی در شادی و در اندوه و به‌هنگام رزم و بزم و نیایش می‌خواند و اشعار شاعرانش را ترانه‌ای دلنشین می‌کند. و طنین صدایش از پهنای سرزمین‌اش فراتر می‌رود و در شعر همسایگان بازتابی زیبا می‌یابد.

و چون می‌رقصد برای همه‌چیز می‌رقصد شانه به شانه رفیقی رقصی عارفانه می‌کند، شادی و عشق را شانه به شانه‌محبوب نیایش می‌کند، برای زایش دوباره هستی در بهاران، برای ستایش مهر روشن برای باران و گیاه، پایان فصل خرمن، چیدن توت‌های شیرین، به‌هنگام زایش نخستین بره‌ها، عزیمت به مراتع تابستانی ...
و می‌سراید:
در باغچهٔ بهار زیر تلائلو آفتاب،
گل بسیاراست
اما جان من پریشانِ آن تک بنفشه ایست که
زیر سایه تمشکها خاموش ایستاده‌است
از میان ستارگان آسمان
ستارهٔ سحر احساسی زیبا در دلم می‌انگیزد
از هزارو یک نوای ساز لطیف ترین آن زیباءاست
چشمه‌ای زلال زیر مهتاب
که در عمق آن مرواریدهای شن و ماسه می‌غلطند
مرا خوش تراز دریای آفتابی بیکرانه.
گۆران

یادداشت‌ها

1. *Encyclopaedia of Islam* Vol. 5. new edition. Bril, 1986 p. 449.

۲. کتیبه‌هایی که در این منطقه بدست آمده‌اند عبارتند از: کتیبه‌های بیستون در نزدیکی کرمانشاه، کتیبه‌های سر پل ذهاب که متعلق به لولوبی‌ها و به زبان اکدی است، کتیبه‌ای با خط میخی در کوه زبانه در اورامان و کتیبه‌ای در ناحیهٔ گروس در ۶۰ کیلومتری شمال بیجار نزدیک قلعهٔ باستانی روستای قمچقای. این کتیبه‌ها اطلاعاتی در مورد ساکنین فعلی این منطقه (کردها) به ما نمی‌دهد.

3. Xenophon. *The Persian Expedition*. Translated by Rex Warner, Penguin Books Inc. 1967. p. 139.

۴. شاه‌عباس اول برای جلوگیری از هجوم ازبکان و سایر قبایل ترک ماوراءالنهر کردهای ناحیه اردلان را به خراسان کوچاند.

۵. *شاهنامهٔ فردوسی* انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۵۷، جلد ۱: ۲۹ـ۳۰...

یکی را بـجان داد زنـهار و گـفت	نگر تـا بـیاری سـر انـدر نـهفت
نگـــر تـــا نـباشی بـه آبـاد شـهر	ترا در جهان کوه و دشـتست بـهر
از این‌گونه هر ماهیان سی جـوان	از ایشـــان هـمی یـافتندی روان
چو گرد آمدندی از ایشان دویست	بر آنسان که نشناختندی که کیست
خورشگر برایشان بزی چند و میش	بـدادی و صـحرا نـهادیش پـیش
کنون کرد از آن تـخمه دارد نـژاد	کـز آبـاد بـر دل نـیایدش یـاد
بـود خـانهاشان سـراسـر پـلاس	نـدارنـد در دل ز یـزدان هـراس

و نیز در روایت *اخبارالطوال* است که: هر روزه چهار مرد تنومند را می‌آوردند و می‌کشتند و مغز سر آن‌ها را به آن دو مار می‌دادند ضحاک را وزیری از قوم خود بـود پس مـردی از فـرزندان ارفخشذ به نام ارمیاییل به وزارت برگزید چون مردمان را برای کشتار می‌آوردند ارمیاییل دو تن از آنان را زنده نگاه می‌داشت و به جای دو تن دیگر دو رأس گوسفند را می‌کشت پس آنـان را آزاد می‌گذاشت تا به هرجا بخواهند بروند به شرطی که اثری از آثار آنـها آشکـار نگـردد، از این‌رو آزادشدگان به کوهستانها پناه می‌بردند و آنجا می‌ماندند و هیچگاه به شـهرها و دهـات نزدیک نمی‌شدند گویند که اینها پدران اولیهٔ طوایف کرد بودند. (ارفخشذ یکی از ۵ پسر سام، پسر نوح است ص ۳) ابو حنیفه احمدبن داوود دینوری، *اخبارالطوال*، ترجمهٔ صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶: ۵.

۷. در روایت *شاهنامه* از کشتن ضحاک به دست کاوه سخن نمی‌رود بلکه فریدون مردی از سـلالهٔ شاهان که فرّایزدی با او بود پس از قیام کاوه، ضحاک را اسیر کرد و او را در دماوند به بند کشید، که تا روز واپسین آنجا به بند اندر است.

۸. عبدالرحمن شرفکندی متخلص به «هه‌ژار» (۱۳۰۰ـ۱۳۶۹) نویسنده، مترجم، محقق و شـاعر آزاده کرد، بو کوردستان، چاپی سیهم، تاران، به فرانباری ۱۳۵۸.

۹. امیر شرف خان بدلیسی، *شرفنامه*، تاریخ مفصل کردستان، مؤسسه مطبوعاتی علمی، چاپ دوم ۱۳۶۴: ۲۲.

۱۰. از روایات رایج در میان کردان.

۱۱. ابوالحسن علی‌بن حسین مسعودی، *مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد ۱، ۱۳۴۴: ۴۸۱ـ۳.

۱۲. رشید یاسمی در کتاب *کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او* به نقل از محمد افندی در انساب کرد. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، تهران، انتشارات ابن‌سینا، چاپ سوم، بی‌تا: ۱۰۹.

۱۳ و ۱۴. مسعودی، *مروج‌الذهب*: ۴۸۱ـ۳.

۱۵. محمدمعین، *فرهنگ فارسی*، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۴.

16. *Encyclopaedia Britlnc*. Vol. 13 1972. pp. 514-515.

17. *Encyclopaedia of Islam*. p. 447.

۱۸. نیکیتین به نقل از مینورسکی اصولاً بی‌مبالاتی است که اصل و نسب ملتی را از طریق اشتقاق کلمات ثابت کنند چه این کلمات بهر حال باید متکی به واقعیات تاریخی و جغرافیائی بـاشد. واسیلی نیکیتین، *کرد و کردستان*، ترجمهٔ محمد قاضی، انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۶: ۴۶.

۱۹. برای اطلاع بیشتر به کتابهای: *دائرةالمعارف اسلامی* ذیل واژهٔ کرد، *کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او* تألیف رشید یاسمی، *کرد و کردستان* تألیف واسیلی نیکیتین مراجعه شود.

۲۰. بوتان یا بوهتان، شعبهٔ جنوبی رود دجله که در «بیت کردو» واقع است. نیکیتین، *کرد و کردستان* ۱۳۶۶: ۴۶.

۲۱. همان‌جا: ۴۷ و ۵۹.

22. *Encyclopaedia of Islam*. p. 448.

23. *Ibid*.

24. *Ibid*: 449.

۲۵. بدلیسی، *شرفنامه*: ۲۰۸.

۲۶. در گذشته اسامی قبایل از محل سکونت آن‌ها اخذ می‌شد و نویسندهٔ *شرفنامه* نیز «باجان» را با لفظ «باسناو» که یک شعبه از رود فرات است مربوط دانسته است *Encyclopaedia of Islam*. p. 449 از سوئی مینورسکی تذکر می‌دهد که اگر بخواهیم برای کردها نیاکانی محلی بجوئیم این بوختانی‌ها هستند که باید به میان آیند. بوتان یا بوهتان که بایستی سابقاً بوختان تلفظ شده باشد با بوتان (بوهتان) شعبهٔ جنوبی رود دجله مربوط است و این ناحیه جزو سیزدهمین سـاتراپ امپراتوری ایران بوده است. نیکیتین: ۴۶.

27. *Encyclopaedia of Islam*. p. 449.

28. *Ibid*: 453.

۲۹. رشید یاسمی: ۱۹۷ـ۸.

۳۰. همان‌جا: ۲۰۰ (به نقل از نظام شامی در *ظفرنامه*: ۱۳۹).

۳۱. همان‌جا: ۲۰۱ـ۲۰۲.

۳۲. جنگ جهانی اول تغییرات عمده‌ای در خاورمیانه و خاور نزدیک بـوجود آورد. کشـورهای عربی (سوریه، لبنان، فلسطین، اردن و عراق) از امپراطوری عثمانی جدا شدند. منظور دول متفق از طرح دولت کرد درواقع الحاق موصل به کشور جدیدالتأسیس عراق بود که بـه‌اجـرا درآمـد. (*Encyclopaedia of Islam*: p. 463)

33. *Ibid*. p. 464.

۳۴. قیام شیخ سعید نقشبندی و اعدام او در سال ۱۹۲۵، قیام اتحاد ملی کرد در سال ۱۹۲۷ و قیام اگری داغ (آرارات) در سال ۱۹۳۲.

35, 36, 37. *Encyclopaedia of Islam* pp: 465, 466.

۳۸. در ماه مه سال ۱۹۲۰ از طرف اتحادیهٔ ملل قیمومت عراق و فلسطین به دولت بریتانیا واگذار شده بود.

39. *Encyclopaedia of Islam*: p. 468.

۴۰. سلسله قیام‌های اخیر عمدتاً به رهبری شیخ محمود برزنجی (۱۸۸۰ـ۱۹۵۶) به وقوع پیوست که، مدعی حکومت کردستان بود.

۴۱. نیکیتین، *کرد و کردستان*: ۱۰۴.

۴۲. نیکیتین، *کرد و کردستان*: ۱۰۴.

43, 44, 45. *Encyclopaedia of Islam*.

۴۶. به هنگام چاپ کتاب پاییز ۱۳۸۲ منطقهٔ کردنشین عراق تحت اشغال سربازان امریکایی است که تا روشن نشدن سرنوشت حاکمیت عراق نیروهای مسلح کرد همراه با نیروهای امـریکایی حفظ نظم منطقهٔ کردنشین را به عهده دارند.

۴۷. مطابق برآوردِ آمارنامهٔ استان کردستان که بر مبنای آمار نفوس مسکن سال ۱۳۷۵ پیش‌بینی شده است آمارنامهٔ استان کردستان ۱۳۷۹، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کردستان معاونت آمار و انفورماتیک تهران، دی‌ماه ۱۳۸۰.

۴۸. مراتع استان کردستان ۱۴۰۰ هزار هکتار است، که ۳۲۰ هزار هکتار آن اراضی دارای پوشش جنگلی است که بخشی از آن به صورت مخروبه درآمده است.

۴۹. دامداری در این منطقه به سه دلیل اهمیتی معادل یا حتی بیشتر از کشاورزی می‌یابد: ۱. استفاده از کود چارپایان در سوخت و کشاورزی؛ ۲. تولید لبنیات برای تغذیه و مبادله؛ ۳. استفاده از موی بز برای بافتن پارچه، چادر، طناب... و پشم برای قالیبافی.
آ. س. لمبتن، *مالک و زارع در ایران*، ترجمهٔ منوچهر امیری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵: ۶۰۸ـ۹.

۵۰. مزد چوپان سابقاً به شکل قسمتی از گله (از هر ۲۵ رأس یک رأس و یا جنس) و امروزه نقدی پرداخت می‌شود.

۵۱. هم‌اکنون در میان ایلات کرد کوچ‌رو که ساکن آذربایجان‌اند، این ساختار علیرغم وجود پروانهٔ چرا و حق علف‌چر که به خانوار تعلق می‌گیرد به حیات خود ادامه می‌دهد و اوبـاباشی وظـیفهٔ سازماندهی کوچ و اجیر کردن چوپان را به عهده دارد.

۵۲. نیکیتین *کرد و کردستان به نقل از ویلچفسکی*: ۳۱ـ۳۳۰.

۵۳. همان‌جا: ۱۹.

۵۴. محمدپور زاهد، محمد منفرد، *بررسی اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی کشاورزی استان کردستان* ۱۳۶۵.

۵۵. نیکیتین، *کرد و کردستان*: ۳۲۳.

۵۶. سنقر، *بررسی مسائل دامداران در رابطه با گسترش خدمات شهری*، انتشارات دفتر مطالعات ناحیه‌ای شمارهٔ ۴ سازمان برنامه و بودجه دورهٔ اول، شهریور ۱۳۵۴.

۵۷. همان‌جا.

۵۸. ازکیا، نیک‌خلق، ایروانی، عسگری، *خوش‌نشینان کردستان*، دانشکدهٔ علوم اجـتماعی و تـعاون دانشگاه تهران، اسفند ۱۳۵۳.

۵۹. سازمان برنامه و بودجهٔ کردستان، گزارش توسعهٔ اقتصادی ـ اجتماعی استان کردستان. وضع موجود اردیبهشت ۱۳۶۱: ۱۳.

۶۰. سازمان برنامه و بودجهٔ کردستان، گزارش توسعهٔ اقتصادی ـ اجتماعی استان کردستان ۱۳۶۱.

۶۱. کارگاههای بزرگ صنعتی در کردستان (بیش از ۹ نفر کارگر) اغلب در بخش ساختمان و صنایع وابسته به آن (کارگاههای موزائیک‌سازی، گچبری و آجرپزی) و نیز در قسمت صنایع غذایـی است. کارخانهٔ شیر پاستوریزه، شرکت فرش‌ماشینی و شرکت سهامی خاص نساجی مـهمترین صنایع کردستان محسوب می‌شوند.

۶۲. نتایج تفصیلی سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۷۵، استان کردستان، مرکز آمار ایـران، مهر ۱۳۷۶.

۶۳. آمارنامهٔ استان کردستان ۱۳۷۹، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کردستان، دی‌ماه ۱۳۸۰.

۶۴. همان‌جا.

۶۵. غار «شانیدر» نزدیک رواندوز عراق و غار «کرفتو» نزدیک سقز در ایران از این جمله‌اند.

۶۶. ابراهیم، اسکندری‌نیا، ساختار سازمان ایلات و شیوهٔ مـعیشت عشـایر آذربـایجان غـربی،

انتشارات انزلی، ارومیه، ۱۳۶۶: ۳۰.

۶۷. ریچارد ل. تپر، در مقالهٔ سازمان اجتماع‌های کوچ‌رو در خاورمیانه، به نقل از بارث، ترجمهٔ هـ. مزدا، *ایلات و عشایر*، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۲: ۲۷۰ـ۲۹۹.

۶۸. همان‌جا: ۲۸۵.

۶۹. ابراهیم اسکندرنیا، ۱۳۶۶: ۳۲.

۷۰. نمودار سازمان ایلی در میان برخی از عشایر کرد:

سلسله‌مراتب قدرت در ارتباط با سازمان ایلی عبارتند از:

ایل، عشیره ـــــ بگ، پاشا

طایفه، خاندان ـــــ آغا در همه وند

تیره ـــــ رنیز

خیل ـــــ خان

باوک، مال، هوز ـــــ آق‌سقل، ریش سفید

خانوار، همپا ـــــ سرپرست خانوار

۷۱. نجبای کرد نیز از پنج طبقهٔ زیر تشکیل شده‌اند: ملازاده‌ها، شیخ‌زاده‌ها (پیشوایان مذهبی)، بیگ‌زاده‌ها (خانواده‌های بزرگ اعیان)، آقازاده‌ها (رؤسای قبایل کم‌اهمیت‌تر) و زیوه‌زاده‌ها (خانوادهٔ مقدسین). نیکیتین: ۲۸۵.

۷۲. شاید این رعایا یا کشاورزان از اعقاب بومیان و ساکنین منطقه بوده که مغلوب و مطیع عشایر جنگجو شده‌اند.

۷۳. همان‌جا ۳۱۲.

۷۴. همانجا به نقل از ن. بوگدانوا: ۲۷۹.

۷۵. ت. فیروزان، دربارهٔ ترکیب و سازمان ایلات و عشایر ایران، *ایلات و عشایر*، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۲: ۷ـ۶۲.

۷۶. چادرنشین نسبت به رئیس موروثی خود به عنوان یک پدرسالار چندان علاقه‌مند است، که گفته‌اند وقتی حکومت ترکیه حقوق آقاها را محدود کرد و از مردم احقاق حق نمود، کردان زیادی با حسرت از روزگار حکومت خان‌ها یاد می‌کردند. نیکیتین: ۲۷۹.

۷۷. در واژگان زبان کردی کلمهٔ فاحشه وجود ندارد و نیز شهرهای کردنشین فاقد عشرتکده‌اند.

۷۸. نیکیتین *کرد و کردستان*: ۲۲۴.

۷۹. قانع مریوانی متولد به سال ۱۳۱۸ هـ.ق. وفات ۱۳۸۵ شاعر توانای کرد که در اشعارش از نابسامانی‌های اجتماعی انتقاد کرده و تصاویر زیبا و روشنی از زندگی مردم عصر خود آفریده است.

۸۰. ربودن دختر با وجود خطراتی که دارد هنوز در میان کردها مرسوم است.

۸۱. در بعضی نقاط کردستان کودکان را از بدو تولد برای یکدیگر نامزد می‌کنند و خانوادهٔ پسر عهده‌دار تأمین مخارج دختر تا سن ازدواج است و در اعیاد برای او هدیه‌ای می‌فرستد.

۸۲. هانری. ماسه، *معتقدات و آداب ایرانی*، ترجمهٔ مهدی روشن‌ضمیر، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز، ج ۱، اسفند ۱۳۵۵: ۱۲۲.

۸۳. سنت همیاری یا «گەل» که در میان کشاورزان کرد به هنگام برداشت محصول متداول است. کشاورزان به اتفاق محصول دیم یکدیگر را برداشت می‌کنند و در آن روز صاحب مزرعه متکفل غذای همه است.

۸۴. در اورامان پس از حادثهٔ تصادفی، که منجر به مرگ عده‌ای از اهالی شده بود، شاعر محلی «بویژ» ماجرای اندوهبار تصادف و صفات نیک یکایک درگذشتگان را در قالب ده‌ها بیت شعر سروده بود.

۸۵. در تقویم کردی به فروردین «خاکەلیوه» گفته می‌شود. چون در این ماه هنوز سبزه سبز نشده است و پوزهٔ حیوان به هنگام چرا به خاک می‌خورد. ماههای دیگر تقویم کردی که در حقیقت تقویم کشاورزی است عبارتند از: گولان، ماه‌گل‌ها (اردیبهشت). جو زەردان، موسم درو جو (خرداد). پووشپەر، ماه جدا کردن کاه از دانه (تیر). گه لاویژ، توده محصول و نیز نامی برای ستارهٔ شعرا (مرداد). خَرمانان، فصل خرمن (شهریور). رەزبەر، موسم انگور (مهر). خەزە لوەر، موسم برگ‌ریزان، خزان (آبان) سەرماوەز (آذر). بەفرنبار، موسم برف (دی). ریبەندان، راەبندان (بهمن). رەشەمە، ماهی که سیاهی زمین از دل برف سربر می‌آورد (اسفند).

۸۶. رشید یاسمی *کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او*: ۱۲۲.

۸۷. گویندگان آقای محمد رستم‌زاده و پدر ایشان، ثبت روایت در بهمن سال ۱۳۶۷.

۸۸. «کُلا» همان کلاه است و «روچن» به معنای روشنی و نیز روزن یا نورگیر سقف است مردم اورامان می‌گویند وقتی پیر صاحب بچه‌ای شد مردم خوشحال شدند و هر کس کلاهش را از روزن خانهٔ پیر به درون می‌فرستاد، پیر هدیه‌ای مانند، گردو یا کشمش به او می‌داد و این رسم از آن‌جا باقی است.

۸۹. پیر که عالی‌ترین منصب در دین میترا و مقام هفتم از هفت مرتبه سیر و سلوک است نمایندهٔ میترا در روی زمین محسوب می‌شود. ورمازرن، *آیین میترا*، ترجمهٔ نادرزاد، انتشارات دهخدا، تهران.

۹۰. رحیم، فرمنش، *احوال و آثار عین‌القضاة*، انتشارات ابن‌سینا، تیرماه ۱۳۳۸: ۲۲۸.

۹۱. همان‌جا: ۹۲.

۹۲. رشید یاسمی *کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او*: ۱۲۳.

۹۳. مشرب صوفی‌گری در میان کردها اهمیت بسیار دارد. درویش‌های کرد یا پیرو طریقهٔ نقشبندی‌اند یا قادری. پیروان طریقهٔ قادری از شیخ عبدالقادر گیلانی (۵۶۱ـ ۴۷۱) از بزرگان صوفیه و مشایخ طریقت و مؤسس مذهب قادریه تبعیت می‌کنند، که امروزه اخلاف او در عراق پیشوایان طریقت‌اند و پیروان نقشبندیه از جانشینان خواجه بهاءالدین محمد بخاری نقشبند (۷۱۸ـ۷۹۱) مؤسس طریقهٔ نقشبندیه پیروی می‌کنند. در گذشته شیوخ و یا پیشوایان مذهبی به اندازهٔ رؤسای غیرروحانی از اعتبار و قدرت برخوردار بودند و با از میان رفتن رؤسای محلی به صورت تنها قدرت سنتی باقی ماندند.

94. *Encyclopaedia of Islam*: pp. 474-5.

۹۵. و. بارتولد، *تذکرهٔ جغرافیایی تاریخی ایران*، ترجمهٔ حمزه سردادور، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۵۸: ۲۱۶.

۹۶. محمد، مردوخ کردستانی، *تاریخ مردوخ*، ج ۱، تهران: ۲۲۳.

۹۷. نیکیتین، *کرد و کردستان*: ۴۴۰.

۹۸. همان‌جا: ۵۳۲.

۹۹. دربارهٔ ستایش فرشتگان آب و زمین و مهر در دین زردشتی قبل از اسلام و تأثیرات فرهنگی آن بر تفکر شیعی در ایران بعد از اسلام مراجعه شود به:

Henry Corbin: *Espritual Body and Celestial Earth, from Mazdean Iran to Shi'ite Iran*, Trans. by Nancy Pearson. U.S.A. 1977, 1st. & 2nd. chapters.

۱۰۰. مهرداد، بهار، *پژوهشی در اساطیر ایران*، انتشارات توس، ج ۱، تهران، ۱۳۶۲: ۱۷۶.

۱۰۱. در لوح‌هایی که دربغازکوی نزدیک آنکارا در ترکیه کشف شده است از عهدنامه‌ای صحبت می‌شود که متعلق به قرن چهاردهم ق.م. است و بین حاکم سرزمین میتانی و پادشاه هیتانی بسته شده است و در آن نام خدایان آریائی آورده شده و از میترا به عنوان نگهبان پیمان نام به میان آمده است.

۱۰۲. مهرداد بهار، *پژوهشی در اساطیر ایران*: ۴۹.

۱۰۳. همان‌جا: ۱۷۸.

۱۰۴. مارتن ورمازرن، *آیین میترا*: ۱۱۳.

۱۰۵. همان‌جا: ۹۸.

۱۰۶. محمد مکری در مقدمه‌ای بر کتاب *حق‌الحقایق* یا *شاهنامهٔ حقیقت*. نوشتهٔ حاج نعمت‌الله جیحون‌آبادی، انتشارات طهوری، تهران. ۱۳۶۱.

۱۰۷. سیدمحمد علی. خواجه‌الدین، سرسپردگان، تاریخ و شرح عقاید دینی اهل حق. تبریز، ۱۳۴۹: ۱۲۷ـ۱۱۱.

۱۰۸. محمد، گلزاری، کرمانشاهان، کردستان، انتشارات انجمن آثار ملی، شمارهٔ ۱۴۷، ج ۱: ۱۰۲.

۱۰۹. همان‌جا.

۱۱۰. نیکیتین: ۴۸۶ و نیز آرتور کریستین‌سن می‌گوید مهرپرستان و همچنین سایر فرقی که در اصول دیانت زردشت تغییر کلی داده و بدعت‌هایی نهاده بودند عقاید زروانیه را قبول داشتند بعضی از این فرقه‌ها اهریمن‌پرست بودند... (کریستین‌سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمهٔ رشید یاسمی، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۷: ۵۳.

۱۱۱. نیکیتین: ۴۸۶.

۱۱۲. رشید یاسمی، *کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او*: ۱۳۱ـ۱۳۵.

یزیدیه یا شیطان‌پرستان طایفه‌ای هستند که به غلط به یزیدبن معاویه خلیفهٔ اموی نسبت داده شده‌اند، اینان که محتملاً نامشان از یزدان گرفته شده است، به عشایر کوچکی تقسیم می‌شوند و قسمت اعظم آن‌ها در ولایت موصل عراق ناحیهٔ شیخان و سنجار اقامت دارند. در دیار بکر و نواحی حلب و ارمنستان و حوالی تفلیس و در کرداستان کرمانشاه ایران نیز گزارش شده‌اند.

۱۱۳. سید جعفر. غضبان، *یزیدی‌ها و شیطان‌پرست‌ها*، ترجمه از تارخ یزدیدیه، نوشتهٔ سیدعبدالرزاق حسینی، انتشارات عطایی، تهران ۱۳۴۱: ۶۱.

۱۱۴. نیکیتین: ۴۷۷.

۱۱۵. سید جعفر. غضبان، *یزیدی‌ها و شیطان‌پرست‌ها*: ۴۶.

۱۱۶. نیکیتین: ۴۷۷.

۱۱۷. احمدبن محمدالطوسی، *سماع و فتوت*، به اهتمام احمد مجاهد، انتشارات کتابخانهٔ منوچهری، ۱۳۶۰: ۱.

118. *Encyclopaedia of Islam*: 474-480.

۱۱۹. در شعر کردی، بویژه اشعار هجایی آنکه همان فهلویات است، ضرب شعر را تند و کند خواندن هجا بر عهده دارد.

۱۲۰. گوران از شاعران معاصر کرد (۱۳۲۴ـ۱۳۸۲ هـ.ق) در سلیمانیه عراق به دنیا آمد. به زبان‌های ترکی، عربی و انگلیسی آشنایی داشت و شیوهٔ نوبی در ادبیات کردی با استفاده از اشعار هجایی کردی به‌وجود آورد.

۱۲۱. شعری از دیوان «نالەی جودای» اثر سید محمد امین شیخ‌الاسلامی متخلص به هیمن (۱۳۶۵ـ ۱۳۰۰) شاعر ملی کردستان.

۱۲۲. شعری از دیوان «مەولەوی» ۱۲۲۱ـ ۱۳۰۰ هـ.ق. شیخ عبدالرحیم مشهور به «مولوی کرد» عارف و استاد شعر اورامی. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب *تاریخ مشاهیر کرد*، تألیف بابامردوخ روحانی «شیوا»، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۴، ج ۱، ۲، ۳.

کورتەیەک لەمەر کورد و کوردستان

کوردستان وڵـاتێکی مێژینەیـە، لە نـاوەندی ڕۆژهەڵات؛ پڕلە کێوی بەرزو شاخی هەزاربەهەزارو دۆڵی بێبنو چەمی خوڕو دەشتی پانو بەرین؛ جێی خەڵکێکی ئازاو کارلێهاتوو، کە لە بەرەبەیانی مێژووەوە ـ هاوڕێ لەگەڵ بەرەبەرەی هیندوئێرانیەکان ـ لە باکوورەوە دایانداو لەپاڵداوێنی زاگرۆس، پۆلپۆل دامەزران.

ڕاستە کە نەخشو نیگارو نووسراوەکانی سەرشاخانو نێو ئەشکەوتانی هەرگەلێ، زۆری قسـەو باسـی چۆنـاوچۆنی بـەسـەرهـاتی ئـەو گەلەی تێدایە؛ بەڵام لە مێژووی گـەلی کـورد، ئـەوەنـدەی بۆمـان روونـە کـە لە ئاریاییەکـانو کوێستانیان بۆ ژیان هەڵبژاردووەو لەگەڵ دەشتەکیان ـ لەسەر ئاوو خاک ـ شەڕو شۆڕیان بەردەوام بووە.

سـەرداریکـی دەورانی باسـتان، کاتـێ کـە ویستوویە سەربازە شەرڤانەکانی لەوێوە بـازدا، بـە «کـوردوخ» نـێویان لـێ دەبـاو لە کوێستانە سـەخـتو هەڵەمووتەکانیاندا، لەگەڵیان بەشەڕ هاتووە؛ باسی نەترسیو لێهاتوویانی کردووەو ناویانی بەلاپەڕەیەکی مێژوو ئەسپاردووە.

خـەڵـکێکی وا کـە هـەر لە سـولوکیو پـارتو ساسانیەوە بگرە تا دەگاتەعەرەبو مەغۆلو ترکو تاجیک، بەسەریاندا دایانداونو بێبەزە هێرشیان بۆ هێناون؛ زۆرێ لە پادشـایان قـەتڵـوعامیان لـێان کـردوونو هـۆزو تایفـەی گـەورەگـەورەیانـیان بـەرەو وڵاتیتر تاراندوون؛ لەم دواییانەش (چەرخی بیستەم) ـ لەسەر پیلانی وڵاتەگەورەکان ـ بە پێنج بـەشـیان دابەش کردوون؛ لە باری مێژوویی و فەرهەنگیەوە، تەواو خۆیان پاراسـتووەو وەکـوو میلـلەتـێکی کـۆنو خاوەن مێژوو، لە بەرامبەر ئەو هەمو هێرشو شەڕو شۆڕەوە، تا گیانیان لە لەشدا ماوە، ڕاوەستاونو قەت وزەیان بەرنەداوە.

لـەباری چۆنـاوچۆنی بـەدیهاتنی ئەو مەردمە، ئەوی لەچیرۆکانیاندا هەیە، ڕاست وەکوو داستانێک دێتەوە کە فیردەوسی لە شانامەدا باسی دەکا:

جـەمشـید، کاتـێ بووبـە پادشـاو بـەسـەر حـەوت وڵـاتانو دێوو پەریدا دەسەڵاتی پـەیداکرد، هەموو دنیا ئاوەدانبووەوەو کاروبار پێکهاتنو خەڵک حەسانەوە؛ بەڵام کـە لەخۆ بـاییبـوو، سـەری لـێشـێواو گوتی: من خودام، شکۆی یەزدان ـ وەکوو باڵـندەیەک ـ بەجێیهێشتو دار بەسەر بەردا نەماو عالەم تێکچوو. خەڵکی سەرلێ شێواو و ناعیلاج، زەحاکی عەرەبیان هەڵبژاردو کردیانە پادشای خۆیان.

زەحـاک لە شـەیـتان فـریوی خواردو بابی خۆی کوشت. ئەمجار ئیبلیس لە جلکی ئاشـپەزێـکدا خـۆی پـێگـەیـاندو هـەردووسـەرشـانی مـاچکرد. زوری نەخایاند لە جـێماچەکانی، دوومار سەریانهەڵداو شایان خستە فەرتەنە! شەیتان ئەمجار لەوێنەی حـەکیمـێکدا خـۆی پـێنواندو پێفاماند ئەگەر هەموو ڕۆژێ مێشکی دوولاو بداتە مارەکان، ژانو ئێشەکەی سوکنایی دێ.

مەبەستی شەیتان لەو فێلە، تەفرو توونا خستنو لە ناوبردنی بەرەی مرۆ بوو.

کرمانـیلو ئەرمائیل، دوپیاوی پارێزگاربوون کە بۆ نەجاتی مرۆ قۆڵیان هەڵماڵیبوو. تـێگـەیشـتن ئـەگەر مێشکی گوێرەکەیەک تێکەڵاوی مێشکی لاوێک بکەن، هیچ ناقـەومـێو کەسی تێناگا. بەمجۆرە ڕۆژێک لاوێک ڕزگار دەبوو؛ تا دووسەد ڕۆژ. ئەو دووسەدلاوەیان بۆکوێستان بەڕێکردوو بەرەی کورد، لەوانەوە بەدی هاتن.

کـاوەی ئاسـنگەر ـ کـە نۆکـوڕی بۆ شای مارلەسەرشان بە کوشت چووبوو ـ جاڕز بـوو؛ پـێشبـەنـدە چـەرمیـەکـەی بـەسـەر دارێکـەوە هـەڵواسیو خەڵکی بۆ شۆڕش بانگکردو ڕەگەڵیان چووە نێوکۆشکی زەحاکەوەو کوتلێکی بەسەریاداو کوشتی.

کـوردان لەسـەر ئـەوبڕوایـەن کـە ئەم ڕووداوە لە یەکەمی نەورۆزی ٦١٢سال پێش زایـن بووە؛ یانێ ساڵی ڕووخانی نەینەوا بەدەستی بابلیەکانو مادەکانی باوانیان. لەوە بەولاوە، ئەو ڕۆژەیان نەورۆز ناولێناوەو بە پیرۆزی دەزانن‌و جێژنی دەگرن.

محـەمەد ئەفەندی لە «ئەنسابیکورد»دا نووسیویە: بنەچەی کورد لە جنۆکەیە! لەبەر ئـەوەی لە بلـکیس کەوتوونەتەوە و شک لەوەدا نیە کە دایکی بلکیس جنۆکە بووە. کە وابوو چواریەکێکی هەموو کوردێ جنۆکەیە!

نووسـراوەکـانی پێشـینان لە باسی بناغەی کوردان، یەک ناگرنەوە. بڕێ گوتوویانە: ئـەو خـەڵـکە لە خێلـی ڕەبیعەی کوڕی نەزار، کوڕی مەعد، کوڕی عەدنانن؛ کە لە زۆر لەمـێژەوە لە بـاقی عـەرەبان جوێبوونەوەو بەبۆنەی بەرزەفڕیانەوە، هەڵیانکێشایە سـەری کـێوانو دەگـەڵ عـەجـەمو ئـێرانی بوونـە جیرانو زمـانی خۆیان لەبیرکردو دەمیان بـۆ زمـانی عـەجەمان برد. بەوبۆنەوەیە کە ئەورۆ هەر هۆزێکی کورد، زمانی تایبەتی خۆی هەیە.

ئـەورۆکە پسپۆڕانی گەلناسی، لەوەیدا کە سەرچاوەی کوردان ئێرانەو ئەوخەڵکە ئاریـاییـن، بـێشـکنو دەشلـێن: وشـەی «کـورد» هـەر «کوردوک»ە مێژینەکەیە؛ بەو ناونیشانە وڵاتەکەشیان ئێستاش کوردی تێدا نیشتەجێیە. کەوابوو ئەو «کورتی»یانەی وا یۆنانیەکان لەپاڵ «ماد» و« پارس» نێویان دەبەن، ڕاست کوردەکانی ئەورۆن.

لـە سـەردەمـی ئیسـلام بەملاوە، خەبەرو باسێکی زیاترمان لە بەسەرهات و مێژووی کوردان هەیە. عەرەبی موسوڵمان ـ دوای گرتنی تکریت و حەلوان ـ لە ساڵی ١٦ی کۆچیدا گەیشتنە سەر سنووری کوردستانو ئەوشوێنەیان داگیرکرد.

دوای ئـەوە عـەرەب دەسـتیان بـەسـەر هەموو وڵاتە دوورو نزیکەکانی دەوروبەری کوردسـتاندا کێشـا، چـاو لەوە بـوو لە سێبەری ئـەو یـەکـپارچە بوونـە، یـەکـیەتیو نـێوانخۆشـی، جـێی شـەڕو ئـاژاوەو خوێـنڕێـژی بگرێـتەوە. بـەڵـام ئەوەی ڕوویدا پێچەوانـەی ئـەو چـاوەڕوانـیە بـوو. بـەتایـبـەت لە کوردسـتان، زوربـەی پاتشـایانو میرمـەزنـانی میلـلەتـانی دەوروبـەری، هـەر کـە خۆیـان گـرتووەو پنجـیانداکوتاوە، پەلێکیشیان بەرەو ئەوشوێنە وەشاندووەو ـ کەمتازۆر ـ خوێنی خەڵکەکەیان ڕژاندووە. لـە غـوزو گورجیو ترکی سەلجووقیو خوارەزمشاییەوە بگرە تا مەغۆڵو تەیموورو خێلـە تورکمانـەکـانی قـراقویونلوو ئـاققویونلـو، هیچیان لە کوشـتنو خوێنڕشتنی کـوردان ـ لەسـەر خـاکی کوردسـتان ـ تـا ئـەو ڕادەیـە دەستیان ڕۆیشتووە، درێخیان نـەکـردووە. بڕێکـیان توانـیویانە بـۆ مـاوەیـەک بـەسـەر خـەڵـکو خاکەکەیاندا خۆ داسەپێننو زۆرێکیش دەملەپووش ماونەتەوەو بە سەرشۆڕی گەڕاونەتەوە.

لـە دەورانی سـەفـەوی، حـاڵو باڵـی کـوردان لە هـەموودەم خراترو ناڵەبارتر بووە. تـرکی عوسمـانی دوژمـنی کـوردی ئاریاییـەو سـەفـەوی شیعە، کـوردی سوننی بۆ قـوتناچـێ. مـاوەی سـێچـەرخ کوردسـتان شـەڕگـەی ئـەو دوو دەوڵـەتـە بـووەو خەڵکەکەشی ژێرپاو بەرپەلی ئەو ڕقو قینە.

تـەنانـەت شـاعەباسـی سەفەوی چەندین هۆزو بەرەی گەورەی کوردی لە شوێنی خۆیـان تـاراندو لە سـنووری ڕۆژهـەڵـاتی خوراسان، دامەزراند؛ تا لە لایەکەوە هێزو دەستەڵاتی کورد لە کوردستان کەمکاتەوەو لە لایەکیترەوە بەو کۆچدراوانە، پێش بە تورکمانان بگرێ.

دوای سـەفـەویـش نادرشـاو کـەریمخان لەشکریان بۆ کوردستان ناردووەو ئاگری شەڕیان تێیدا هەڵکردووە.

کـە هـۆزی قاجـاریش هـاتن، ناکۆکـیان لەگـەڵ عوسمـانی، دیسـان بووبـە هـۆی جەرگسووتانو ماڵوێرانی کوردان.

ساڵـەکـانی دوایـی چـەرخـی نـۆزدەی زایـینی، هـاوڕێبـوو لەگـەڵ دوایـیهاتنی دەورانی ئـەمـارەتی خانـانی ئەردەڵان لە کوردستانی بەشی ئیران و پاشایانی بابان لە کوردستانی بەردەستی عوسمانی.

شۆڕشـی ١٩١٧ی زایینی لە ڕووسیە، لەگەڵ خۆی بووژانەوەیەکی بەرچاو ـ لەباری رامیـاریەوە ـ بۆگـەلی کـورد هێـنا. چـەن ڕۆژنامـەو گۆڤار دەرکەوتنو لەملاو لەولا کۆبوونـەوە و ئـەنجومـەنی ڕۆشـنبیران وەدیهـاتنو باسی مافی گەلەکەیانیان هێنایە گـۆڕێ. دوای یـەکـەم شـەڕی گەورەی جیهانیو تێکشکانی دەوڵەتی عوسمانیو هـاوسـۆزەکـانی، بڕیاری دامەزراندنی کوردستانێکی سەربەخۆ لە ڕۆژاوادا ـ لەلایەن وڵاتە سەرکەتووەکانەوە ـ دراو لە کۆبوونەوەی ئاشتی پاریسدا، سەربەخۆیی دان بە ئـەو شوێنانەی کە زۆرتری خەڵکەکەی کوردن، بڕیار درا؛ بەڵام پێک نەهاتنی شێخ مـەحموودی نەمر لەگەڵ بریتانیا، کاری تێکداو ئەمجارەش بەشی کوردی باشوور، بومـبی ناپاڵـمو گـوللەتۆپـی شـنایدر بوو. لە باکووڕیش پەیمانی سێڤر (سەربەخۆیی کـوردی تورکـیە) لەبیرکراو چەن شۆڕشی ئازادیخوازانە تێک شکاو ڕابەرەکانیان لە سێدارە دران.

بەشوێن ئەوەدا لە ساڵی ١٩٣٢ دەوڵەتی تورکیە بەڕاشکاوی ناوی کوردی لە زمانو فەرهەنگی خۆی سڕیەوەو لەوە بەولا هەموو کوردێکی بەشی ڕۆژهەڵاتی وڵاتەکەی بە «ترکی کێوی» ناولێدەبرد.

لە باشوور حیکایەتی بەسەرهاتی کوردان دوورودرێژترە. دوای دامەزرانی دەوڵەتی عیراق ـ لەژێر چاوەدێری بریتانیا ـ و پشتگوێ کەوتنی قسەوباسی کوردستانی ئازاد، ناوچەکانی کوردەواری ـ ماوەی زیاتر لە حەفتا ساڵ ـ شوێنی سەرهەڵدانی بزووتنەوەی خەڵکی چەوسێنراوەو بێماڵو حاڵو سەرکوتکردنیان بەدەستی رژیمە سوور و رەشەکانی عیراق، بە هەموو هێزو قەوەتیانەوە بووە.

ئەوەندەی لەو هەموو ساڵانەدا پارە بۆ کڕینی تۆپو تەیارەو دەبابەو تفەنگو گوللە خەرج کراو بوو بە ئاگرو بەسەر کوردو کوردستاندا باری، ئەگەر دەیەکێکی بۆ ئاوەدانکردنەوەی ئەو وڵاتەو ئاسایشی خەڵکەکەی خەرج کرابا، بێشک ئێستا کوردستانی عیراق یەکێ لە شوێنە هەرەئاوەدانەکانی جیهان بوو. بەوحاڵەش کوردی بەردەستی عیراق، باشتر لە هەموو کوردی شوێنەکانی تری کوردستان، توانیان فەرهەنگی خۆیان بپارێزنو زیاتر پەرە بە زمانەکەیان بدەنو بە دەیانو سەتان کتێبو گۆڤارو ڕۆژنامە بڵاوکەنەوە.

هۆی سەرەکیی ئەو خۆڕاگرتنە گرینگو گەورەیەش، هەڵکەوتنی رابەرێکی لەخۆبۆردوو، بەناوی بارزانیو هۆگری زۆربەی خەڵکەکە لەو پیاوەگەورە بوو.

کە دێتە سەر باسی کورد لە ئێران، دەبێ خاڵیکمان لەبەرچاو بێ: کورد ئارياییەو هاونەژادی ئێرانیەکان. لەبەر ئەوە کوردبوونیان لێیان قەدەغە نەکراوە. بەڵام بەوحاڵەش قەت بەشی ئەوەندەیان نەدراوە بەزمانی خۆیان لە قوتابخانەکانی سەرەتاییو ناوەندی، فێری خوێندنو نووسین بن. ئەوەو بڕێ داخوازی تر لە لایەن کوردەکانەوە، بۆتە هۆی نێوان ناخۆشیان لەگەڵ دەوڵەتەکانداو بڕێجار شەڕی خوێناویشی لێ هەستاوەتەوە. بۆ نموونەی رابوردووی نێزیک، ڕاپەڕینی سمایل ئاغای سمکۆ لە هۆزی شکاک لە ئاخرو ئۆخری دەورانی قاجار و زیاتر لە دەساڵ شەڕی لێدەو دەرچۆی لەگەڵ رەزاشای پەهلەوی و دامەزرانی کۆماری مەهاباد لە سەردەمی دووەم شەڕی جیهانیو قەومانی شەڕ لە زۆربەی شارەکانی کوردستان، دوای شۆڕشی ئیسلامی لە هەشتاکاندا، دەردەخا کە هەر ئاڵوگۆڕێک ڕوویداوەو رژیم هێزی کز بووە یان هەڵدێراوە، هەرایەک لە کوردستان سەری هەڵداوەتەوە.

کاتێ ئاگری شەڕی ئێرانو عیراق داییسا، کوردەواری ـ وەک پێشوو ـ شەڕگەی ئەو جەنگە درێژخایێنە بوو. لەو شەڕەدا جەیشی عیراقی بە بۆمباو گوللەتۆپی کیمیاوی خەڵکی شارو دێهاتەکوردەکانی ئێرانو عیراقی گرتەبەرو لە هەردولاوە کوردی بێدەرەتان، زۆری زیان پێگەییشتو تەواو کەوتە سەر ساجی عه لی.

دوای داکۆزانی ئەوشەڕەش، هەڵمەتو هەڕەشەی رژێمی عیراق دژی کوردەکان نەبڕایەوەو درێژەی هەبوو. بەتایبەت نەخشەی دوورو درێژی کاولکردنەوەی شارو دێو مەڵبەندەکانی کوردستان ـ لە سنووری ئێران ـ بە پانایی بیست کیلۆمیتر، زۆر بە دڵرەقییەوە بەڕێوەدەچوو؛ تا داگیرکردنی کوێتو خۆتێکوتانی ئەمریکا بۆ ساندنەوەی و ڕاپەڕینی هەموو خەڵکی عێراق ئاستی رژیمی سەددام هاتە پێشەوە. ڕاست لەوکاتەدا خەریکبوو ئەو بەڵا گەورەیە لەکۆڵبێتەوە، ئەمریکا پاشەکشەی کردو ماری زاماری بەردایە گیانی خەڵکەکە. بەمجۆرە یەکێ لە دڵتەزێنترین ڕووداوەکانی مێژوو ـ لە ساڵەکانی دوایی چەرخی بیستەمدا ـ ڕوویداو چەن ملیۆن ژنو منداڵو پیری زۆرهانی بێتاوانی کورد، بەو سەرماوسۆڵەو لەنێو قوڕو لەژێر باران ـ بەبێ هیچ ئاشتە بایەک ـ هەڵوەدای سنووری تورکیەو ئێران بوون.

دوای ئەو کارەساتە، لەسەر داخوازی میللەتانی جیهان، دەستی رژیمی عیراق ـ تا رادەیەک ـ لەسەر کوردەکان کورت کرایەوەو خەڵکەکە هێندێک بووژانەوە.

پەلاماری ئەمریکا لە مارسی ٢٠٠٣ی زایینی بۆسەر خاکی عیراقو لابردنی رژیمی سەددامو دەستگرتنی بەسەر نەوتی ئەو وڵاتەو جێخۆشکردنی لەوێدا، داهاتوویکی نادیارو نەک زۆر جێ متمانەی بۆ چۆناوچۆنی ژیانی خەڵکی ئەمبەشە لە کوردستان ـ لە باری ئابووری و رامیاریەوە ـ لەپێش چاوان وەدیهێناوە.

دوای ئەم کورتەباسە سەبارەت بە ژیانی کوردان بەگشتی، با لێرەدا چاوێک لە کوردی ئێرانو زمانو فەرهەنگیان بکەین:

زۆربەی زۆری کوردی ئێران، کەوتوونەتە بەشی رۆژاوای وڵاتەوەو لە باکووری پارێزگای ئازەربایجان، یانێ ماکۆوە کوردەواری دەسپێدەکاو بە پاڵداوێنی زاگرۆسدا بەرەو باشوور، هەمموو پارێزگای کوردستانو کرماشانو ئیلام دەگرێتەوەو ئەگەر لوڕیش بژێرنە ئەژمار، تا سنووری خوزستان درێژەی هەیەو لەوێدا کۆتایی دێ.

وەک گوتمان، چەندین هۆزو بەرەی بچووکو گەورەی کورد، لە خوراسانو فارسوکرمانو قەزوێنو تەنانەت پاڵداوێنی کێوی تەفتان دەژین؛ کە وەختی خۆی بۆ ئەو شوێنانە کۆچدراون.

زمانی کوردی پێنج زاراوەی هەیە: کرمانجی، سۆرانی، هەورامی (گۆرانی)، کەلهوڕی(لەکی) و لوڕی. هەرکام لەمانەش دەیان بنزاراوەیان لێدەبێتەوە و وەک دیارە، ئاڵوگۆڕی، لە باکوورەوە بۆ باشوورە. شیاوی باسە لە ئێراندا بە هەر پێنج زاراوەکە قسە دەکری.

سروشتی کوردستان، بەو هەموو کێوو پاڵداوێنو مێرگەو کانیو دەشتو دیمەنو بەو هەمکە بەفرو بارانەوە، بۆتە هۆی بەدیهاتنی ژیانی کۆچەری بۆ بەخێوکردنی مەڕو ماڵات. ئەم تایبەتیە نە لەگەڵ کشتو کاڵ پێکدێو نە سنوور دەناسێ؛ بەڵام زەبری زەمانو زۆری سنوورداران، وردە وردە کوردی کۆچەری نیشتەجێ کردووەو ژیانی کشتوکاڵیەتی پێ سەلماندووە.

ئەوڕۆکە کوردی لادێیی خەریکی گەنمو جۆ کێڵانو باخەوانیو لەپاڵیدا بە خێوکردنی مەڕو ماڵاتە. لەم دواییانەدا باخی تووەفەرەنگی یەکجار زۆر بوەتەوەو وەک دەڵێن، نەوەدوسێ لە سەدی ئەو میوەیە لە ئێران، هیکوردستانە. هەنگوینی کوردستانیش، ئەگەرچی زۆرنیە، بەڵام زۆر ناودارە.

لە باری سەنعەتو تیکنۆلۆجیەوە ـ لەچاو شوێنەکانی تری ئێران ـ کوردستان زۆر لەپاشە؛ تەنانەت شارە گەورەکانیش شتێکی وا لەبەرچاویان نیە. لەم دواییانەدا چەن شار ـ بەتایبەت کرماشانو سنەو ئیلام ـ جموجوڵێکیان تێکەوتۆوە؛ بەڵام تا گەییشتن بە رادەیەکی جێ بڕوا، ڕێگایەکی دوورو درێژ لەبەرە.

لە کارەدەستیەکاندا ـ کە تێکەڵاوی هونەرو لەکارزانیە ـ شارو دێهاتەکانی کوردستان بێبەش نین. ئەوڕۆ لە دنیادا، قاڵی بیجارو سوجادەو کارەچنویەکانی سنەو کڵاشو شاڵی هەورامانو ٠٠٠ ناسراون.

کورد بە پاراستنی رەسم و یاساو مەزهەبو بڕواکانی خۆی، دەستی لە مێژووە چەن هەزار ساڵەکەی بەرنەداوەو شوێنی خۆی گوم نەکردوە. لەگەل ئەوەدا جێژنی نەورۆزی زۆر لەلا خۆشەویستەو تەنانەت لە ویژەو ئەدەبیدا شوێنێکی تایبەتی هەیەو لەو بیستو چەند چەرخەدا زۆر جوان پاراستوویەتی، جێژنە ئایینیەکانی قوربانو رەمەزانو مەلوودی پێغەمبەر، یەکجار قورس دەگرێو ڕێزیان لێدەنێ.

قەدرو ڕێزی ژن لە کوردەواریدا سەرنجڕاکێشە؛ راستە مێری ماڵ پیاوە، بەڵام ژنیش جێگایەکی تایبەت بە خۆی هەیەو زۆرجار راست لە پاڵەدەستی پیاوەو پیاو بێ وی ـ وەک دەڵێن ـ دەس بە ئاودا ناکا. شتی وا لەناو فارسو ترکو عەرەبدا، دەگمەنە. هەروەها مێردی دووژنە و چەن ژنەش لای کوردان یەکجار کەمە.

ڕۆحی کورد لە زمانو ویژەی دا، لە فەرهەنگیدا، لە مووسیقای بەرزو شیعری قووڵیدا خۆدەنوێنێ. ئەوەی کە توانیویە شیعری ئاساییو هاسانی کوردی تا ئەوڕادە جوانو لەبارو ماندار بخولقێنێ، بێشک ئەو ڕۆحە ئازاو ئازادەیە. ڕاستە زۆرجاران شاعیرانی کورد لاسایی فارسو عەرەبیان کردۆتەوەو سەرکەوتووشیان زۆر تێدایە؛ بەڵام کاتێ مووسیقاو شیعری بێدەختێلەی خۆی دێتە مەیدانەوە، «حەیران»و «لاوک»و «بەیتو باو»و مەقامەکان سەر هەڵدەدەنەوەو لەگەڵ دنیایەک خەمو خۆشیو شیرینیو تاڵی، باسی ڕاستیو پاکیو نەترسیو ئازایەتی تازە دەکەنەوە.

شەرحی وێنەکان:

١- ڕێگایەکی کوێستانی، بەرەوگوندی هەجیج. لەو بنەدۆڵە سیروان دیارە.
٢- دیمەنی پاییز لە پاشماوەی دارستانێکی کۆن. ناوچەی سەردەشت.
٣- زەردەی خۆراوا لە دارستانی «وەن» و «بەڕوو». ناوچەی ژاوەرۆ.
٤- ماڵێکی وشکەچن لە هەورامان تەخت.
٥- لقێکی مێو، خۆی بەسەر دیوارو دەلاقەی ماڵێکدا هەڵاوەسیوە. هەورامان تەخت.
٦- زەردەپەڕی خۆراوا لەسەر گوندی پالنگان؛ مەکۆی میرانی کەلور و بنکەی هەلۆخانی نەمر. لە سەرووی ئەمگوندە قەڵای بەناوبانگی پالنگان بووە، سەفەوی کاولیان کرد.
٧- کوڕی گوندی ئوزباش کەندی؛ مەڵبەندی هەوشار.
٨- کچێکی گوندی شەیدا. مەڵبەندی گەڕووس.
٩- کازیوەی بەیان لەسەر دیمەنی پیاوێکی خەڵکی نوێن. مامەگیان! چت لە دڵدایە؟
١٠- کشتوکاڵ لەسەر ڕێوشوێنی بابو باپیران، بەبێ توزقاڵێک ئاڵوگۆڕ. نگل.
١١- جفتوگا بۆ شێفبڕین. ژاوەرۆ.
١٢- گوندی دیوەزناو لەپاڵداوێنی شاهۆ، لەسەر لقێکی سیروان. ژاوەرۆ.
١٣- بەرەو پاییز و سازکردنی سوخاڵ لە بنەبەڕوو. ناوچەی مەریوان.
١٤- سەردەمی بەهار لەدەشتی پیرانشار.
١٥- حەوشی ماڵێکی لادێیی. ناوچەی دێگۆلان.
١٦- بەردڵخستنی ماڵێکی ناوچەی دیواندەرە.
١٧- دوای دەس کێشان لەکارو ئەرکی ماڵ، دەمەتەقەیەک بەدەم تەشیڕستنەوە. گوندی لۆنسادات. بێلوار.
١٨- دەمی ڕۆژاوا و گەڵ بۆ شیکردنەوەی خوری؛ ئاخرو ئۆخری خەرمانان. ناوچەی مەهاباد.
١٩- چنینەوەی پیواز لە لاوێنچێک خاک و بستێک باخچە. ئاخ! بۆ چنگێک خاک. گوندێکی لای بانە.
٢٠- کچی لادێ. پالنگان.
٢١- ژووری ماڵێکی لادێیی. تا تاریکی باڵی نەداوە، دەبێ چرا هەڵکرێ. نوێن.
٢٢- نانساجی کردن لە دێ سەبەدلو، سەربەبانە.
٢٣- هەورامانتەخت؛ جێ تەختی بەگـو میرانی هەورامان.
٢٤- ژنێکی عەشایر لە خێڵی میلان، نیشتەجێ لە گوندی بلەسوور (باکووری کوردستان)، خەریکی خڕکردنەوەی پەین و شیاکە بۆ سووتەمەنی زستانی ساردو سۆڵ.
٢٥- چێکردنی کۆشکەڵان بۆ سووتەمەنی بەفرو سەرمای زستان. زەردەکەمەر بیجاڕ.
٢٦- بەرەبەیانی زستان لە گوندێکی ژاوەرۆ.
٢٧- ڕچەی خوەراوای زستان. دێ شمشێر لەپاڵ پاوە.
٢٨- جۆڵایەکی کورد و دەسکردو ئامرازەکەی.
٢٩- تەونی لاوانی عەشایری خێڵی میلان؛ نیشتەجێ لە دێ بابولئاباد، سەربە قەرەزیائودین.
٣٠- ڕفە و سواخی ماڵێکی لای قوروە.
٣١- دارەڕاو سواخ ماڵێکی تەوریوەر، سەر بە شاری سنە.
٣٢- ماڵی جووتیارێکی خەڵکی باشماخ لە ئێلاخ.
٣٣- شاڵکردن لە تووکی مەڕەز، بۆ چۆخەوڕانک.
٣٤- منداڵان بە تووسکەتینی تەنوورەکە، گەرمدادێن و خۆشکەگەورە - لەو سەرە - تەوندەکا. گوندی بلوانئاوا.
٣٥- مامی کڵاشدوور لە هەجیج بە چێکردنی تەختی پێڵاوی بەناوبانگی کوردانەوە خەریکە. هەورامان.
٣٦- کـەو، باڵـندەی خۆشـەویسـتی کـوردان. دەنگـی خۆشـەو بـاش دەخوێنـێو کەوڕاویشی پێ دەکرێ؛ بەڵام وەک دەڵێن ئازاد نەبێ، هیلکە ناکا.
٣٧- ژنێـک لە هـەوارەوە؛ منداڵـی نـاوتـە بێشکەو دەس پێچەنەی دابەستووەو دۆلمە دەپێچێ. نێزیک مەهاباد.
٣٨- لەگەڵ نامۆیان نان بخۆم؟
٣٩- هـەڕەتی بەهار و گیاچنینی ژنان، بۆ خواردن و دەرمان. گوندی سێرۆ، سنووری ئێرانو تورکیە.
٤٠- لادێیەکی گوندی کلیسا، سەر بە موکوریان.
٤١- لاوێکـی لادێیی، شتومەکی لە شار کڕیوەو بەشوێنەکەیدا بەرەومال دەگەڕێتەوە. ئای لە زڵەی منداڵان، کاتێ لە دوورەوە کاکیان ڕەچاو دەکەن!
٤٢- ڕەشەمە، مانگی ماڵاوایی زستان.
٤٣- کەرەنتو لەسەر شان، بۆ ڕنینەوەی «کەما» و «لۆ». لای سەقز.
٤٤- مانگی خەرمانان و کاتی شەنی خەرمان. لای بیجار.
٤٥- کچەشـوان و خوێشـک و بـرای پـێنـەگـەیشـتووی، مـەڕ و ماڵـات بـەرەو ماڵ دەبەنەوە. موکوریان.
٤٦- هەوارگەی خێڵی میلان، ئاخرو ئۆخری بەهار. باکووری کوردستان.
٤٧- پۆلی ژنانی خێڵی جەلالی. ئاگری داغ (ئارارات) لە دوورەوە خۆ دەنوێنێ.
٤٨- کۆچـەرێکـی سـنجاوی، پاشمـاوەی خێلـێکی گـەورە لە باشـووری کوردستان؛ ئێستا زۆربەیان نیشتەجێن.
٤٩- ڕەشماڵـی خێلـێکی نیوەکۆچەری قەڵخانی، پاشماوەی هۆزی گۆران. سنووری عیراق.
٥٠- ئۆبەی عەشایری باکوور لە زۆزان (هەوارگەی کۆچەران). ئاگریچای، سنووری تورکیە.
٥١- چـوار ژنی خێلـی جـەلالی، بـۆ هـەوار خـۆ تەیار دەکەن. لای کلیساکەندی. بە سەروێنەکانیانا دیارە، کێیهەیان مێردی کردووە و کامەیان کچە.
٥٢- نانساجی کردنی عەشایری خێلی میلان. لای خۆی.
٥٣- شوتنەوە بە لێڵاوی بەفراوان. هەوارگەی خێلی میلان، لای خۆی.
٥٤- ڕەشمـاڵ هـەڵدان؛ کارێکی دژوار، ئەرکی سەرشانی ژنان. خێلی جەلالی، لای ماکۆ.
٥٥- کچێکی خێلی جەلالی لەپاڵ چێغی مەڕو ماڵات. لای ماکۆ.
٥٦- ژنێکی خێل لە هەواری مابین بلاغ، لای سایینقەڵا.
٥٧- پیاوێکی هەورامی لەپاڵ چێغێکی دەسکردی ئەو ناوچە. لای پاوە.
٥٨- مانگی نەورۆز، سەرەتای بەهار. نێوان نەقەدە و پیرانشار.
٥٩- دەمەتەقەیەک، دوور لە زڵەی بازار. بۆکان.
٦٠- شەمۆبازاڕی ئاژەڵ، بۆکان.
٦١- کازیوەی بەیان لەسەر لووتکەی تەختی هەورامان.
٦٢- سەرلەبەیانی دەرکەوتن بۆ وەرگرتنی حەلیمی مەولوودی. هەورامان تەخت.
٦٣- ماڵێکی گوندی زەردەکەمەر، لای بیجار.
٦٤- بووکێکی ئوزباش کەندی، ناوچەی هەوشار.
٦٥- بووکبەبووک (ژناوژن)، ئوزباش کەندی.

٦٦- بووک گۆزاتنەوە، ئوزباش کەندی.

٦٧- چراگێرانی پێشەپای بووک.

٦٨- بووک و چرا و ئاوێنە. وریابین چراکە نەکوژێتەوەو ئاوێنەکە نەشکێ.

٦٩- کوتاڵچی هەورامی و قوماشی زەری بۆ کراسی ژنان.

٧٠- دووخۆشکێنی بووک. لای سەقز.

٧١- بووک و زاواو ژووری زەماوەن.

٧٢- گـۆزە و تـیکلەی رازاوە بـۆ بووک؛ کە پێش خۆی دەنێردرێتە ماڵ زاوا و دەبێ شەوی زەماوەن لە لاسەری بووک بێ.

٧٣- زسـتانە، زەمـاوەنـە لە بـەفرو بۆران! دوو مەحرەمی بووک، تا ماڵی زاوا لەگەڵی دەبن. کەڕاوای مەریوان.

٧٤- گەل بۆ ماڵینەوەی بەفر. هەورامان تەخت.

٧٥- بەفر دەوری داوین، پەلەوەر دەرناچێ.

٧٦- سـەربـان و کۆڵـانێکی هـەورامـان لە مـانگی ڕێبـەندان. زستانی وا تووش و ئاوا دەس لە دنیا براو، بێ تفاق چۆنی رادەبەی؟

٧٧- زستانی گوندی بلبەر.

٧٨- خاتوون خانم.

٧٩- چلـەیزسـتانو عالـەم گالـەدراو، کـاتی کۆبوونـەوە لە قـاوەخانـەیـەکی گـەرمو خواردنەوەی دوو چایی داخە!

٨٠- چێشـتێکی پیرۆز لە گۆشتی قوربانی بۆ خودای چاکەو ڕاستی و پاکی و رێزنان لە سەر هەڵدانەوەو زیندووبوونەوەی سروشت.

٨١ تا ٨٦ و ٨٨- فیستیڤاڵی ئایینی زۆر کۆنی پیرشالیار لە ناو چلەگەورەی زستان، لە شار هەورامان.

٨٧- هەموساڵێ ناوەڕاستی مانگی گوڵان، لە تاشەبەردی لای زیارەتی پیرشالیار - بۆ شەفاو متفەرک - پاژێک دەکەنەوە و بەو بروایەن کە دیسان ساغ دەبێتەوە.

٨٩- قورسیەکی گەرم، باشترین چاری زستانە.

٩٠- سەردانی نەخۆش.

٩١- لـەسـەر زیـارەتی پیرخالـید. بـەبـڕوای کـورد، گـۆڕی گـەورەپیاوان - لە سەقفی ئاسمان بەولاتر - هیچ سەقفێک ناگرێتە خۆی.

٩٢- ماڵی پیرشالیار لە هەورامان تەخت.

٩٣- کازیوەی بەیان، بەڕێز بەرەو مەزاری پیرشالیار.

٩٤- بەش کردنەوەی نان و ماستی پیرۆز.

٩٥- بەشی ژنان لەو ماستە پیرۆزە.

٩٦- خواردنی نان و ماستی پیرۆز بەهیوای رزگاری.

٩٧- بوخچە نانی نەزری لەسەر مەزاری پیرسیاو، لە بن داروەنێکی پیرە ساڵ.

٩٨- زیکری دەروێشان قادری، بلوان ئاوا.

٩٩- قورئانی نگڵ.

١٠٠- قورئانەکەی نگڵ و مجێوری مزگەوتەکەی.

١٠١- زیارەتی کۆسەیهەجیج.

١٠٢- مـەزاری سـۆفیمسـەفا. دایکـێک مـنداڵە نەخۆشەکەی - بەهیوای شفا - هێناوە. نێزیک سەقز.

١٠٣- کەتیبە و نەخشی داریووش لەسەر کێوی بێستوون، لە رۆژهەڵاتی کرماشان. ئەو کـەتیبە بـە چوار زمانی پارسی کۆن، مێنخی، بابولی و عیلامی نووسراوە و باسی سەرکەوتنی داریووش بەسەر دژمنانیا دەکا.

١٠٤- نەخشی راوەبەراز، هی سەردەمی ساسانی. تاقەوسانی کرماشان.

١٠٥- دەرکـی ئـەشـکەوتی کەرەفتو؛ کە شوێنێکی زۆر کۆن و گرینگە و چیرۆکی زۆری لەسەرگوتراوە.

١٠٦- شـوێنی یـەک گرتـنەوەی ئاسمـانو زەوی؛ پاشمـاوەی زیـارەتگـای پـیرۆزی تـەخـت سلـێمان. دەڵێن زەردەشتی پێغەمبەر لێرە لەدایک بووە و جێ ئاتەشگای ئـازەرگوشـەسـب، دووەمـین ئاتـەشـگای گـەورەی ساسـانیەکانـە. ئـەمشوێنەیان شیزیاگترکا، پاتەختی ماد و جێی تەختی «تاقدیس»یش گوتووە.

١٠٧- ئـاوی کانـیاوی پـیرۆزی غـەملـان، بـۆ مـتفەرک و چاوبونـەوە دەیخۆنـەوە. بابایادگار.

١٠٨- پـیاوانی ئـەهلیهـەق گۆشـت و پێشـەی کەڵەباب لێک دەکەنەوە؛ بۆ لەبارنانی چێشتی پیرۆز. بابایادگار.

١٠٩- هـەورگـەری بەبێ سووڕدان. ئێستاش لە ژیانی لادییی، گۆزە و دیزە و گۆزەلە و کوویـە و تـیکلە و مـەلـکەنی و هالـۆ و ... هـەرکام بۆ کارێک - برەوی هەیە.

١١٠- گەرمداهاتنێک لەبەر تینی تاو. هەجیج.

١١١- کۆڕی پیاوانی دێ؛ دۆستانەو بێقرە. ئوزباش کەندی، هەوشار.

١١٢- تۆ بلەی راوێ هەبێ لەو بەرزە؟

١١٣- شوانێکی ئەسپێرز، لای شنۆ.

١١٤- سەیدێکی قاوەچی و زاروەکانی و کەوەکەی. لای سەقز.

١١٥- مامسۆفی! دەستت نەیشێ؛ بۆ ئەو بەرهێوانە سیبەرەو ئەوهەمکە ترێ بن کیسەیە سازت کردووە. لای مەریوان.

١١٦- گوندی گەڵێن، ژاوەرۆ.

١١٧ تا ١٢٠- سەروێنی چوارژنی کورد، لە چوار ناوچەی کوردەواری.

١٢١- مزگەوتی جامیعە (دارولئیحسان)، شاری سنە.

١٢٢- عەمارەت خەسراوا، سنە.

١٢٣- دەورمەیان، ناوەندی شاری سنە.

١٢٤- دیمەنی سنە لەسەر کێوی ئاویەرەوە.

١٢٥- کچێکی ئاوارەی کورد. نەورۆزی ١٣٧٠ (مارسی ١٩٩١).

١٢٦- کەلاسی دەرس.



نقشهٔ راهنما

Map Of The Region



۱ - درراه روستای حجیج. رودی‌که در پائین دره جریان دارد، رود سیروان است که به خاک عراق می‌رود. در حال حاضر با اتومبیل به این روستا رفت‌وآمد می‌شود.

1- A Kurdish villager on his way to Hajij in the Hawraman district.



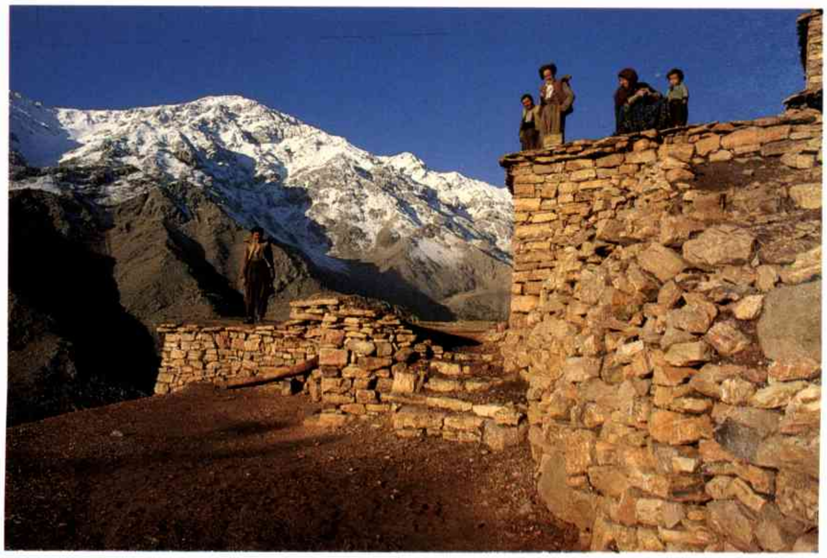
۲ - دریاچه زریوار، مریوان
2- Zarivar Lake, Marivan

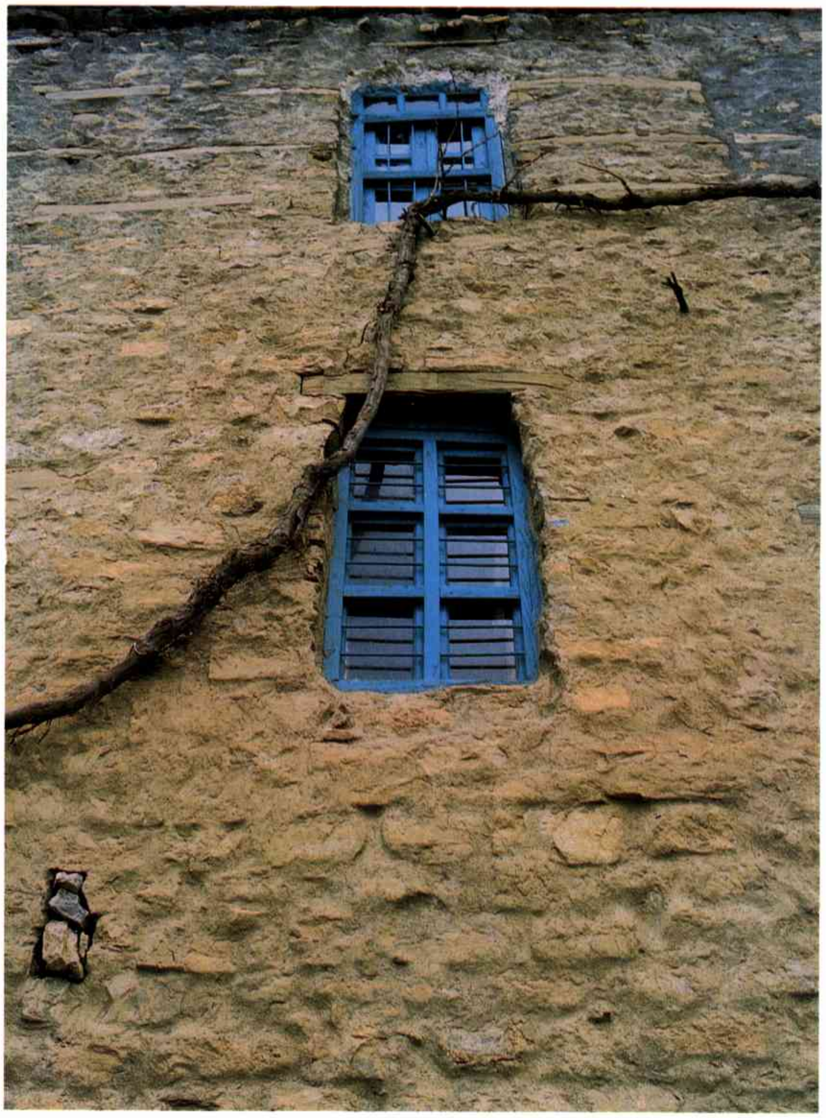


۳ - جنگل بلوط و بنه در دامنهٔ کوه شاهو نزدیک روستای دیوزناو. منطقهٔ ژاوررود.

3- A view of the mountains with a forest of oak and mountain almond around Divaznau village.







۴ - نمایی از خانه‌های سنگی هورامان تخت. اغلب خانه‌های کوهستانی در کردستان به صورت خشکه چینی (قرار دادن سنگهابدون ملاط بر رویهم) ساخته می‌شوند ـ در سالهای اخیرحد فاصل سنگها را با سیمان بندکشی می‌کنند.

4- A view of a part of the Hawraman-e-Takht village. Until recently stones were put on top of each other with no mortar in between for building houses.

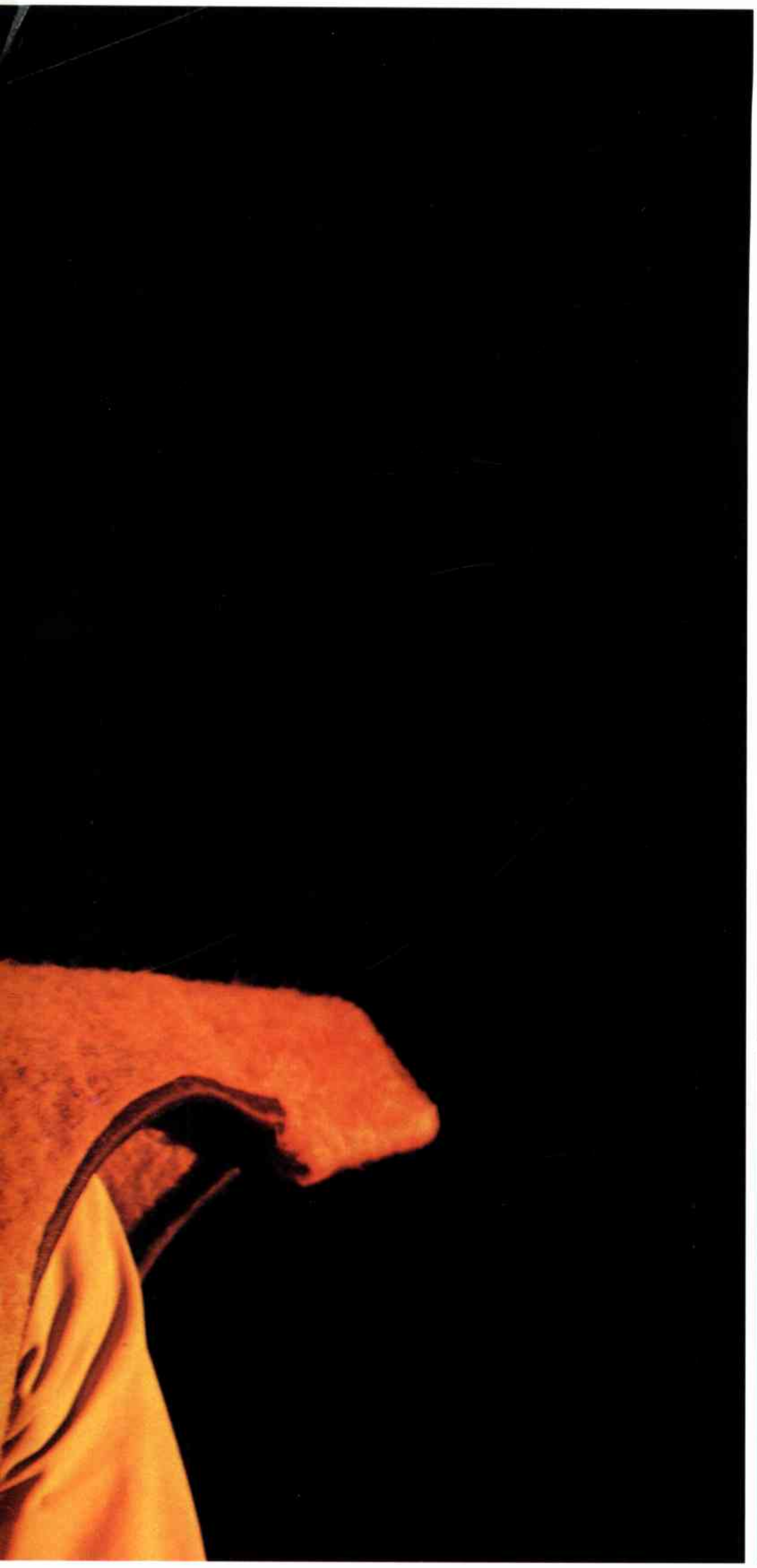
۵ - پنجره‌های خانه‌ای با شاخه‌ای از انگور دیم. روستای هورامان تخت. منطقه هورامان.

5- The windows of a house with vines in Hawraman.



۶ - روستای پلکانی «پلنگان» (پالنگان) درکنار یکی از شاخه‌های رود سیروان. این روستا مقر حکام محلی از طایفهٔ کلهر و سپس هلو خان معروف از خاندان اردلان بوده است. دژ معروف پلنگان که در نزدیکی این روستا قرار داشته، در پایان دورهٔ صفوی نابود شده است. منطقهٔ ژاورود.

6- A terraced village where "Leopards' Castle" (Palangan) is located; a strategically unconquerable spot intended as the head-quarter of the local governors such as "Kalhors" and later, the famous "Halow Khan" from the Ardalan family. The castle was destroyed at the end of the "Safavid" era in the 17th century. "Zhav-Roud" district.







۷ - دو پسر کرد از روستای اُزباش کندی، بین سقز و تکاب.

7- Two typical Kurdish boy from Ozbash-Kandi village between Saqqez and Tekab.

۸ - دختری از روستای شیدا، بین قروه و بیجار.

8- Untrustful and shy. A village girl from Sheyda, between Qorveh and Bijar.



۹ - تابش نخستین اشعه صبحگاهان بر چهره مردی از روستای نوین. کت نمدی مرد «کُله‌بال» (فرنجی) پوششی مناسب برای زمستانهای سخت کردستان است.

9- Early in the morning, the first rays of the sun strike a Novin villager wearing Ferenji (A traditional woollen jacket) in the Hawraman district.



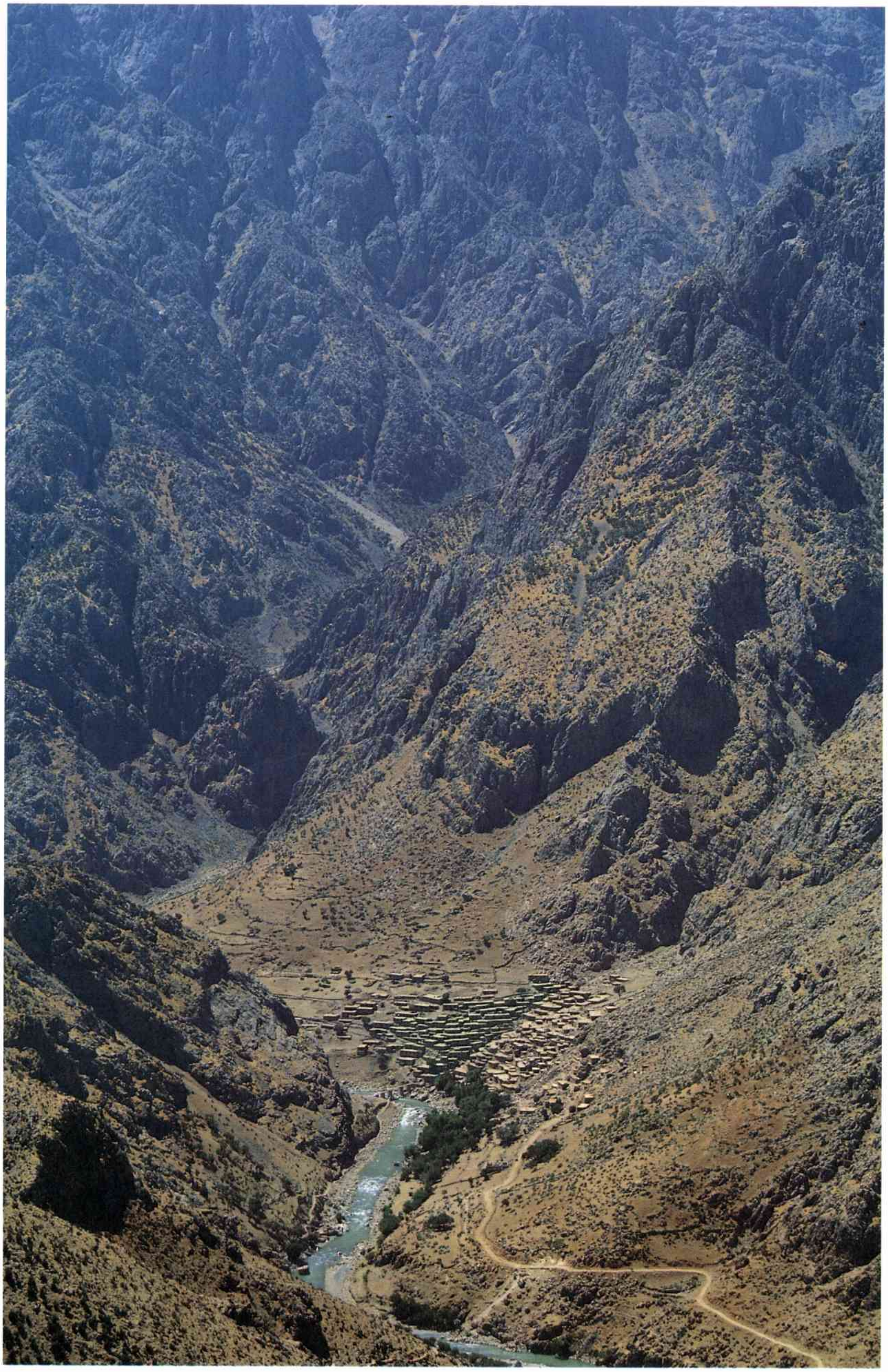
۱۰ - دهقان کرد با استفاده از ابزار ابتدایی کلوخه‌ها را خرد می‌کند. نزدیک روستای نگل
بین سنندج و مریوان.

10- A Kurdish peasant crabling clods, using primitive tools. Near "Negel" a village between Sanandaj and Marivan.



۱۱ - «شیف برین» شخم با گاوآهن، بین سنندج و مریوان.

11- As in most parts of Kurdistan a farmer ploughs his land using traditional methods. Negel village between Sanandaj and Marivan.



۱۲ - روستای دیوزناو در دامنهٔ کوه شاهو و بر کنارهٔ یکی از شاخه‌های رود سیروان. منطقهٔ ژاورود.

12- Divaznau, a village in one of the deep vallyes of the Shahu mountain on the river Sirvan, in the Zhav-Roud district.



۱۳ - تهیهٔ ذغال از شاخه‌های درخت بلوط، نزدیک مریوان.

13- Charcoal making from dry oak wood near Marivan.



۱۴ - اوایل بهار نزدیک پیرانشهر.



14- Early spring, near Piranshahr.



۱۵ - حیاط یک خانهٔ روستایی نزدیک دهگلان.

15- A view of the yard in a village house located on the east of Sanandaj. The next-door yard is used as stable for keeping sheep. Beddings, the kitchen utensils and the oven in the middle of the yard enhance the rural features of the plain-house made of sun-dried bricks.



۱۶ - یک خانواده کرد هنگام صرف صبحانه در روستایی نزدیک دیواندره.

16- A Kurdish family having breakfast in a village between Divandareh and Saqqez. A village house made of clay and straw with platform on the outside of the only room of the house; a place for sleeping, sitting and having meals, as well as visiting friends.



۱۷ - پشم ریسی بهنگام فراغت و دیدار همسایه در کوچه. روستای لون سادات، نزدیک کامیاران.

17- Spinning wool at leisure, and visiting neighbours in the alley. "Loun Sadat" village, near "Kamiaran".

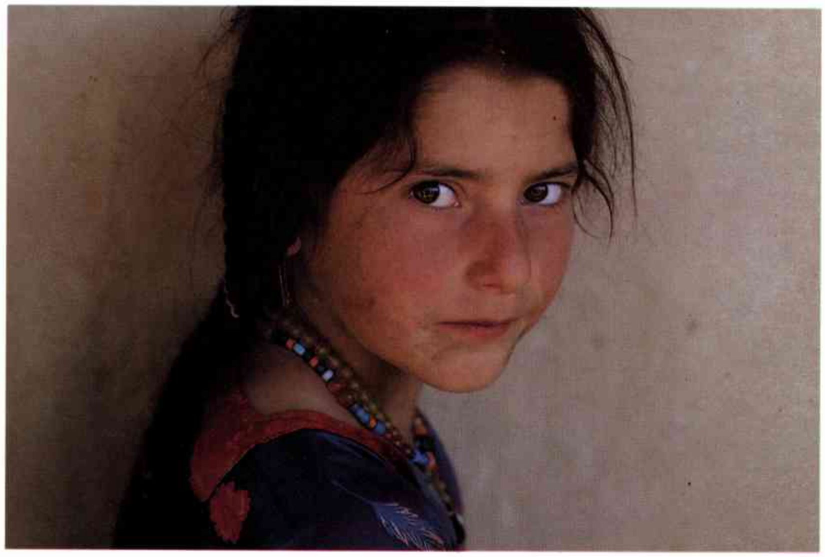


۱۸ - غروب و همیاری در شانه کردن پشم، اواخر تابستان. نزدیک مهاباد.

18- Giving a hand with the wool-combines in the late Summer sunset near Mahabad.









۱۹ - چیدن پیاز از باغچه خانه! کف دستی خاک اگر باشد کرد کشاورز قابلی‌است.
روستائی نزدیک بانه.

19- Digging onions from the home-garden! A handful of soil, and a Kurdish farmer knows what to do with it. A village near "Banah "

۲۰ - دختر کرد، روستای پلنگان.

20- A Kurdish girl; "Palangan" village.

۲۱ - اطاق خانه‌ای درروستای نوین.

21- A room in a house in "Novin" village.

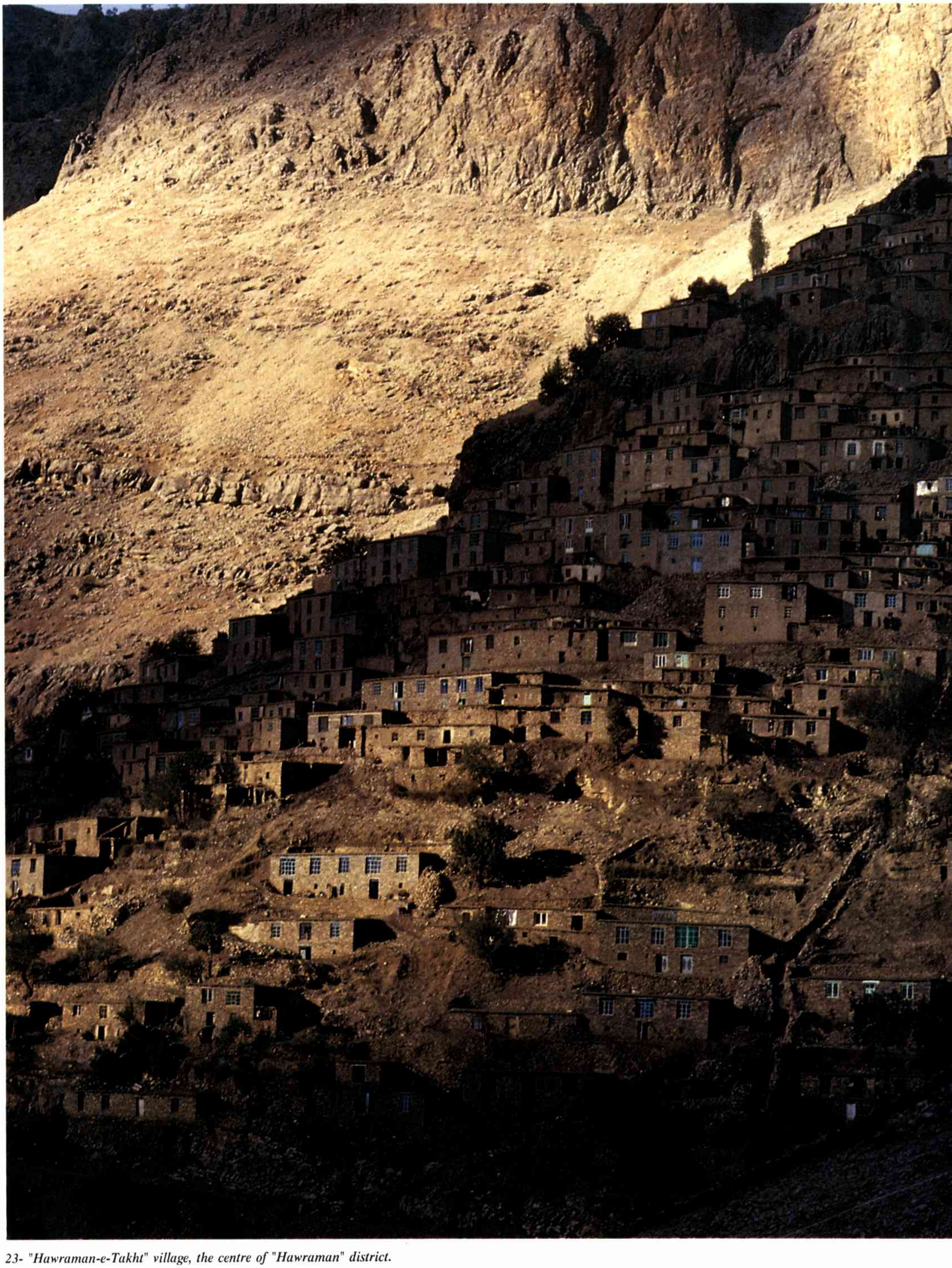


۲۲ - پختن نان ساج. روستای سبدلو نزدیک بانه.

22- Women baking Saji bread, a village near Banah.



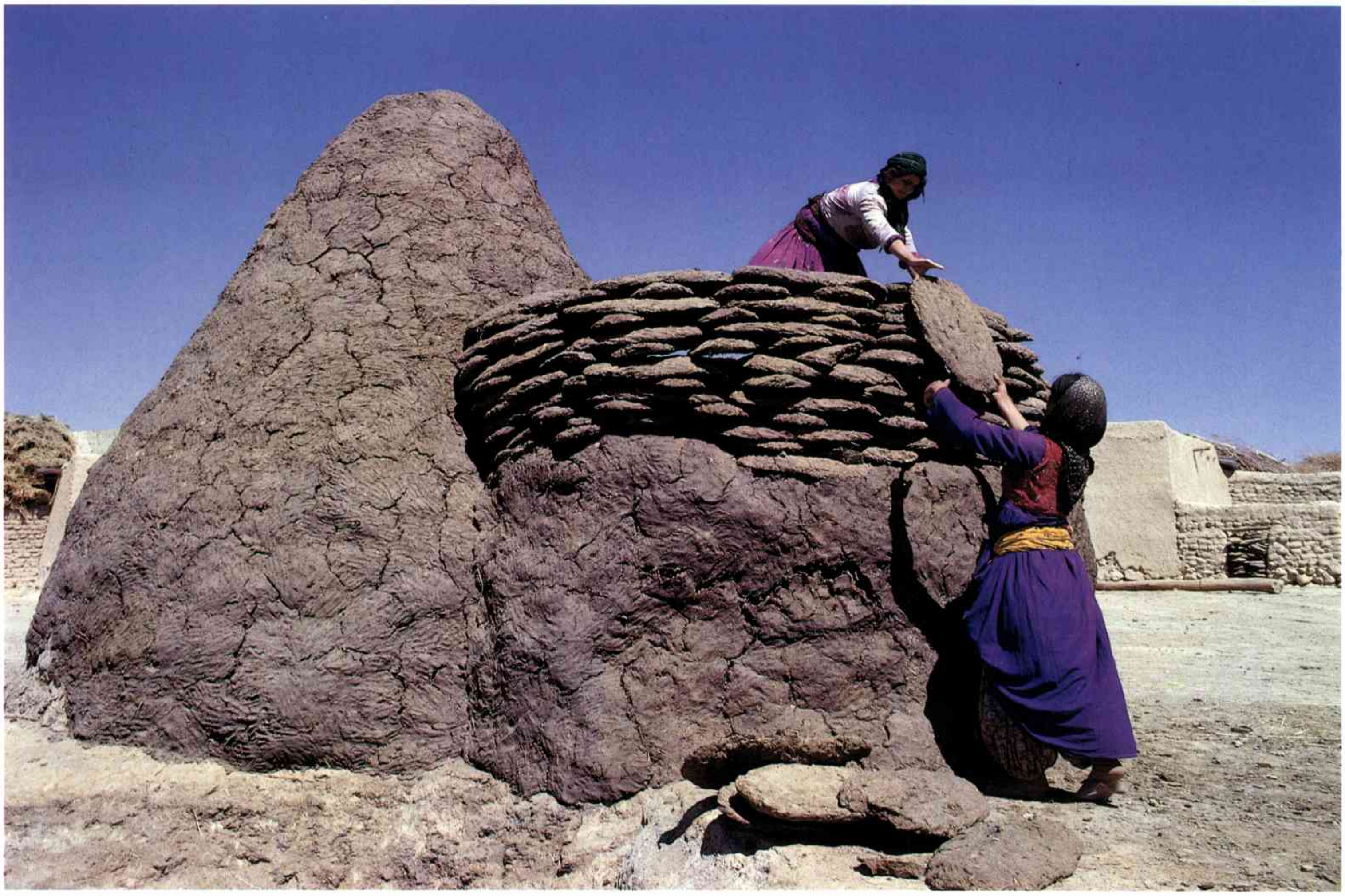
۲۳ - روستای هورامان تخت مرکز منطقه هورامان.


23- "Hawraman-e-Takht" village, the centre of "Hawraman" district.



۲۴ - زنی از عشایر یکجانشین‌شدهٔ ایل میلان در حال تهیهٔ سوخت زمستانی. روستای بله‌سور، نزدیک خوی.

24- A woman from the sedentary Millan tribe, supplying fuel for winter. "Beleh Sour" village near "Khoy".



۲۵ - ساختن کوشکه‌لان (مخروطی از تاپاله) ذخیره سوخت برای زمستانهای طولانی. روستای زرده‌کمر نزدیک بیجار.

25- "Kushkelan" a cone of "Tapaleh", the main source of energy for Kurdish villagers. It is made of dungs from domestic animals. After drying it in the sun, it is stored for the long and cold winters. A village near Bijar.



۲۶ - شروع کار روزانه در سحرگاه زمستانی. منطقهٔ ژاورود.

26- Seeing to daily chores at a winter dawn. "Zhav-Roud" district.



۲۷ - شب و یخبندان در روستای شمشیر نزدیک پاوه.

27- Night and frost in "Shamshir" village near Paveh.



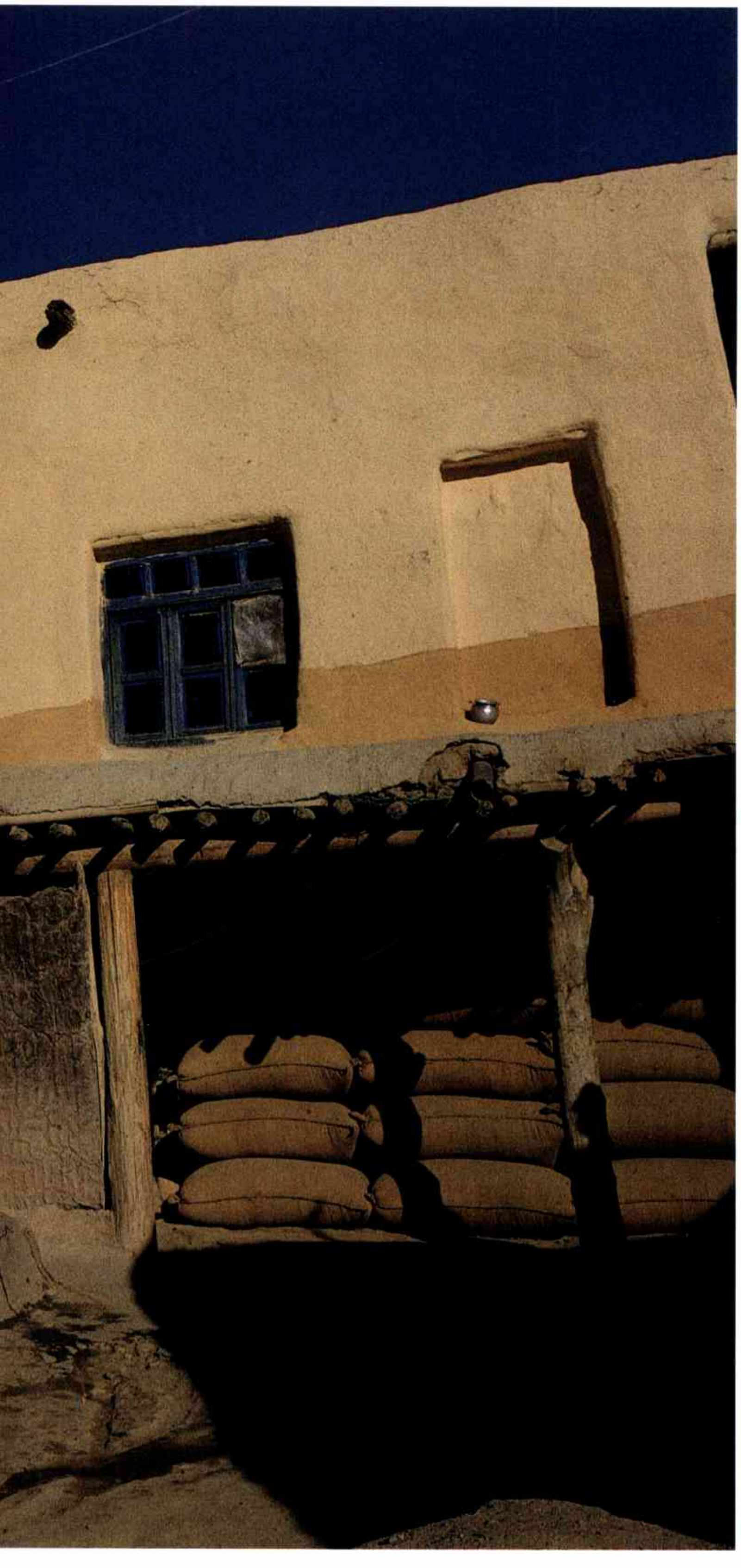
۲۸ - مرد بافنده کرد (جولا) در حال پارچه‌بافی. نمونه بافته‌ها بردیوار دیده می‌شود.
روستای نوین.

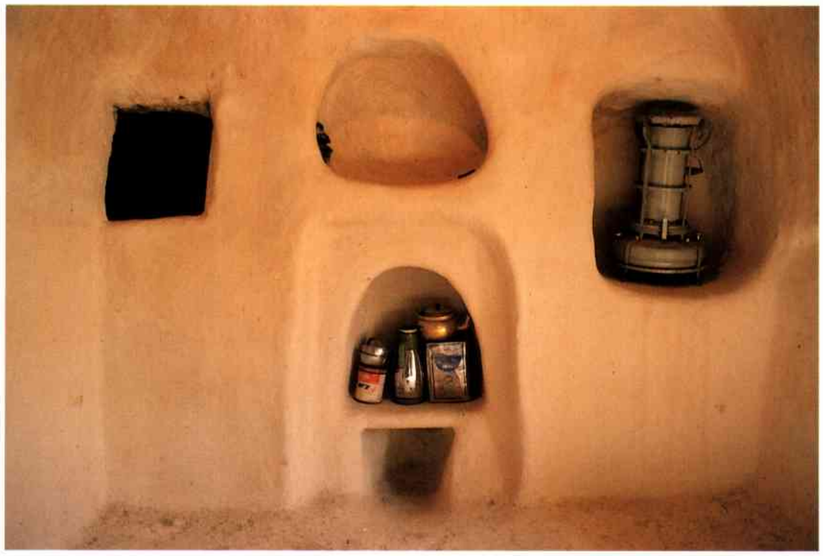
28- A textile weaver (Jula). A Kurdish man weaving a type of cloth (brocaded silk) using a technique as old as textile weaving itself. Novin village, Hawraman district.

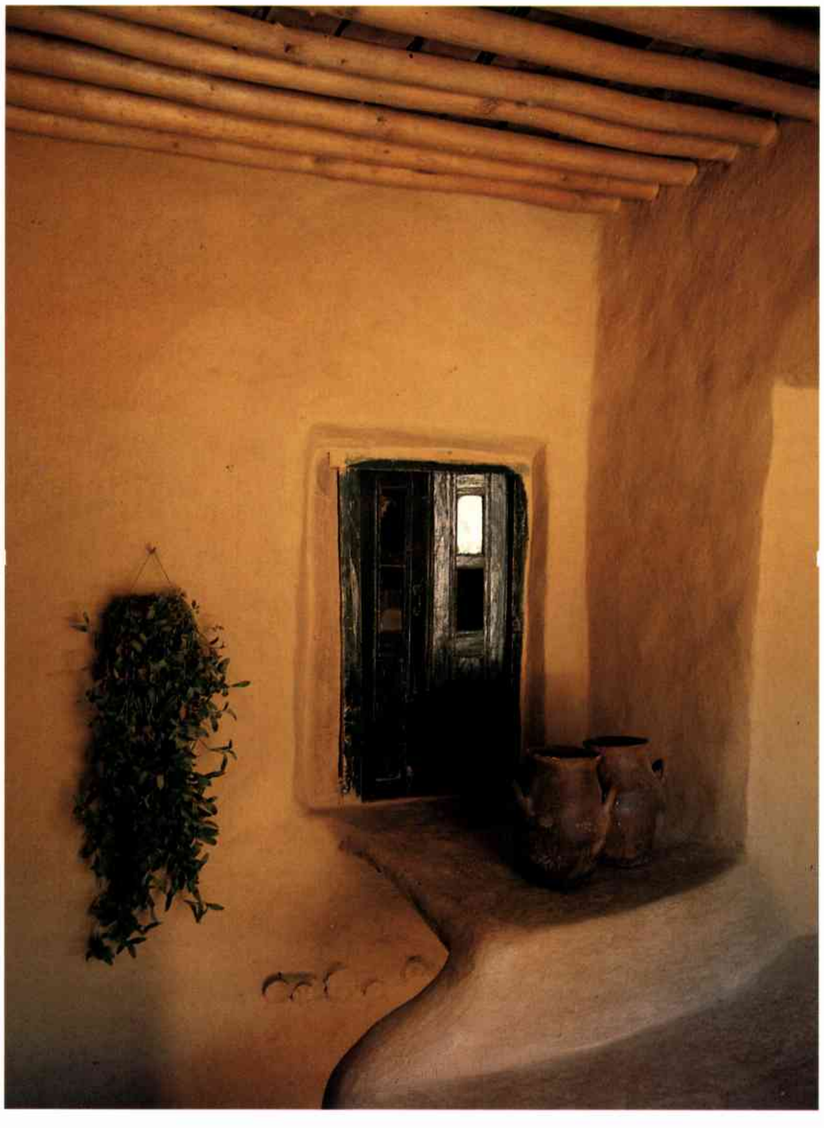


۲۹ - دختران و پسران قالی‌باف از عشایر یکجانشین ایل میلان. روستای بابل‌آباد نزدیک قره ضیاءالدین.

29- Boys and girls weaving carpet from the sedentary "Millan" tribe. "Babol Abad" village near "Qara Zia-Al-Din".





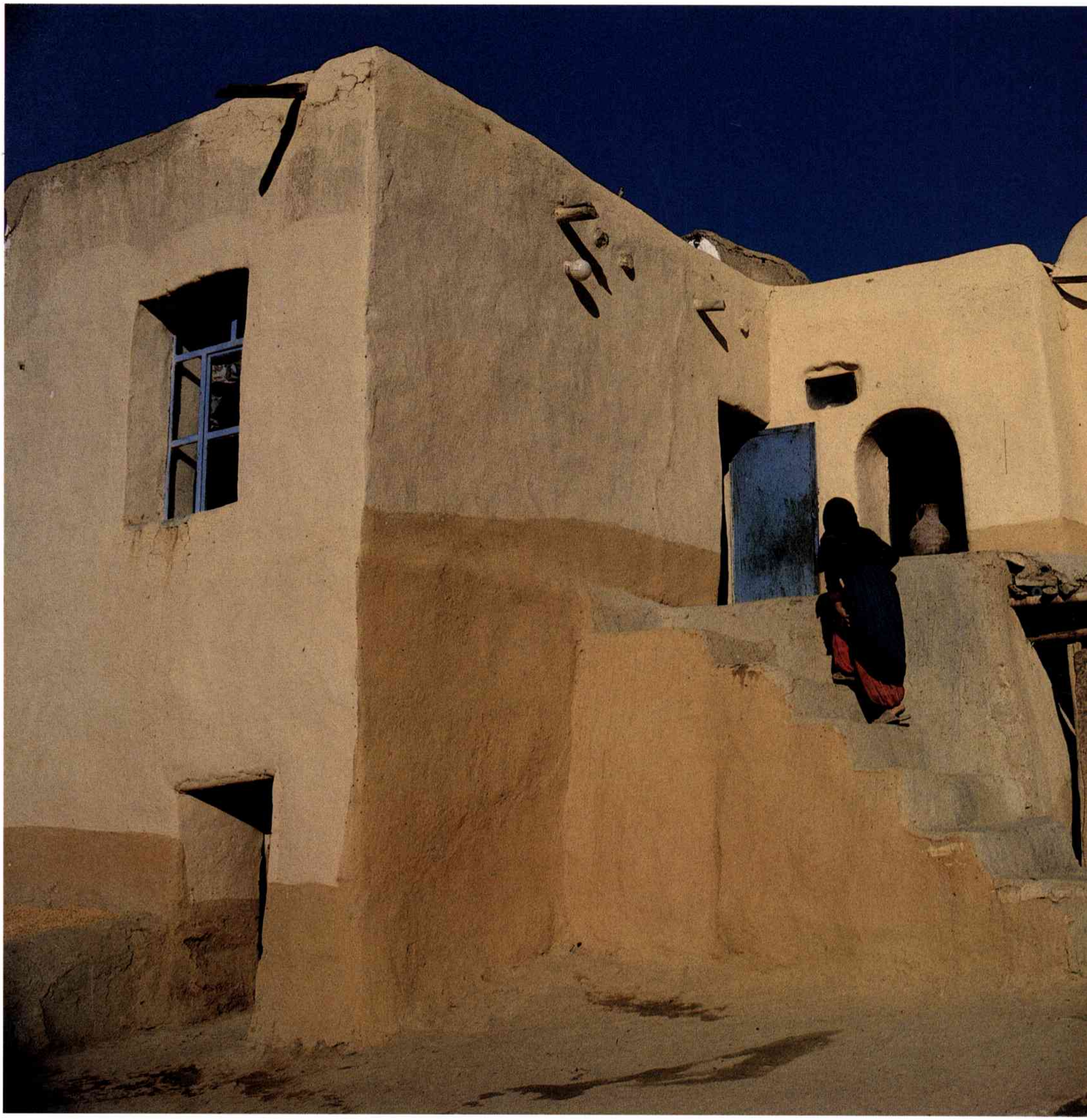


۳۰ - رف و طاقچه‌های گلی خانه‌ای نزدیک قروه.

30- A clay shelf inside the wall of a room from a house near Qorveh.

۳۱ - راه‌پله خانه‌ای در روستای توریور.

31- A ramp on the second floor of a house in Torivar village.



۳۲ - خانه یک کشاورز در روستای باشماخ. منطقه ئیلاق.

32- The house of a farmer in Bashmakh village.

۳۴ - کودکان با بقایای گرمای تنوری که در آن نان پخته شده، خود را گرم می‌کنند و خواهر بزرگ‌تر قالی می‌بافد. روستای بلبان‌آباد.

34- Children playing while an older sister works at a carpet loom. Bolban-Abad village.



۳۳ - بافت شال (پارچهٔ پشمی) از موی بز «مرخز» (نوعی بز خاص منطقهٔ هورامان) که در تهیهٔ «چوخه و رانک» لباس سنتی رسمی کردها استفاده می‌شود. روستای هورامان تخت.

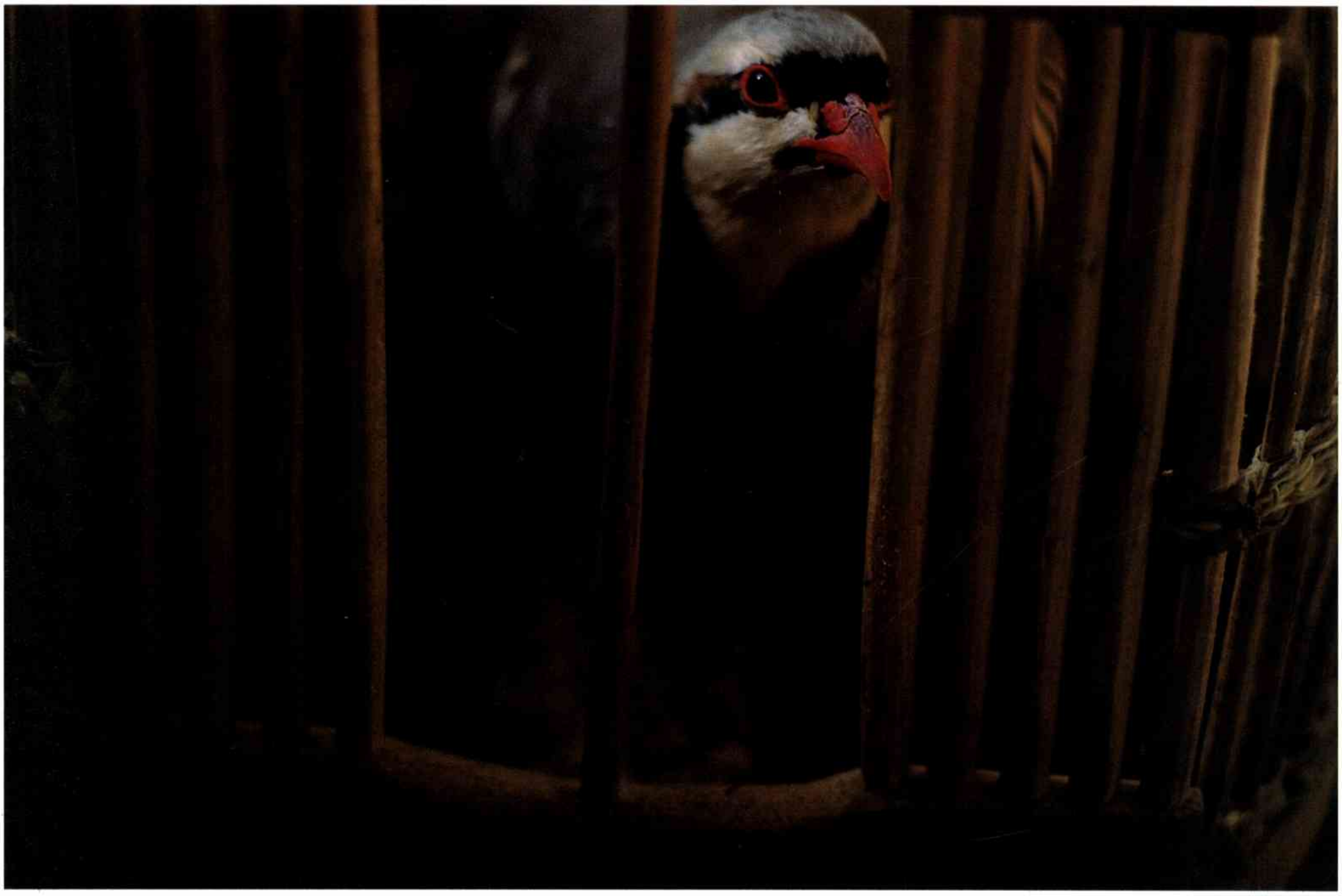
33- Hawraman-e-Takht village in the Hawraman region. Weaving a traditional cloth which is used for making Rank-O-Choukhah (the official Kurdish dress).





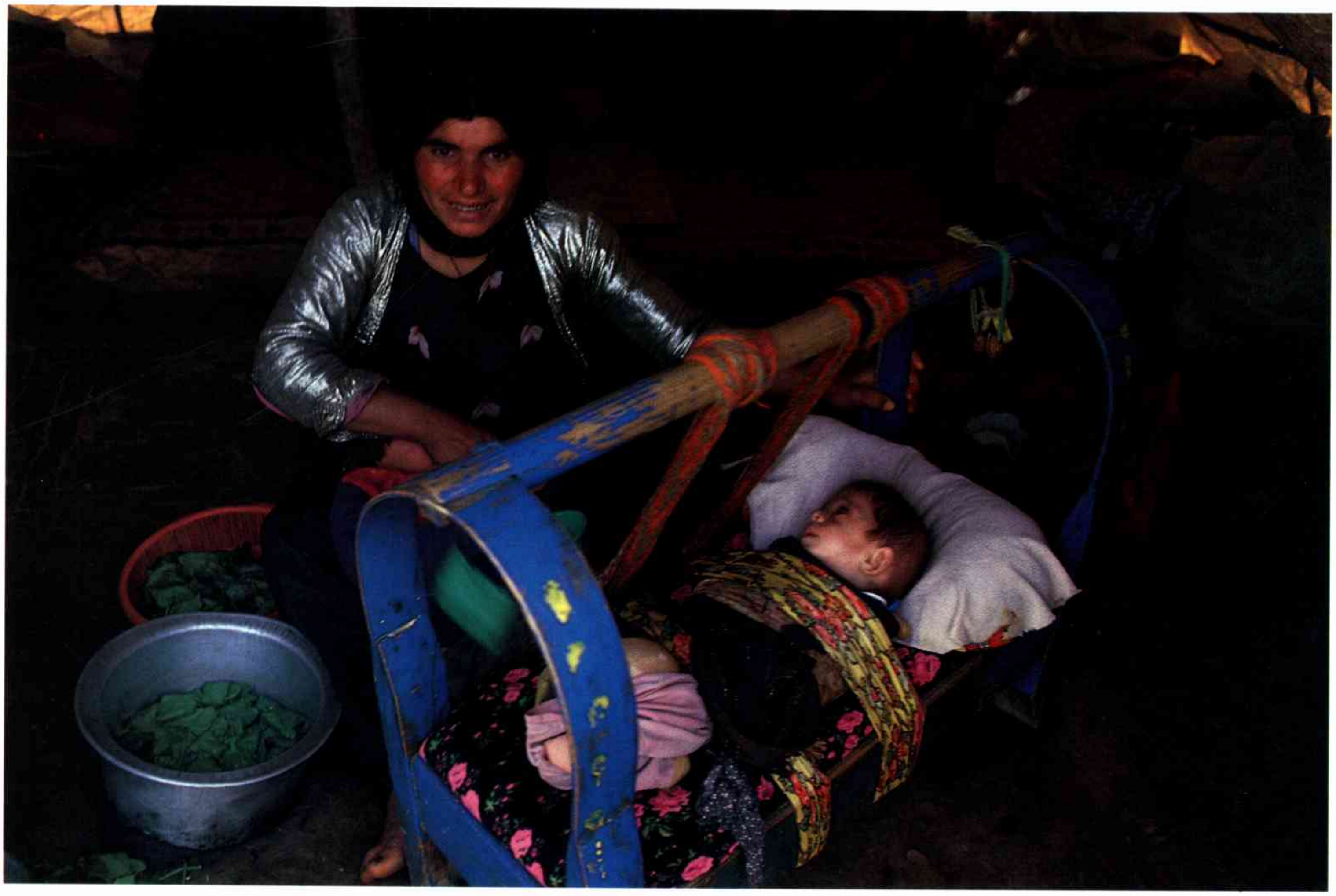
۳۵ - تهیهٔ تخت گیوه «کلاش» که از صنایع دستی معروف کردستان است. روستای حجیج، منطقهٔ هورامان.

35- Hajij village in the Howraman district. An old man making "Klash", a traditional and very practical shoe which ranks among the major Kurdish handicraft products.



۳۶ - کبک پرنده‌ای خوش‌یمن و مورد علاقهٔ کردها است. او را بخاطر صدا و قابلیت رام شدنش دوست دارند. از آن در صید هم‌جنسانش نیز استفاده می‌شود (کبک را در جایی پنهان می‌کنند و او با صدایش کبکان را به سوی خود فرا می‌خواند). گفته می‌شود که کبک در اسارت تخم نمی‌گذارد.

36- Partridge is favourite bird of the Kurds. They believe it brings good luck. It is favoured for its song and because it can be tamed. It is also used in hunting. It attracts other birds of its kind with its song to the place where the hunter is hiding. And it is said that partridges do not lay eggs in captivity.



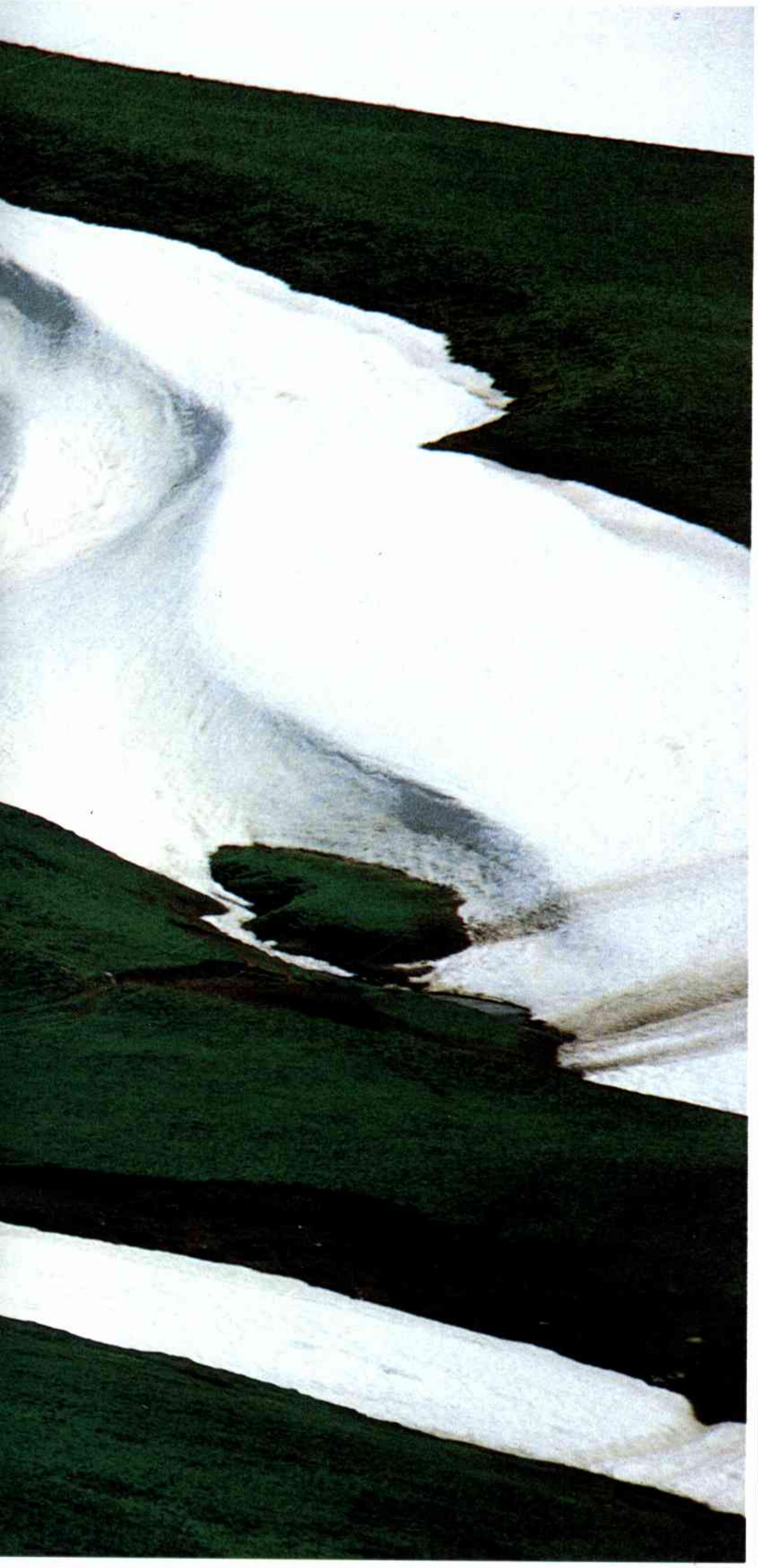
۳۷ - مادری در حال درست کردن دلمهٔ برگ مو در کنار گهواره (بیشکه) کودکش در هِوار (ییلاق). نزدیک مهاباد.

37- A mother stuffing garpeleaves with meat and rice by her baby's cradle (Bishkeh) at "Havar" or yaylaq, near Mahabad.

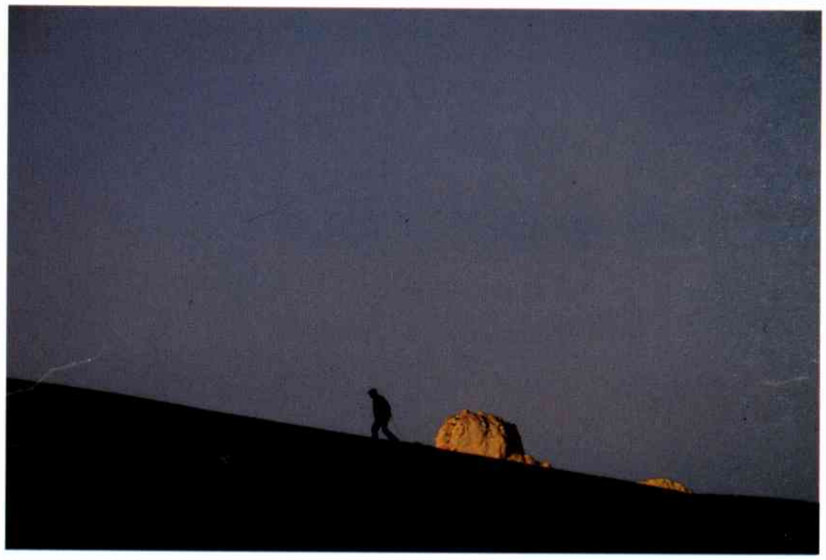


۳۸ - تردید برای صرف صبحانه با غریبه‌ها.

38- Having breakfast with strangers or not.









۳۹ - زنان در حال گردآوری گیاهانی که مصرف خوراکی و داروئی دارد. اوایل بهارنزدیک سِرُو، نزدیک مرز ایران و ترکیه.

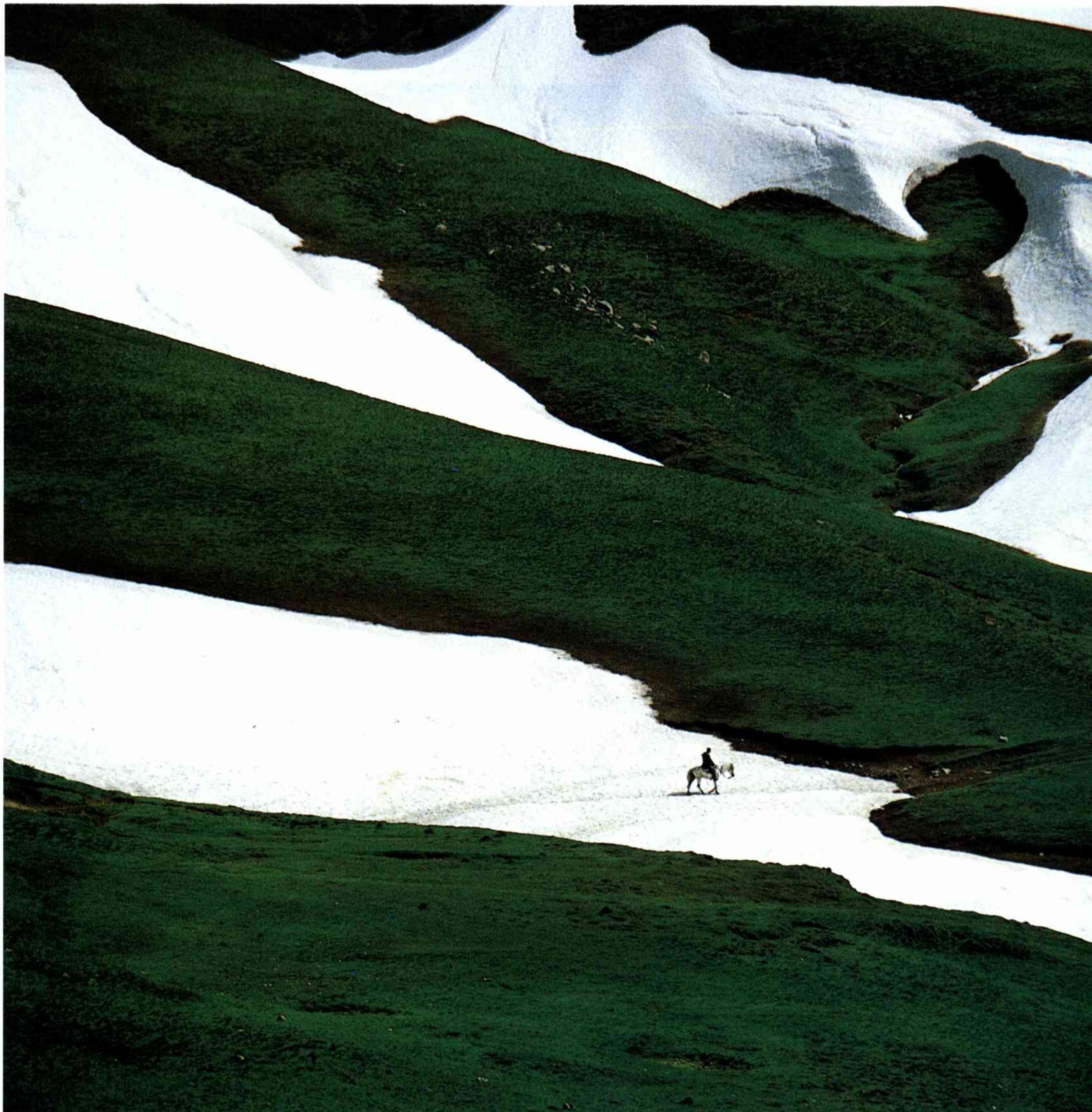
39- Kurdish women villagers gathering medicinal plants, Sero village near the border of Turkey.

۴۱ - پسر جوان پس از خرید مایحتاج خانواده از بازار شهر به خانه بازمی‌گردد.

41- A young villager lad returning home after shopping in town.

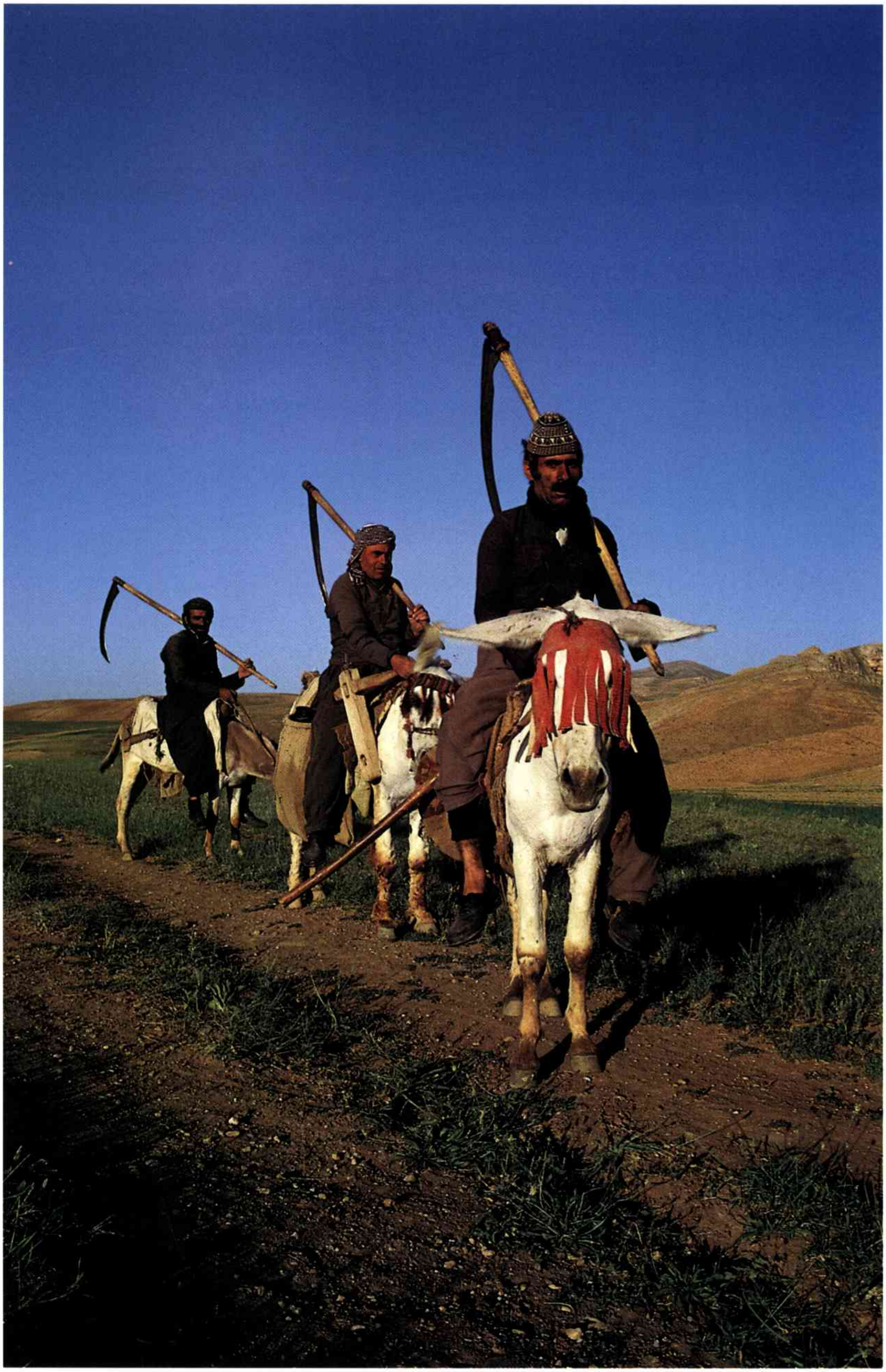
۴۰ - یک روستایی کرد از روستای کلیسا. نزدیک خوی.

40- A Kurdish villager from Kelisa near Khoy, west Azarbaijan



۴۲ - پس از ماهها کولاک و سرمای زمستانی و چشم‌اندازهای پوشیده از برف، طبیعت زیبای کوهساران با خاک خیس و سبزه‌هایی که به سیاهی می‌زنند اینجا و آنجا از دل برف سر برمی‌آورند. از این‌رو کرد اسفند را «رشه‌مه» می‌نامد.

42- A view of green mountainous pastures of Millan tribe in late spring.



۴۳ - مردان با داس‌های بلند دروی علوفهٔ مرتعی (که ره‌نتو). نزدیک سقز.

43- Men with long handled sickles (Karanto) used for harvesting fodder near "Saqqez".



۴۴ - «خه‌رمانان» (موسم برداشت محصول) درروستائی نزدیک بیجار.

44- Late September in a village near Bijar. Traditional methods with primitive hand tools are still used in most villages in Kurdistan to harvest the wheat.



۴۵ - چوپانان دختر گله را به روستا باز می‌گردانند. بین بانه و سقز.

45- Cattle returning to the village at sunset, between towns of Banah and Saqqez.

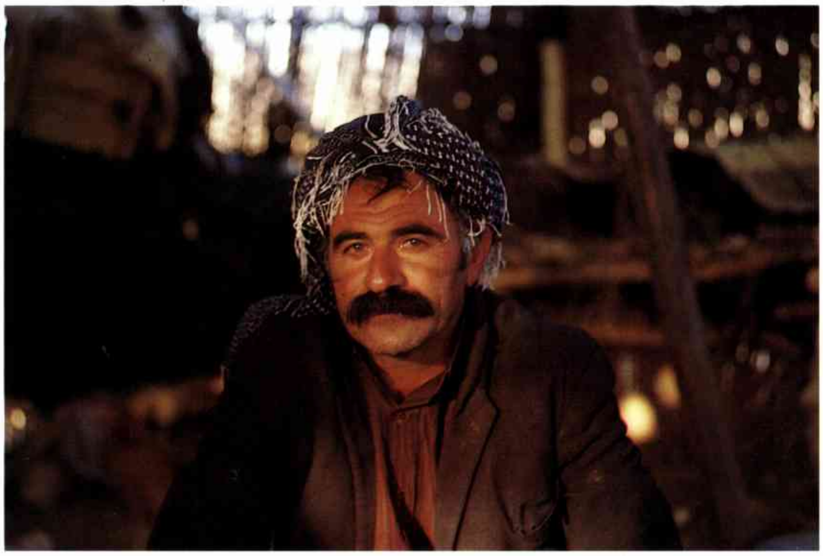


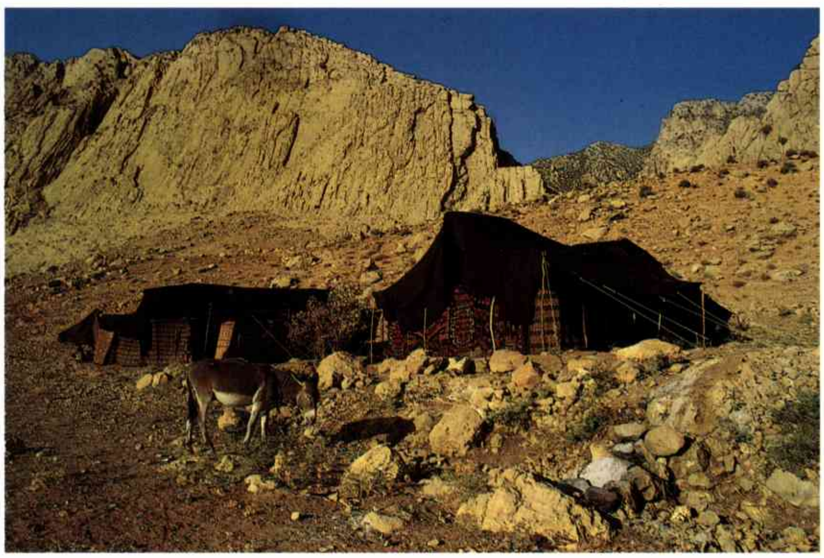
۴۶ - مراتع سرسبز و کوهستانی ییلاق عشایر کرد از ایل میلان. اواخر بهار. نزدیک خوی.

46- A shepherd with his herd in the green mountainous pastures of the yaylaq (summer location) of the Kurds of the Millan tribe, in late spring.









۴۷ - زنان عشایر از ایل جلالی در حال برداشتن آب از چشمه. آرارات (اگری‌داغ) پاسدار زندگی ایل بر دشت سایه افکنده است. نزدیک مرز ترکیه.

47- Women from "Jalali" tribe, taking water from the spring. "Ararat" (Agri-Daq) mountain guard. Tribal life casts its shadow on the plain near the turkish border.

۴۸ - بازمانده‌ای از ایل بزرگ سنجابی که در ابتدای قرن حاضراز ایلات بزرگ و بانفوذ کردستان محسوب می‌شد وامروزه‌اکثراً اسکان یافته‌اندیادرمسافتهای کوتاه‌کوچ می‌کنند. نزدیک کرند.

48- One of the survivers of the large Sanjabi tribe near Kerend. Most of the members of this tribe one of the most important and influential Kurdish tribe in the beginning of the present century have now settled down.

۴۹ - چادرهای عشایر نیمه کوچرو از بقایای ایل گوران طایفه قلخانی. نزدیک مرزعراق.

49- Tents belonging to the semi - migrant, herding Kurds from Guran tribe, Qalkhani clan near Iraq border.



۵۰ - «زوم» ، «زومه» ، «هوبه» یا اردوگاه تابستانه عشایرکرد آذربایجان غربی. این اردوگاهها که تا پانزده چادر از واحدهای دامدار را دربر می‌گیرد، در زوزان (ییلاق) تشکیل می‌شوند و اغلب از یک تیره‌اند و مرتعی مشترک دارند. اگریچای نزدیک مرز ترکیه.

50- A camp made of tribal Kurdish tents in Agrichai near the Irano-Turkish border. Most of these camps which are composed of up to 15 tents are herding units with a common right to use the pasture. They mostly accommodate the semi-nomadic herding Kurds.

۵۱ - چهار زن کرد از ایل جلالی در حال کوچ به زوزان(ییلاق) نزدیک کلیساکندی. پوشش زنان در بسیاری از ایلات ایران علاوه بر آنکه مشخص کننده ایل و طایفه خاصی است، تأهل و تجرد زنان را نیز نشان می‌دهد. (در این جاتفاوت در شیوه بستن سربند است)

51- Four Kurdish women from "Jalali" moving towards "zozan" (yaylaq) near "Kelisa-Kandi". In most Iranian tribes, women's clothing not only signifies their tribe and particular clan, but is an indicator of their marital status. (Here, the difference lies in the way the head-band is used.).

←







۵۲ - زنان عشایر از ایل میلان در حال پختن نان ساج. نزدیک خوی.

52- Kurdish women from the Millan tribe baking Saji bread in front of the tent, near Khoy.



۵۳ - عشایر کرد از ایل میلان در حال شست‌وشو در کنار رودخانه‌ای که از ذوب شدن برفهای اواخر بهار گل‌آلود است. ییلاق ایل میلان نزدیک روستای کلیسای کندی از توابع خوی.

53- The Kurdish women of the Millan tribe, washing dishes beside a river, muddy with melt water from winter snows in late spring. The yaylaq (summer camp) belonging to the Kurds of the Millan tribe, near the village of Kelisa close to Khoy.



۵۴ - زنانی از ایل جلالی درحال برپاکردن چادر «رشه‌مال» با چکش چوبی. نزدیک ماکو.

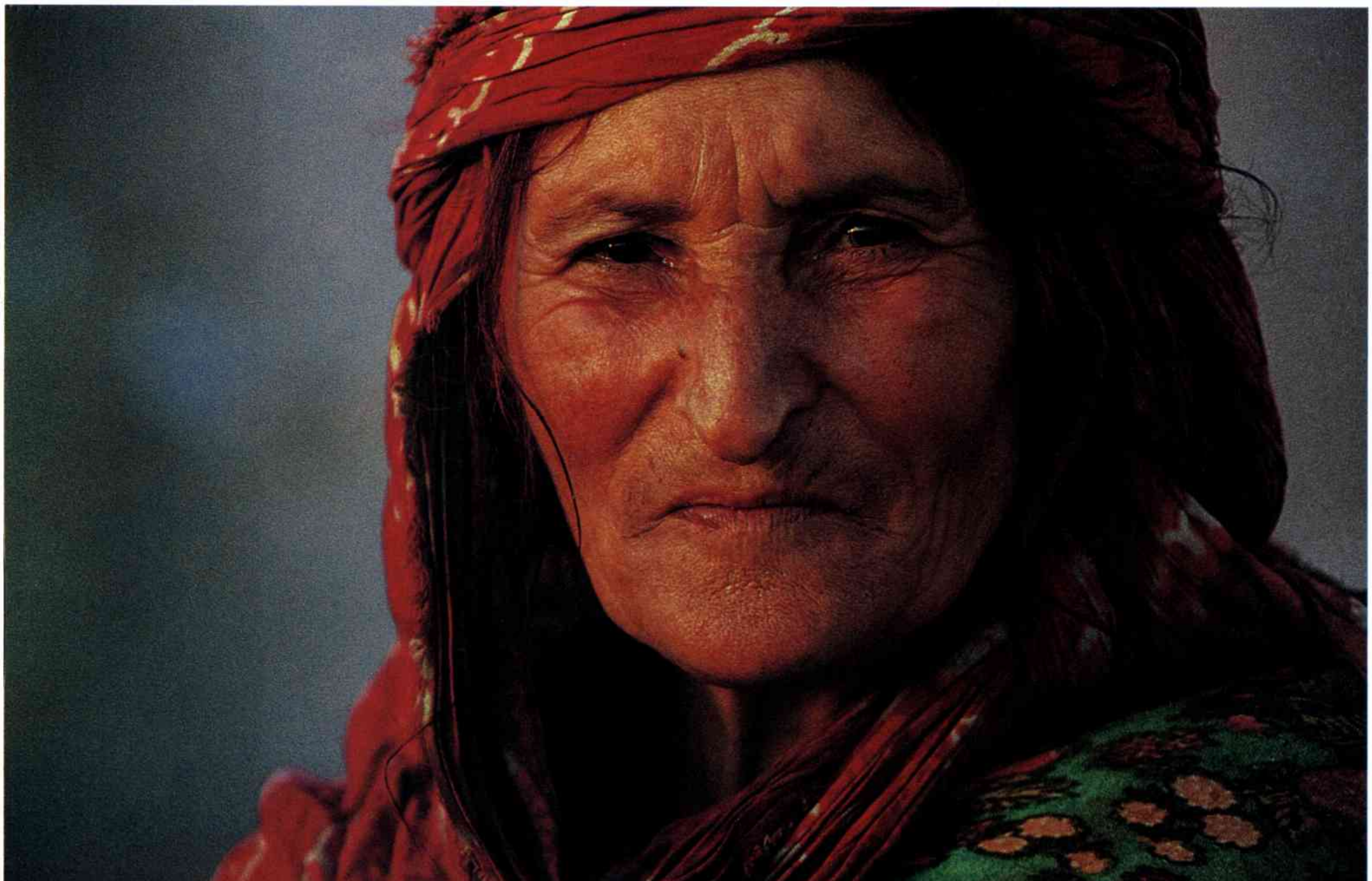
54- Nomadic Kurds from Jalali tribe setting up a black tent with a wooden hammer in yaylaq (summer camp). near Maku.



۵۵ - دختری از ایل جلالی درحال درست کردن جای رمه با چیغ. نزدیک ماکو.
55- A nomadic girl from Jalali tribe, near maku.

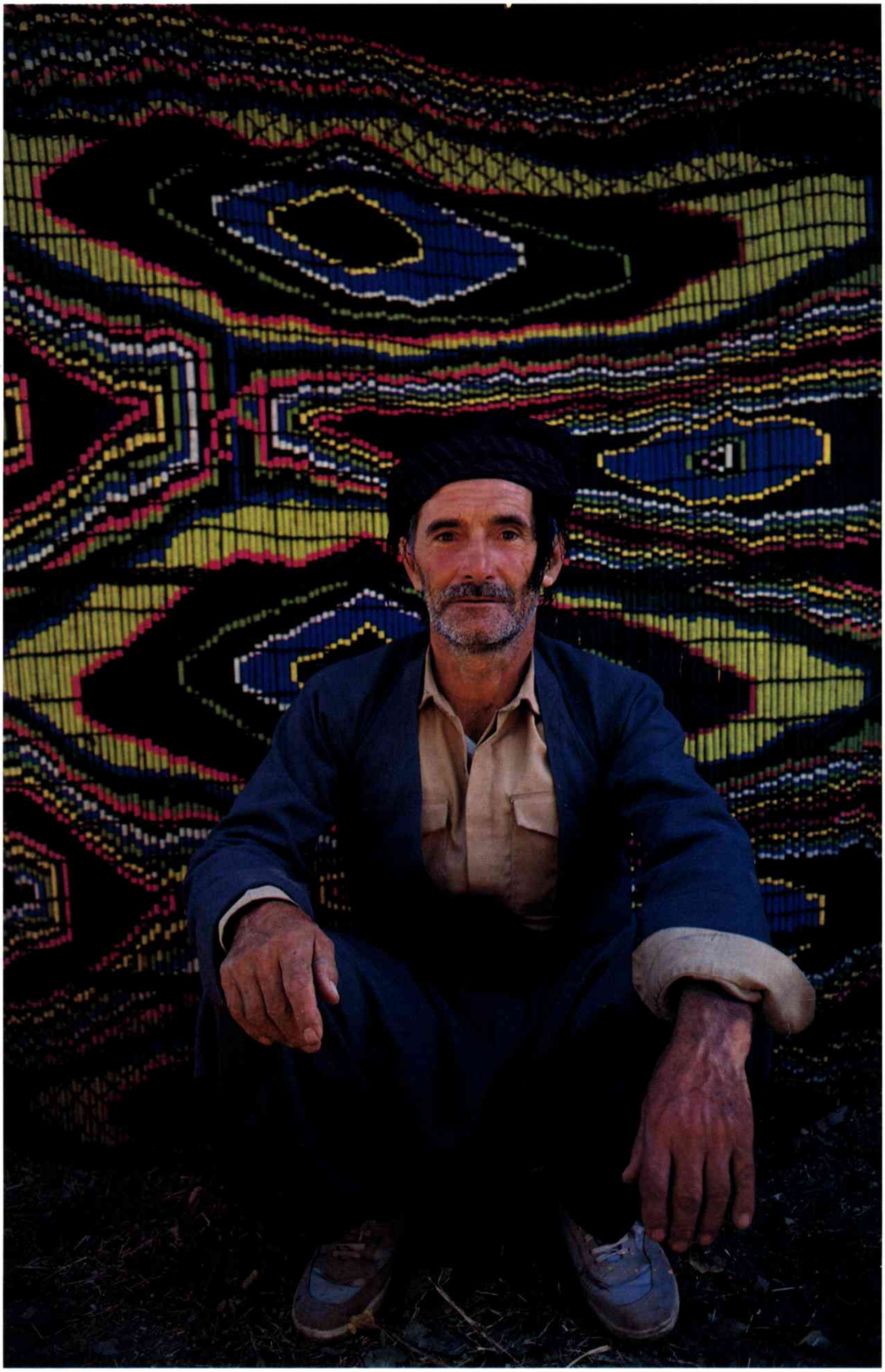
۵۷ - مردی درهوار (ییلاق) در جلوی چیغی با طرح های جدید. نزدیک پاوه.

57- A Kurdish farmer from Paveh in front of the Chikh or the straw mat used around the tents or arbours.



۵۶ - سیمای زن ایل. ییلاق مائین‌بلاغ نزدیک صائین دژ.

56- A Kurdish nomad woman in Main-bolaq yaylaq.





۵۸ - «نەوروز» فروردین. بین نقده و پیرانشهر.



58- Now rooz, the biginning of the Persian new year between Naqadeh and Piranshahr.



۵۹ -گپ دوستانه، فارغ از قیل‌وقال بازار. بوکان.

59- A friendly chat, away from the noise of the Bazaar. "Boukan".



۶۰ - شنبه‌بازار دام بوکان.

60- "Cattle-market" on Saturday, in Boukan.



۶۱ - آغاز صبحگاهان با طلوع مهر روشن. روستای هورامان تخت.

61- The day break with the rise of the bright "Mehr", Hawraman-e-takht village



۶۲ - مرد و پسرش برای گرفتن حلیم نذری که بمناسبت جشن مولودی (تولدپیامبر ص) پخته شده‌است، صبح زود عازم محل نذری‌پزان‌اند. هورامان تخت.

62- A villager from Hawraman-e-Takht, going to get the Alm's porridge cooked on Moludi occasion (the prophet's birthday), early in the morning.

۶۴ - تازه عروس کرد. دهکده اُزباش کندی بین سقز و تکاب.

64- A young bride, Ozbash-Kandi village, between Saqqez and Tekab.



۶۳ - یک خانوادهٔ کرد ساکن روستای زرده کمر، نزدیک بیجار.

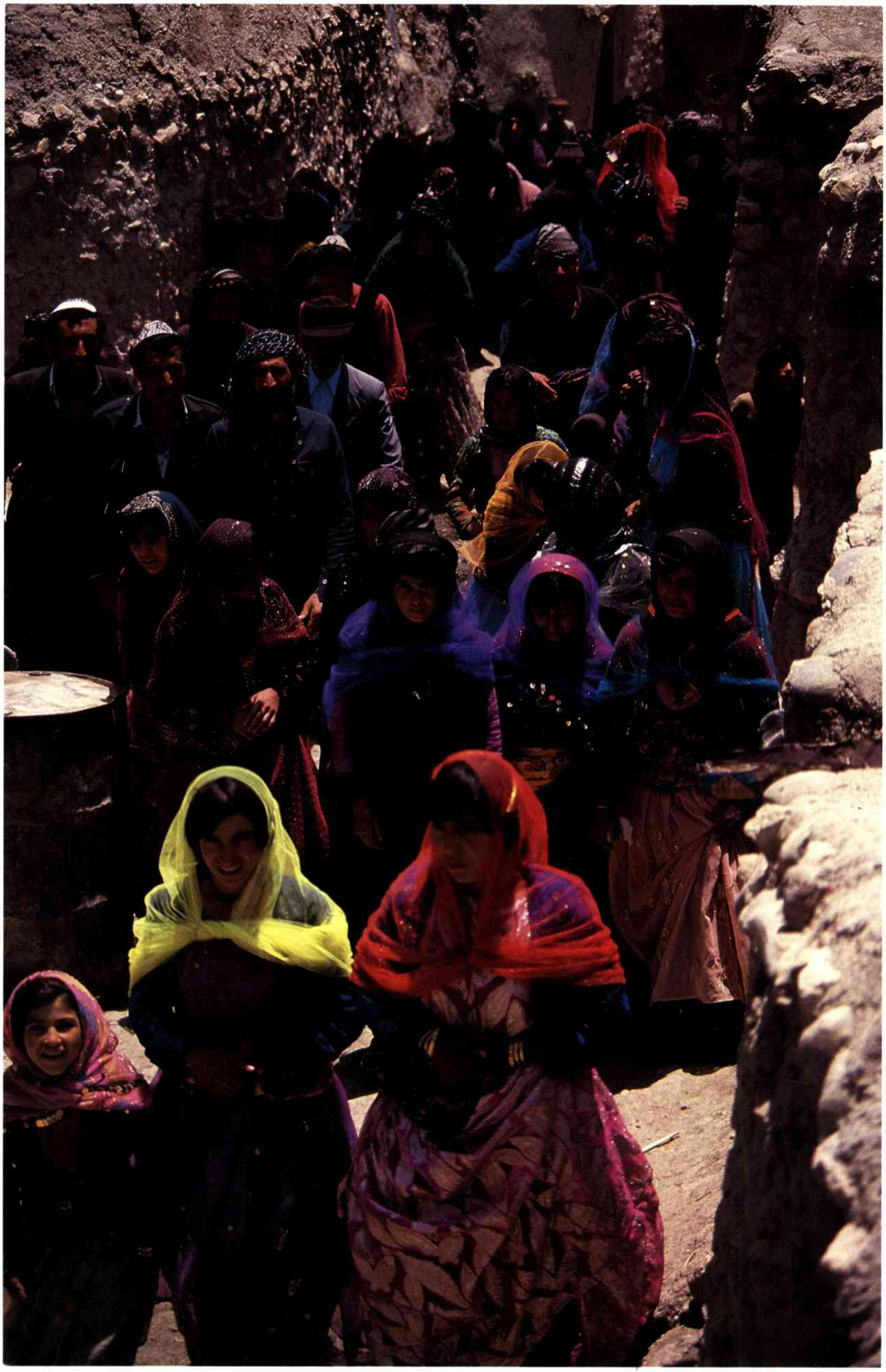
63- A Kurdish family from Zard-e-Kamar near Bijar.



۶۶ - مشایعت عروس در کوچه‌های روستا. أزباش کندی.
66- Escorting the bride in the village lanes Ozbash-kandi.



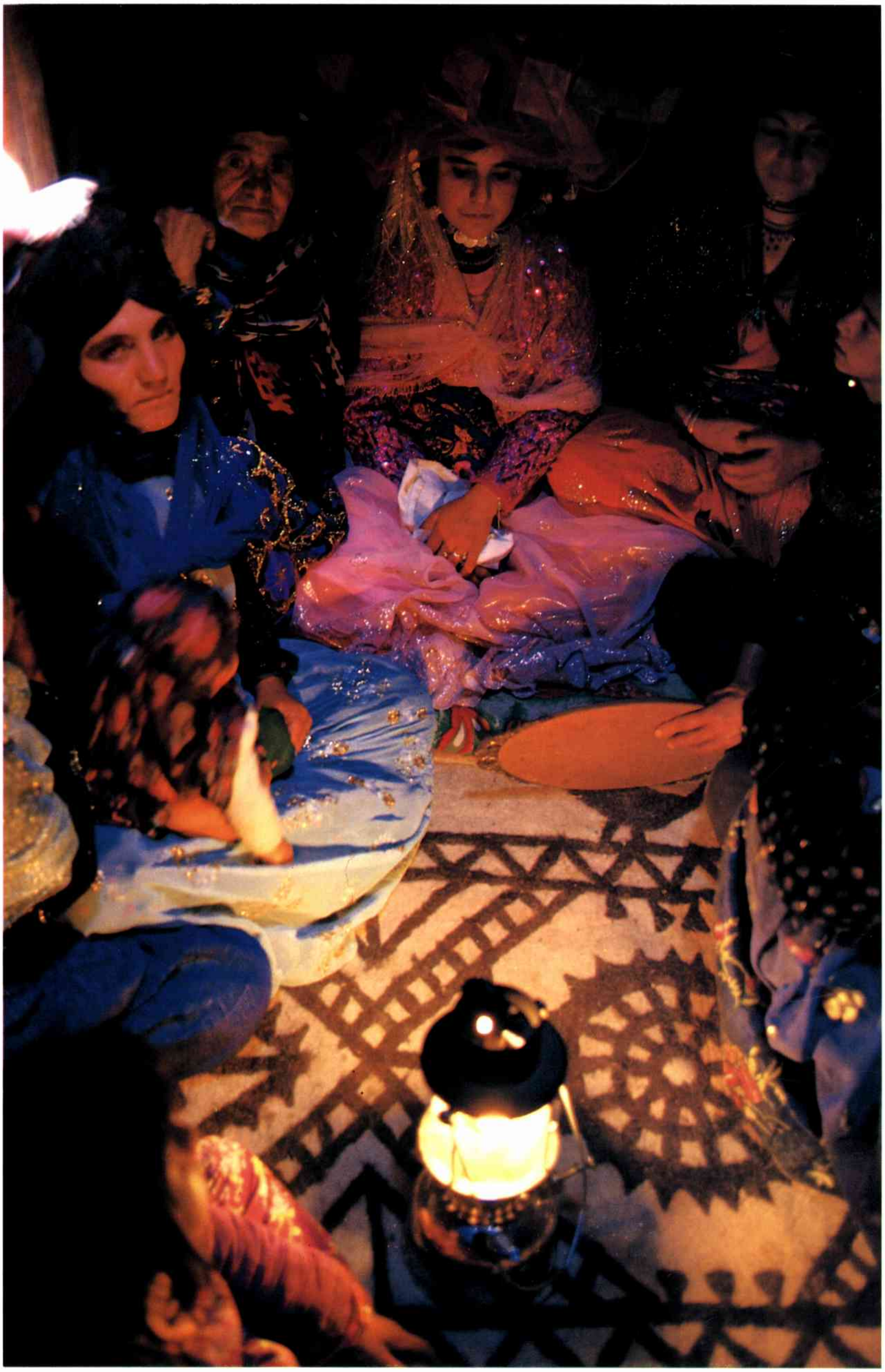
۶۵ -مبادله عروس بین دو روستا در میانه راه. أزباش کندی.
65- Exchanging brides between two villages in the mid-way."Ozbash-kandi"



۶۸ - عروس، چراغ، آئینه.
68- A bride among her relatives.



۶۷ - سیاهی دور! خوش قدم پیشاپیش عروس با چراغ می‌آید.
67- May darkness Keep away! the lucky one comes ahead of the bride, lantern in hand.



۷۰ - دو ساقدوش عروس نزدیک سقز.

70- Tow of the wedding guests in their traditional costumes, near Saqqez.



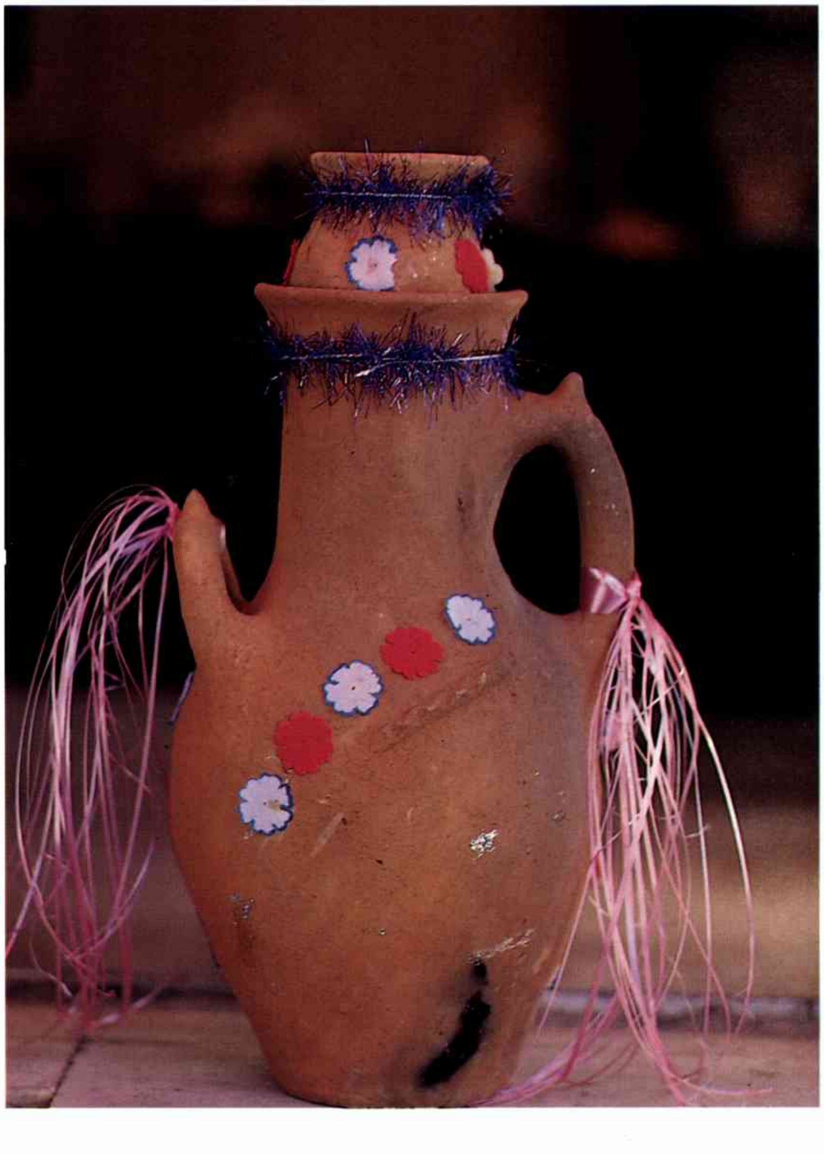
۶۹ - فروشنده هورامانی با پارچه‌های رنگین و زری‌دار که درمیان زنان کرد طرفداران زیاد دارد.

69- A Hawraman vendor of colourful brocade materials with distinct patterns. The seller who is well-acquainted with the customer's taste, has put on the traditional costume himelf.









۷۱ - عروس و شویش در میان نزدیکان و میهمانان، در برابر چراغ وآئینه. روستای کَرآباد نزدیک مریوان.

71- The bride and her husband among their relatives and wedding guests, Kar-Abad village, near Marivan

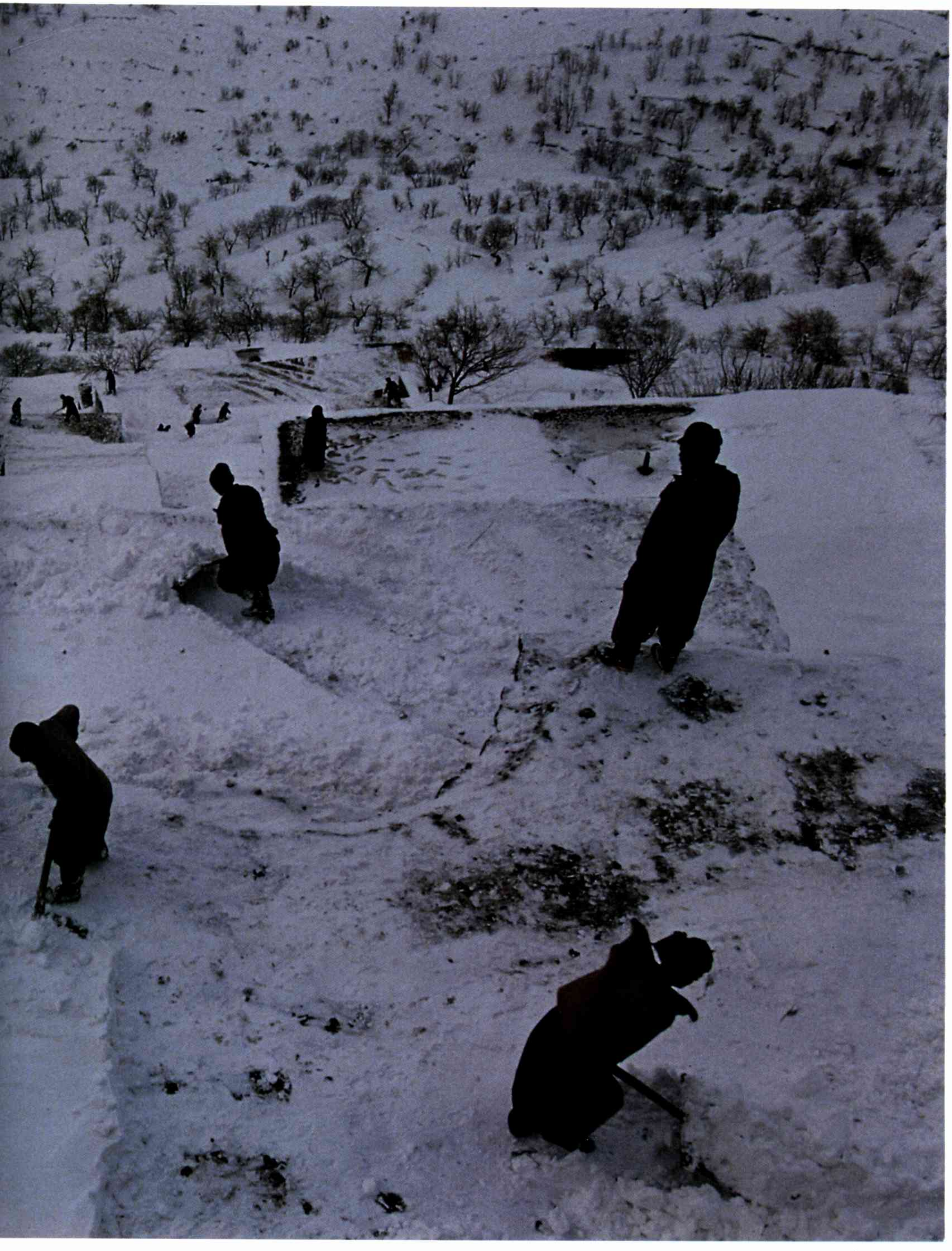
۷۲ - کوزه آب، نماد روشنائی و باروری را زنان برای مراسم ازدواج می سازندو تزئین می‌کنند و با کوزهٔ کوچکتر که نماد زایش است، پیش از عروس به خانه داماد می فرستند تا عروس در شب عروسی ازآن آب بخورد.

72- A decorated Jug containing water; A symbol of light and fertility made and decorated by women and used on wedding occasions. A smaller jug used as a symbol of birth-giving, completes the larger one.



۷۳ - «زه‌ماوه‌ن» (مراسم عروسی) در زیر برف. دو مرد از بستگان نزدیک عروس او را تا خانهٔ جدید همراهی می‌کنند. روستای کرآباد نزدیک مریوان.

73- Wedding ceremony in Kar-Abad village near Marivan. The bride entering her new home.



۷۴ - برف‌روبی همگانی درروستای هورامان تخت.



74- Shovelling the snow in "Hawraman-e-Takht" village.

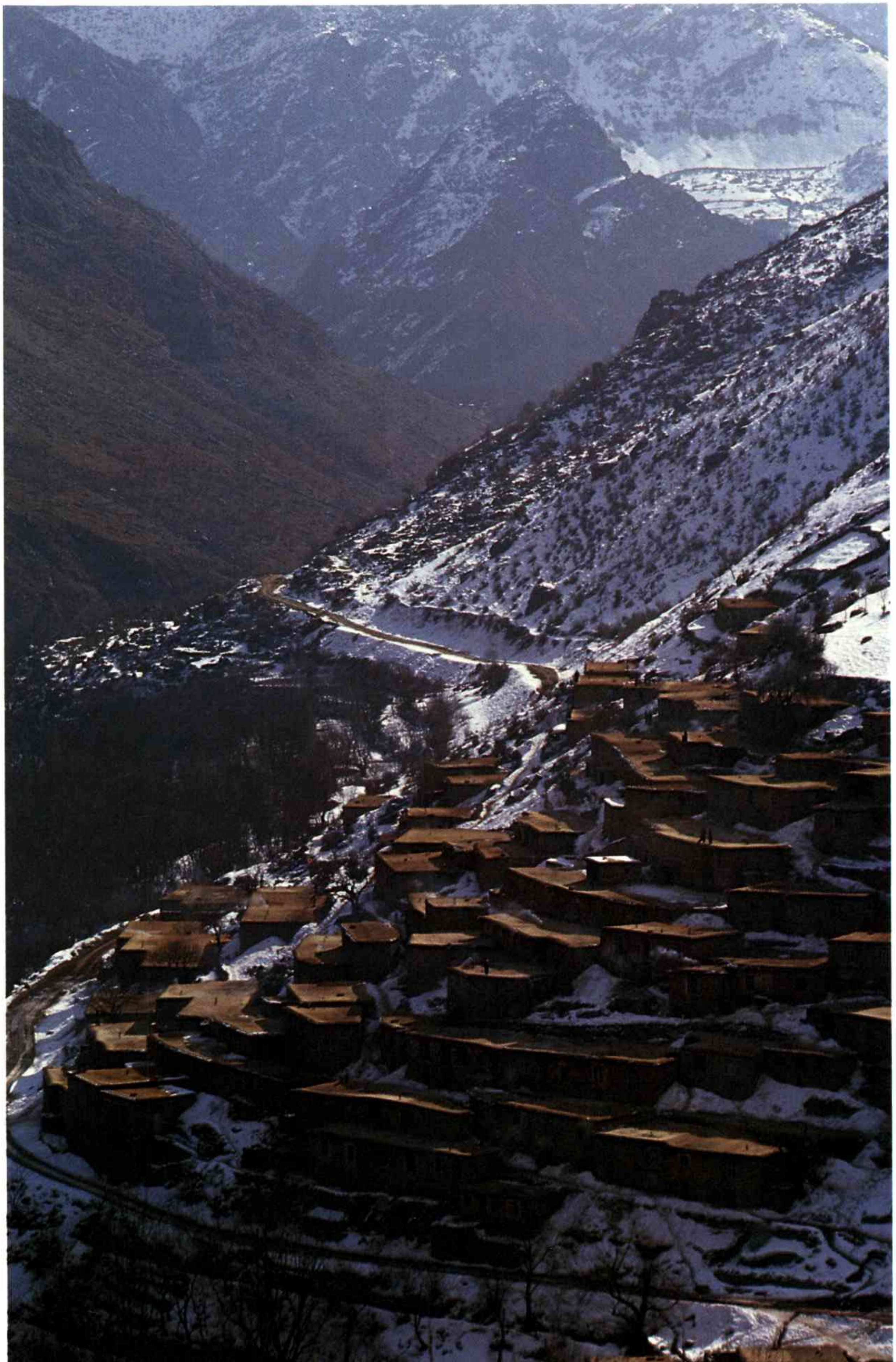


۷۵ - خانه‌های روستا در محاصره برف.
75- Village homes surrounded by snow.



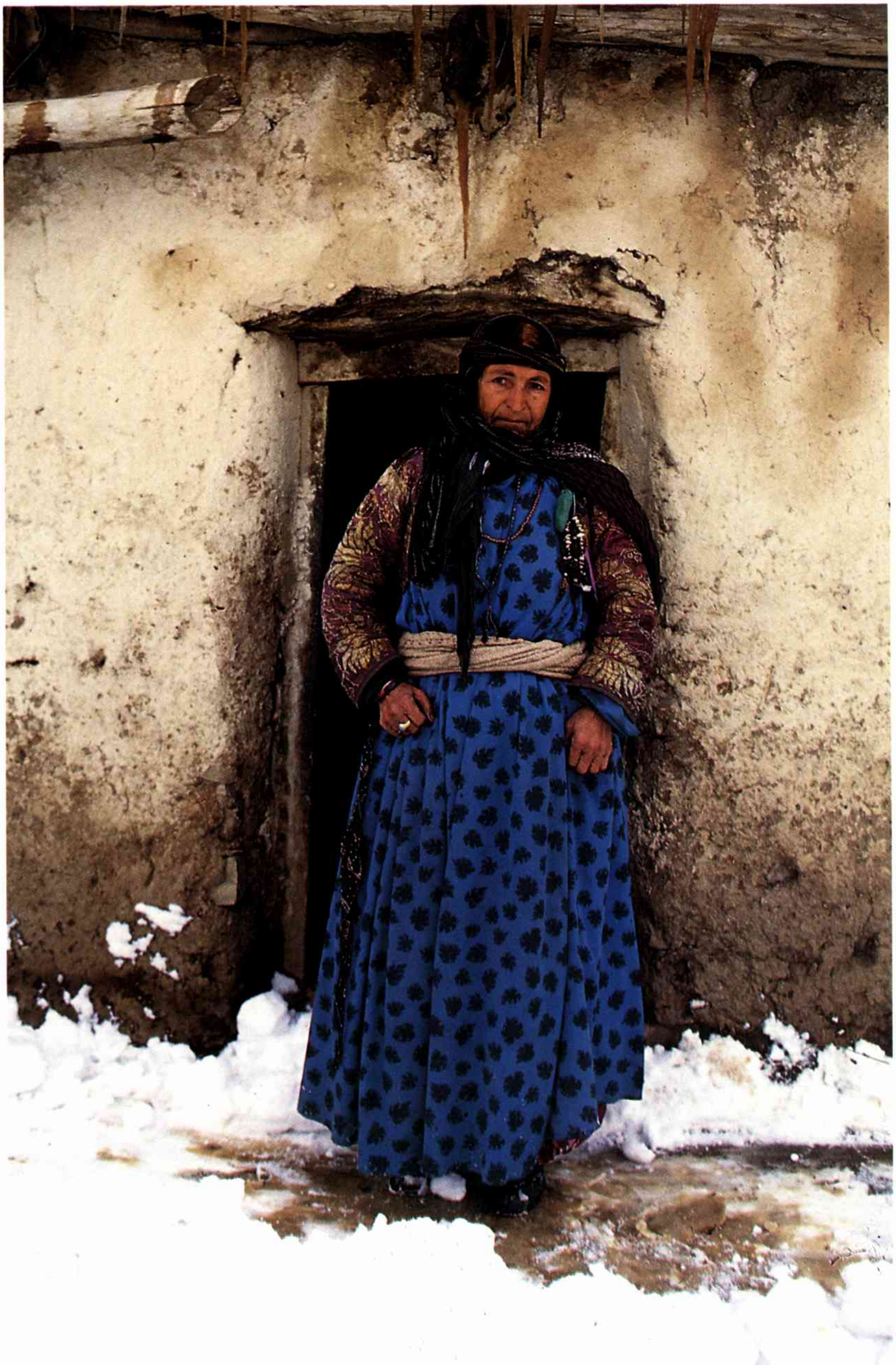
۷۶ - «ری بندان» (بهمن ماه) در هورامان. زمستان را تنهاو بریده‌از جهان باخودکفایی می‌توان گذراند.

76- One can Spend the winter in isolation from the rest of the world being self-sufficial. "Ray-Bandan" (February) in Hawraman.



۷۷ - روستای بُلبَر در زمستان.

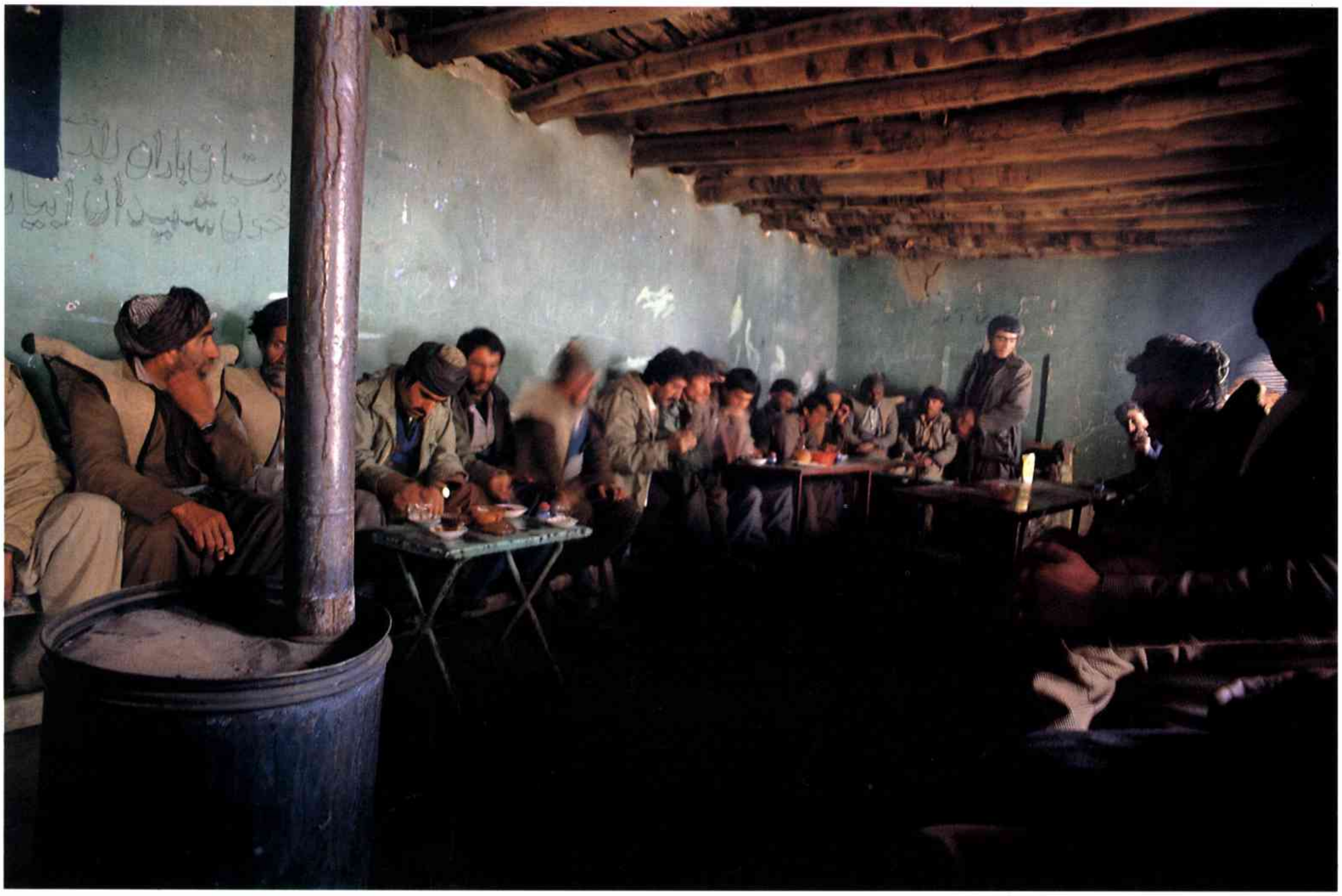
77- "Bolbar" village in winter.



۷۸ - مادرسالار
78- The matriarch.

۸۰ - به یاد پیروان مهر یاری‌دهندهٔ جنگاوران، دلاوران و کشت‌کاران و بزرگداشت زایش دوبارهٔ هستی، طعامی متبرک از گوشت قربانی فراهم می‌کنند.

80- The followers of (Mythra?) who assists the warriors, the braves and the farmers. Cook a blessed meal with the sacrific's heart and liver, wheat, pomegranate seeds, beans, peas, onion, sweet basil, thyme, and a king of mint in seven pots at the Pir's house (an ancient Mythrium?) to pay tribute to rebirth and regeneration.



۷۹ - قهوه‌خانه گرم روستای کوهستانی پربرف و بریده‌ازجهان.

*79- A warm tea-house in the cold mountainous village of **Hawraman. A** shelter for friends.*









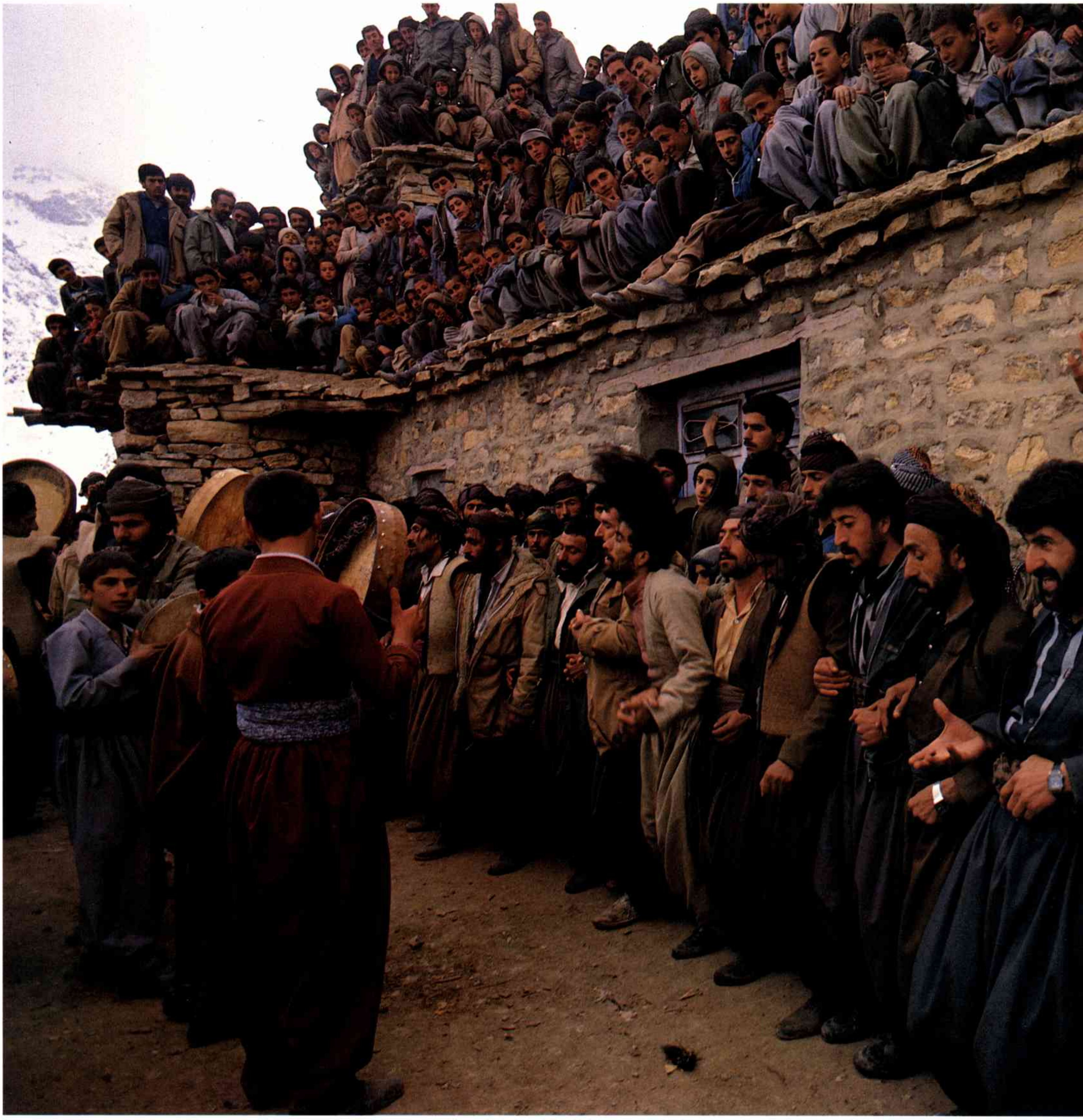


۸۱ - منظرهٔ روستای هورامان در مراسم آئینی پیر شالیار.

81- A view of a part of the village surrounded by heavy winter snow. Although Hawraman people are now Moslems for centuries, they still hold an annual festival on the 40th day of winter to commemorate the worship of "Mythra". The celebration is held in three stages, each in a day of three consecutive weeks. This feast is apparently held in commemoration of Pir-Shahriyar or Pir-Shaliyar, a holy man who cured a princess and married her. Pir which is the highest rank in Mythraism is the representative of Mythra on earth. On the first Wednesday of the second month of winter (21 Jan- 19 Feb.) walnuts from the orchard dedicated to the Pir are sent as a sign of blessing to the houses of the inhabitants by the custodian. People send sugar-lump, tea wheat, grains and other things essential for the feast in return.

۸۲ - همزمان با طلوع خورشید، خون قربانی را بر خاک می‌ریزند تا بار دیگر با رستاخیز مجدد حیات برکت و زایش به زمین بازگردد.

82- The Sacrifice blood spurts on the soil with the first sun-rays. This is done to commemorate and follow Mythra, the God of light and prosperity, to assist resurrection and rebirth, by a person in whose family this duty is inherited. Others sacrifice their beats after him. Thus prosperity, and regeneration return to earth. The one who slaughters the sacrifice receives its heart and liver as a reward. The meat is taken to the Pir's house.

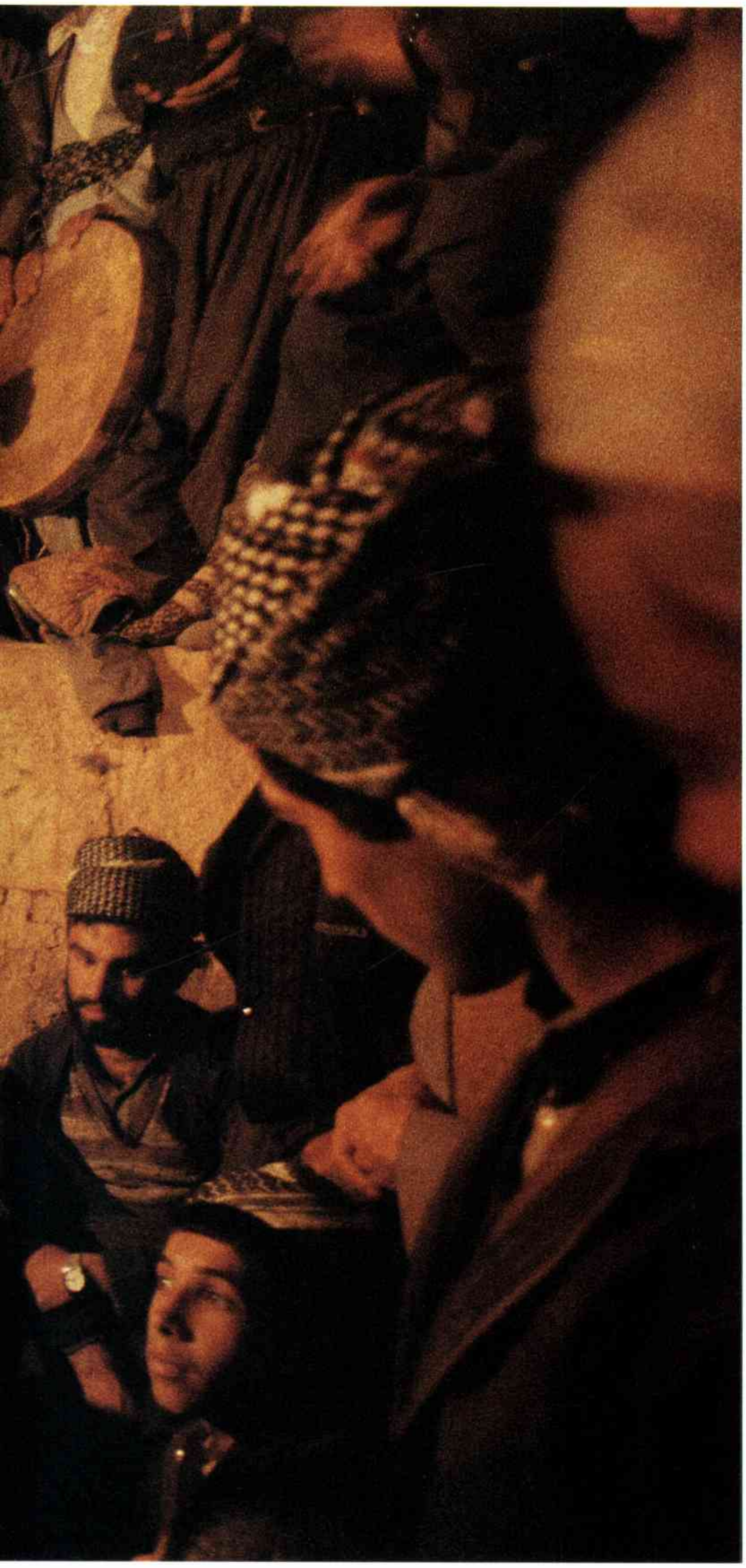


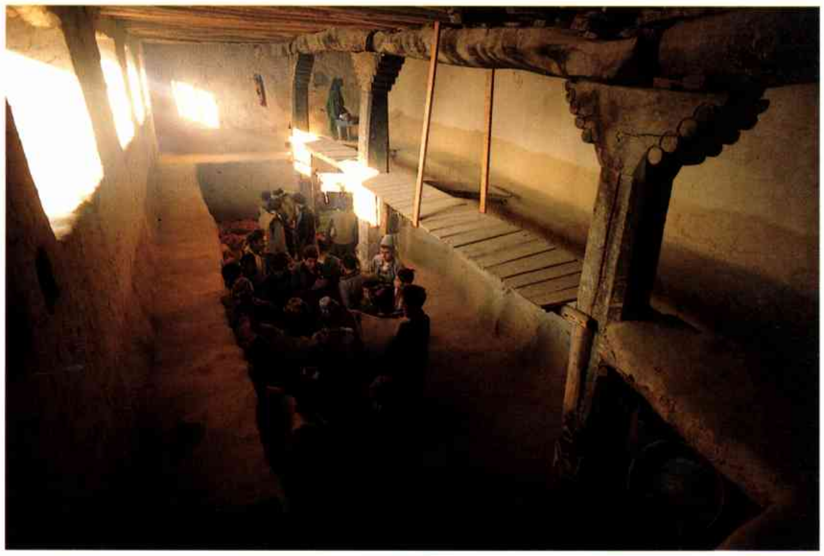
۸۳ - حلقهٔ ذکر. اوج رقص وسماع با صدای دف، حالت خلسهٔ عارفانه‌ای‌است که درآن با جمع یگانه می‌شوند، «تن» هایکی‌و «من» فراموش می‌شود.

83- A circle of men dancing in a mystic ecstasy with the rhythm played on Dafs (kind of musical instrument) in the evening of the sacrifice day. They perform this ritual dance with their hands holding and shoulders touching. Despite the fact that most Kurds are Sunni Moslems, this dance is passed on to them from the ancient times.

۸۴ - درغروب روزجشن مردان دست‌دردست، شانه‌به‌شانهٔ‌یکدگر باصدای ترنم دف‌ها به رقصی آئینی می‌پردازند و درموقع نواختن دف، باگفتن الله‌اکبرهای متوالی به حالت جذبه عارفانه‌ای فرو می‌روند. در تمام مراسم زنان ازنزدیک شدن به‌آن نهی می‌شوند.

84- Dancing climax with the sound of Daf, reaching a mystic ecstasy in which one is united in spirit with the group, bodies become one and the "Ego" is forgotten.









۸۶ - بیماران، حاجتمندان و بر پاکنندگان مراسم در انتظار پختن آش متبرک.

86- Believers, those who are in need and the sick people who wish to be cured, at the Pir's house waiting by the pots of the blessed soup. A mentally disturbed man is waiting in a corner among his relatives in anticipation of his cure.

۸۵ - تدارک آش نذری در خانه‌پیر. روزبعد نیز پس‌از صرف آش و خواندن نمازمغرب در خانه‌پیر جمع می‌شوند. مردم معتقدند که خانه‌پیر همه‌رادرخود جای می‌دهد.

85- The interior of the Pir-e-Shahriyar's house with platforms at both sides occupied in the past by five different tribes who would each sit on a special place. Following many arguments, large windows have replaced the small ones on the wall of the house.



۸۸ - برگزاری مراسم ذکر در خانهٔ پیر شالیار. در بالای سکوی خانهٔ مردی تخت گیوهٔ بازمانده از پیر را برای تبرک دست به دست می‌کند و در پایین سکو، ماموستا (روحانی روستا) با عمامهٔ سفید نشسته است. پس از اجتماع مردم، نواختن دف و خواندن ذکر آغاز می‌شود.

88- Zekr rituals are held at the Pir-e Shahriyar's house, in a hall roughly as large as 5 × 10m located at the extreme of the house. A man holding a Tahkt-e-Guiveh left from the Pir is sitting on a platform at the end of the hall so the people kiss it for blessing. Mamosta (the village clergy) with his white turban, sits by the top platform. After all people gather, they play the Daf and start chanting the Zekr.

۸۷ - هر سال در نیمه اردیبهشت اهالی روستا و دیگر زائران به رسم تبرک و برای شفا قطعه‌ای از تخته‌سنگی را که درکنار قبر پیر شالیار قراردارد، کنده با خود می‌برند. و براین باورند که سنگ دوباره سبز خواهدشد.

87- On the second week of the second month of Spring (21 April - 21 May) pilgrims take a piece from a rock located by the "Pir-e-Shahriyar's grave" for blessing and healing, and believe that no matter how much stone is taken, the rock will grow again. Hawraman-e-Takht village.



۸۹ - یک خانوادهٔکرد که از سرمای شدید زمستان به گرمای زیر کرسی پناه برده‌است.

89- A Kurdish family resting under the Kursi (a toble placed on top of the oven covered with a quilt), to escape the intense cold of the winter.



۹۰ - عیادت بیمار
90. Visiting a Sick man







۹۱ - مردی در حال زیارت مزار پیرخالد. به اعتقاد مردم گور مقدسین، جز گنبد آسمان سقفی را بر نمی‌تابد.

91- A Hawrami man while vowing at a Pir's grave. Cloths placed on the grave are dedicated by those who hope their needs and wishes to be fulfilled.

۹۲ - منظره خانه پیر شالیار باعلمها و پارچه‌های رنگینی که برای رفع حاجت و نذر دراطرافش آویخته‌اند.

92- A view of a part of Hawraman-e-Takht village in mid winter.



۹۳ - در راه مزار پیر. در سومین جمعه بهمن ماه، سومین مرحله از مراسم بر پا می‌شود. دراین روز مردان با گرده‌های نان و ظرفهای ماست بر سرمزار پیران هورامان رفته، نانها را خرد می‌کنند و با ماست بین حاضرین تقسیم می‌کنند. سپس دف‌زنان و ذکرگویان به‌سوی مزار پیر شالیار می‌روند.

93- By the end of ceremony the followers of Pir-e-Shahriar go in groups, playing Daf and chanting Zekr towards the grave of Pir-e-Shahriar located at the end of the mountain above the river.







۹۴ - مراسم خوردکردن نانها وتقسیم آن با ماست درمیان زائران برسرمزار پیر شالیار.

94- The ceremonial bread dividing and distributing with yoghurt among people.

۹۵ - مقداری از ماست متبرک را به روستا می‌آورند تا دخترکان و زنان بی‌نصیب نمانند.
این ماست برکت بخش محصولات لبنی در طول سال خواهدبود.

95- A man has brought some of the ceremonial yoghurt to the village so the girls and women may have a share. Women use this yoghurt as a starter to make more yoghurt, and hope it brings prosperity to the dairy products in the following year.



۹۶ - گروه زائران در حال خوردن نان و ماست برکت‌زا و شفابخش، پس از اجرای مراسم ذکروسماع.

96- Pilgrims and men eating the prosperity and health giving bread and yoghurt, at Pir-e-Shahriar's grave.



۹۷ - مردان برمزار پیر سیاو که درزیر بنه‌ای کهنسال است، بقچه های حاوی گرده نانهای نذری را می‌گشایند، تا با ماست بین زائران تقسیم کنند.

97- Men at the grave of Pir-e-Siav, opening the packs of charity bread. A loaf of bread is given to those who have brought the bread, and the rest is divided among people with yoghurt.



۹۸ - مراسم ذکر هفتگی دراویش قادری روستای بلبان‌آباد.

98- The weeky Zeker session of Qaderieh Dervishes from Bolban-Abad village.



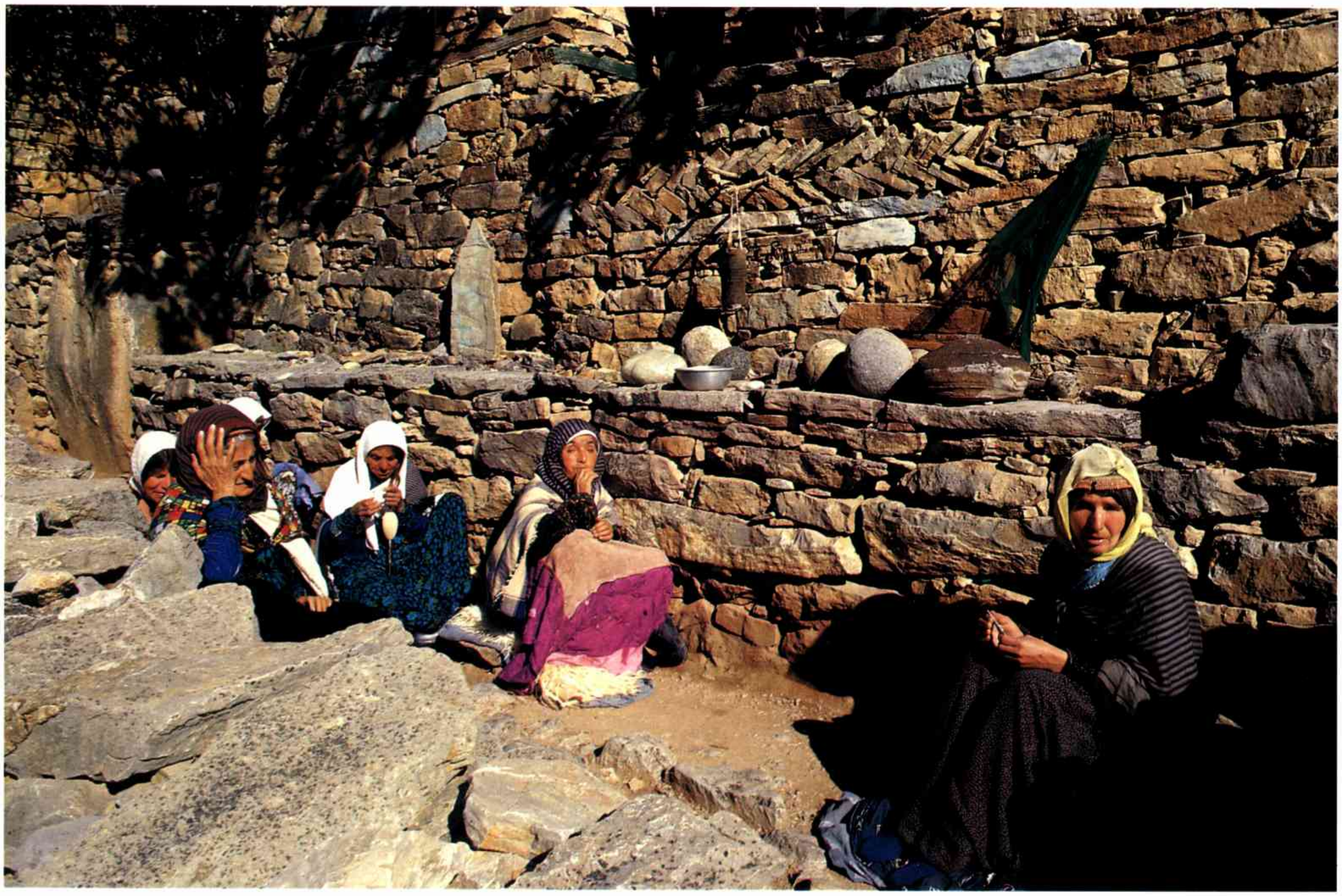
۹۹ – قران مکتوب به خط کوفی که به قران نگل مشهوراست. روستای نگل ، بین سنندج و مریوان.

99- A Koran written in "Kuffi" script, kept in Negel mosque. The key of the mosque where this Koran is kept is given to one of the villagers each night, of which no other person knows. The keeper himself only knows the person to whom the key is next passed. Keeping this Koran is secret, revealing the faithfulness and solidarity of the inhabitants of this village.



۱۰۰ - متولی مسجد روستای نگل در کنار قرآن مشهوری که به خط کوفی نوشته شده است.

100- The custodian of Negel mosque, and the famous "Koran" written in "Kuffi" script. Negel village.



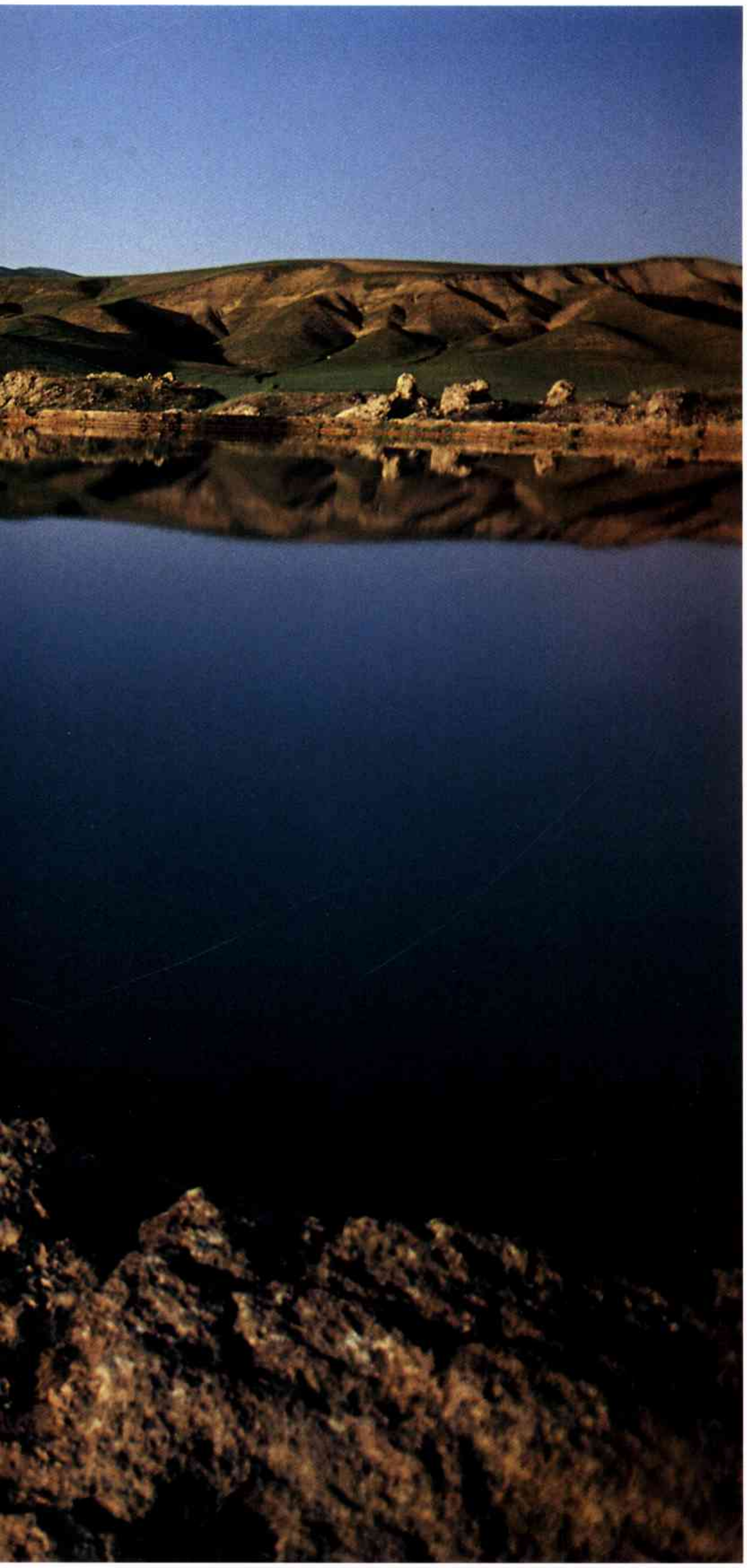
۱۰۱ - زیارتگاه کوسه حجیج (برادر امام‌رضا ع). روستای حجیج.

101- Seven blind women, the custodians of Kouseh-Hajij a sacred place in a village called by the same name in the Hawraman district.



۱۰۲ - مادری کودک بیمار خودرا ازراهی‌دور برای طلب شفا به‌مزار صوفی مصطفی از مقدسین، آورده‌است. نزدیک سقز.

102- Tomb of Sufi-Mostafa a holy place near Saqqez. A woman brings her sick child to this holy place and prays for the health of her child.









۱۰۳ -کتیبه و نقش داریوش برکوه بیستون نزدیک کرمانشاه که پیروزی او را بر دشمنانش نشان می‌دهد. این کتیبه به سه خط و زبان، پارسی باستان، میخی، بابلی و عیلامی نوشته شده است.

103- Darius's inscription on "Bistoun" mountain near Kermanshah, portraying his victory over his enemies. This inscription is in three transcripts and languages of Ancient Persian, cuneiform script, Babylonian and Elamị.

۱۰۴ - نقش برجسته شکارگاه گراز از دوران ساسانی در طاق‌بستان کرمانشاه.

104- A boar's hunting ground from Sassanid era in "Taq-e-Bostan", Kermanshah.



۱۰۶ - دریاچه و آثار بازمانده از تخت‌سلیمان. معبد مقدس تخت‌سلیمان «نقطه تلاقی زمین و آسمان» یا به قولی زادگاه زرتشت، محل آتشکده آذرگشنسب دومین آتشکده مهم دوره ساسانیان، آتش ارتشتاران بوده‌است. این محل را شیز یا گنزکا پایتخت ماد و محل تخت طاقدیس نیز دانسته‌اند.

106- Lake and remnants of "Takht-e-Soleiman". The holy temple of "Takht-e-Soleiman" is the meeting point of the earth and heavens, or as some believe, the birth place of Zoroaster, and the location where the second most important fire temple of Sassanid era, Azar Goshnasb temple was erected. This place is also known as "Sheez" or "Genzca", the capital of Medes, and the location of "Takht-e-Taqdis".

۱۰۵ - مدخل غار کرفتو یکی از غارهای مهم کردستان که آثار زندگی ماقبل تاریخ درآن یافت شده‌است وافسانه‌های بسیاری در بارهٔآن درمیان مردم منطقه رواج دارد.

105- The entrance to the Karaftau rock cave. There are about 25 rooms inside the cave some of which are natural and some made by men. Experts believe that group of prehistoric farmers were attracted from the surrounding hilly terrain into the valley by its patches of well-watered, fertile soil.



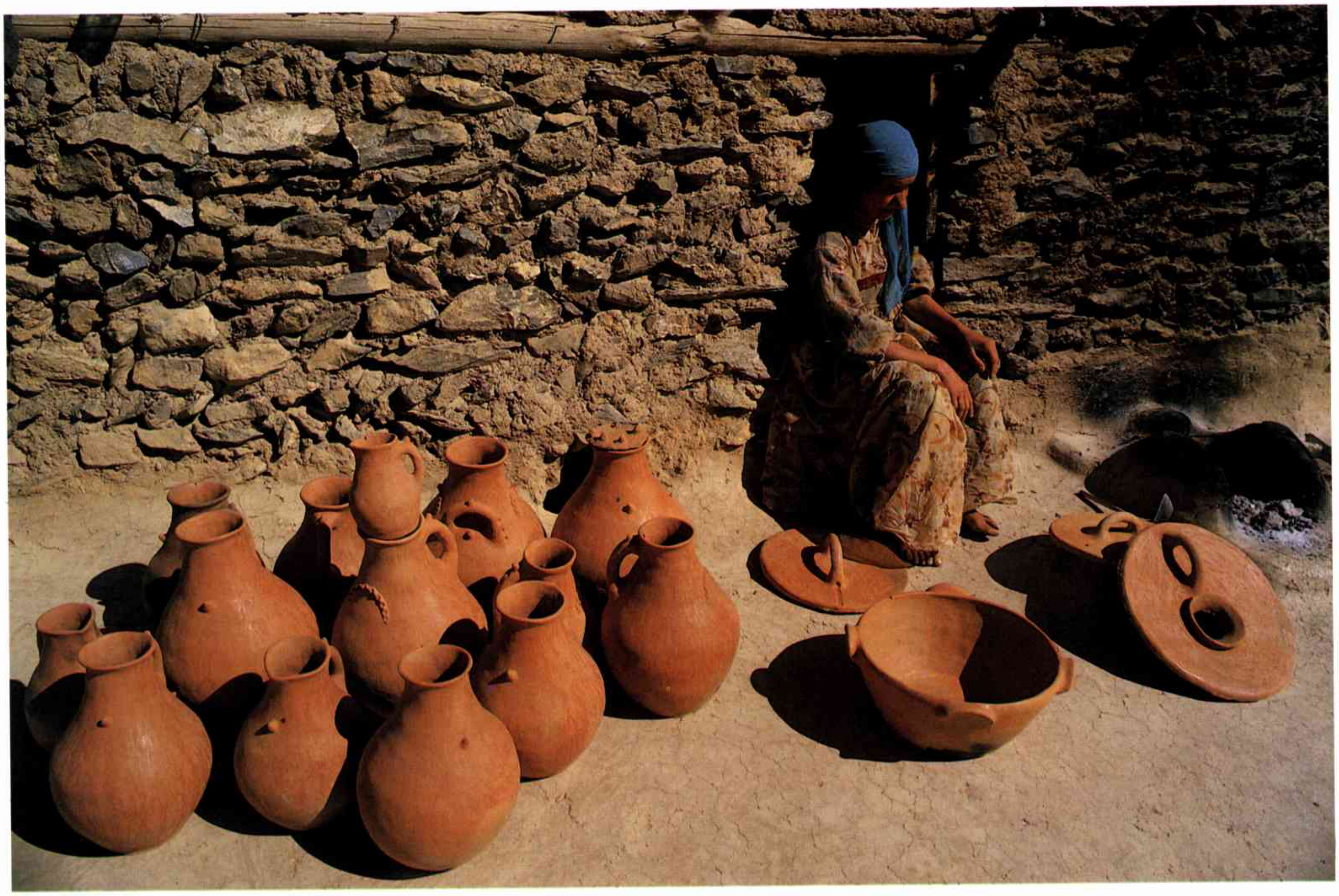
۱۰۷ - زنی کرد از آب متبرک چشمه غسلان برای تبرک و شفا آب برمی‌دارد. بابایادگار نزدیک کرند.

107- A Kurdish woman taking water from Qaslan spring near Baba-Yadegar shrine, near Sar-e-Pol-e-Zahab.



۱۰۸ ـ مردان اهل حق در حال برگزاری مراسم آئینی بسیار کهن (جداکردن گوشت خروس از استخوان و تهیهٔ نوعی طعام متبرک و دعا خوانده). بابا یادگار.

108- Men of God (Ahl-e-Haqq) holding an ancient ritual (separating rooster's meat from the bone and preparing some sacred food). Baba yadegar.



۱۰۹ - سفالگری بدون چرخ که در ماقبل تاریخ بشر بدست زنان انجام می‌شد، در کردستان همچنان کاری زنانه‌است. سفالها که از گل رس قرمز درست می‌شوند، هر کدام در زندگی روزمره کاربرد خاصی دارند. از انبان گندم تا نماد جادوئی برکت بخشی و زایش. روستای هشمیز. منطقه ژاورود.

109- A woman potter from Hashamiz village in east Zhavroud.Pottery work which has been a female task since the prehistoric times, still done by women in Kurdistan. These beautiful potteries made of clay (without the use of potter's wheel) in a primitive manner each are used for a particular task in daily life.



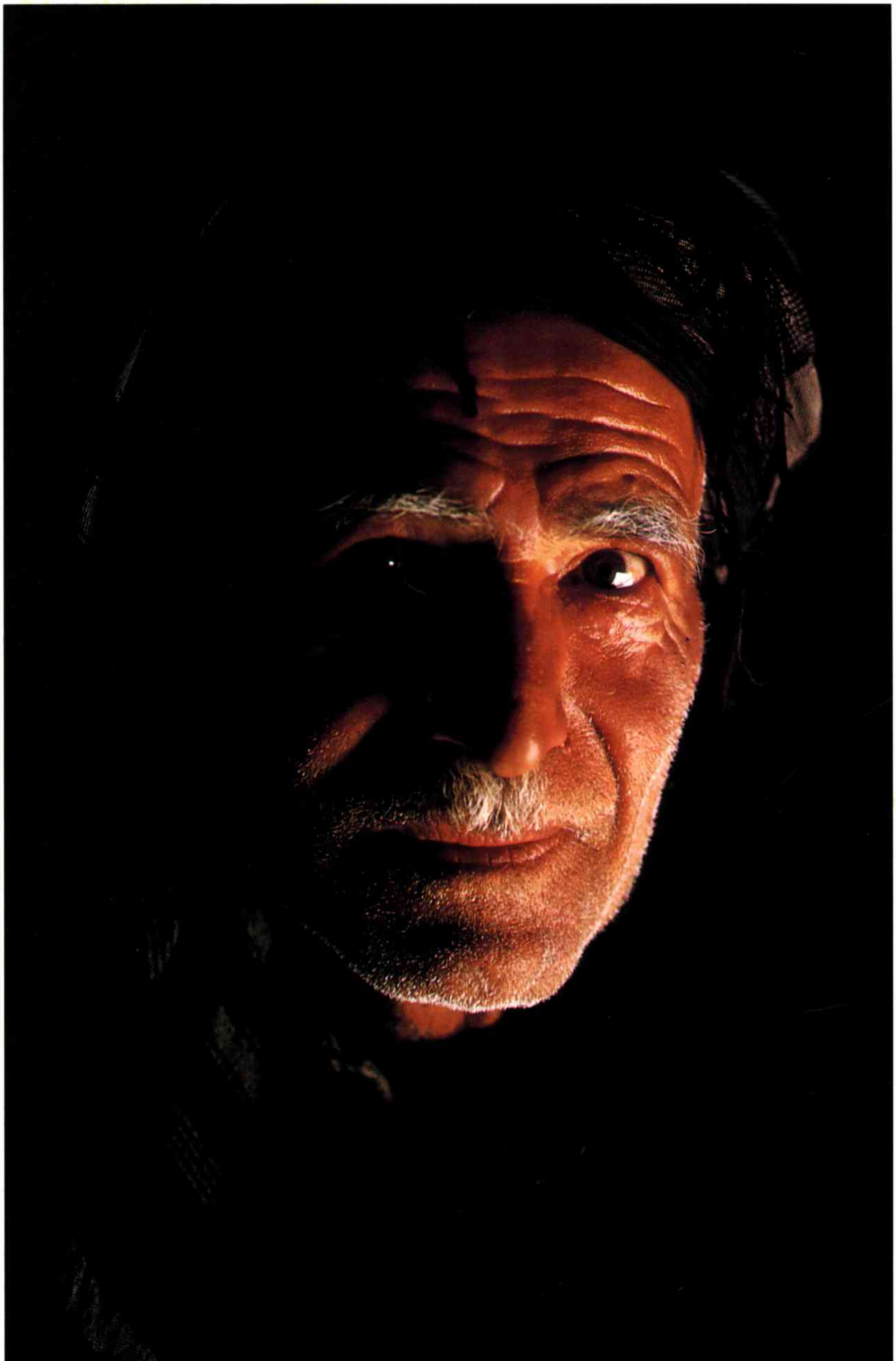
۱۱۰ - آفتاب‌نشینان. مردان سالخورده روستا با لباس «چوخه‌ورانک». برای تهیه این لباس از پارچه پشمی که در روستا بافته می‌شود، استفاده می‌کنند. روستای حجیج.

110- Three old men in their traditional dress Rank-o-Chwkhah, Hajij village.

۱۱۲ - نگران.
112- How far shall we go?

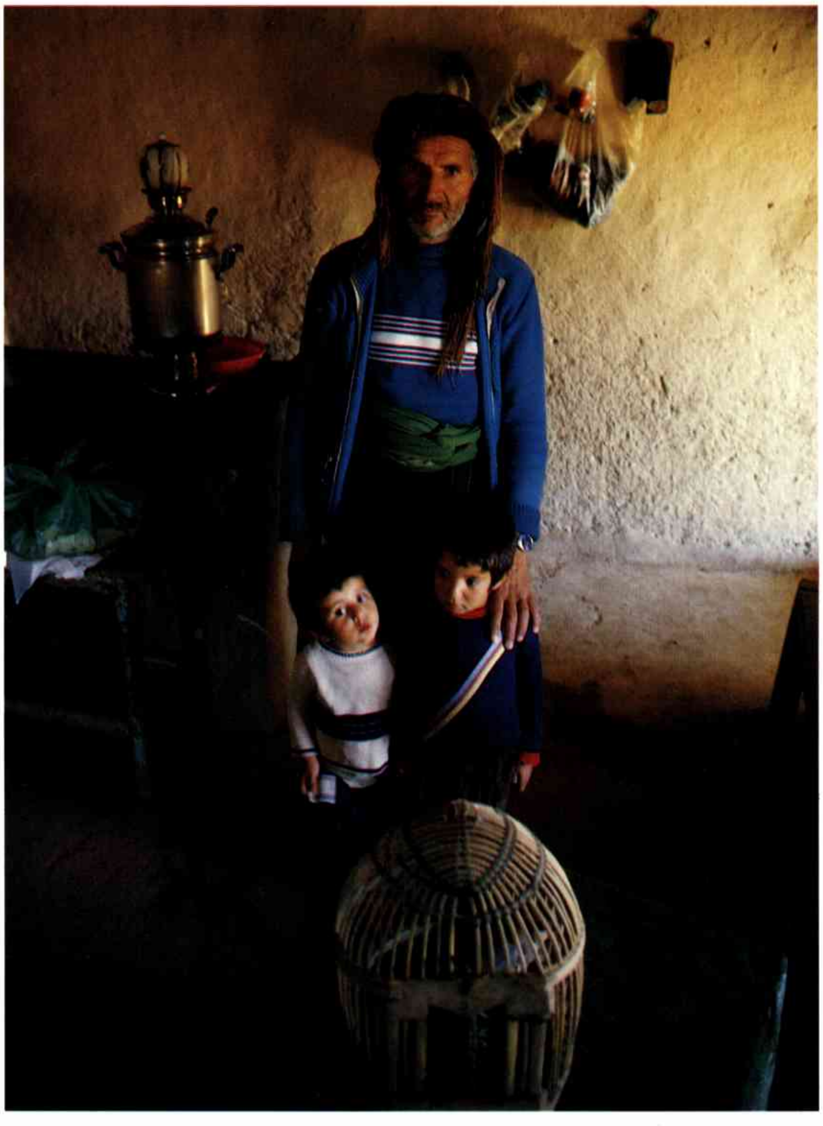


۱۱۱ - جمع مردانه، آرام، دوستانه و غیرقابل پیش‌بینی. اُزباش‌کندی بین تکاب و سقز.
111- Men's get together, friendly and unpredictable. Ozbash-Kandi village, between Tekab and Saqqez.







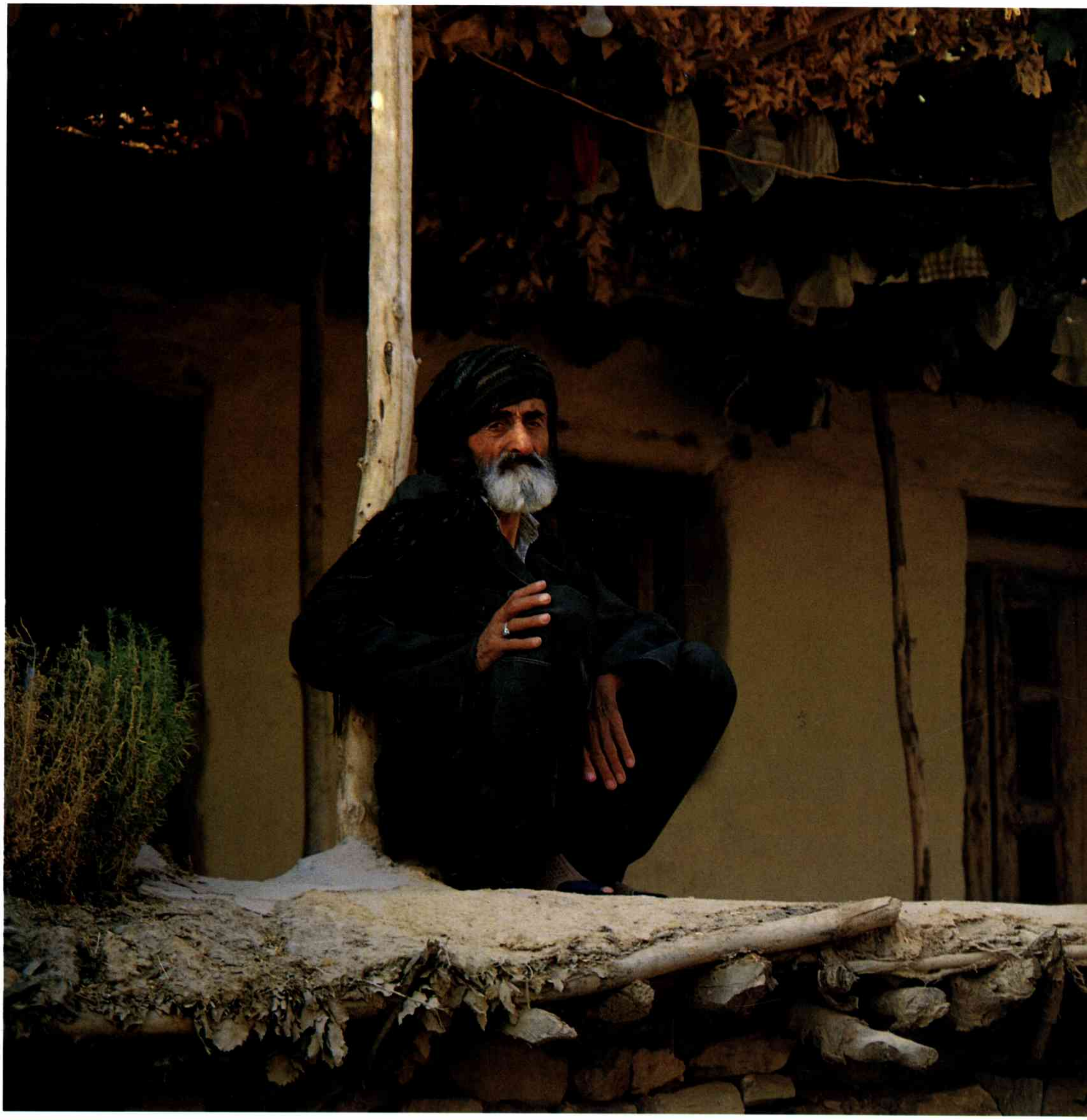


۱۱۳ - سیمای چوپانی از «اسبی‌رز» نزدیک أشنویه.

113- A cattle raiser from Espiraz near Oshnavieh.

۱۱۴ - سید قهوه‌چی بانوه‌ها و قفس کبک دست‌آموز. نزدیک سقز.

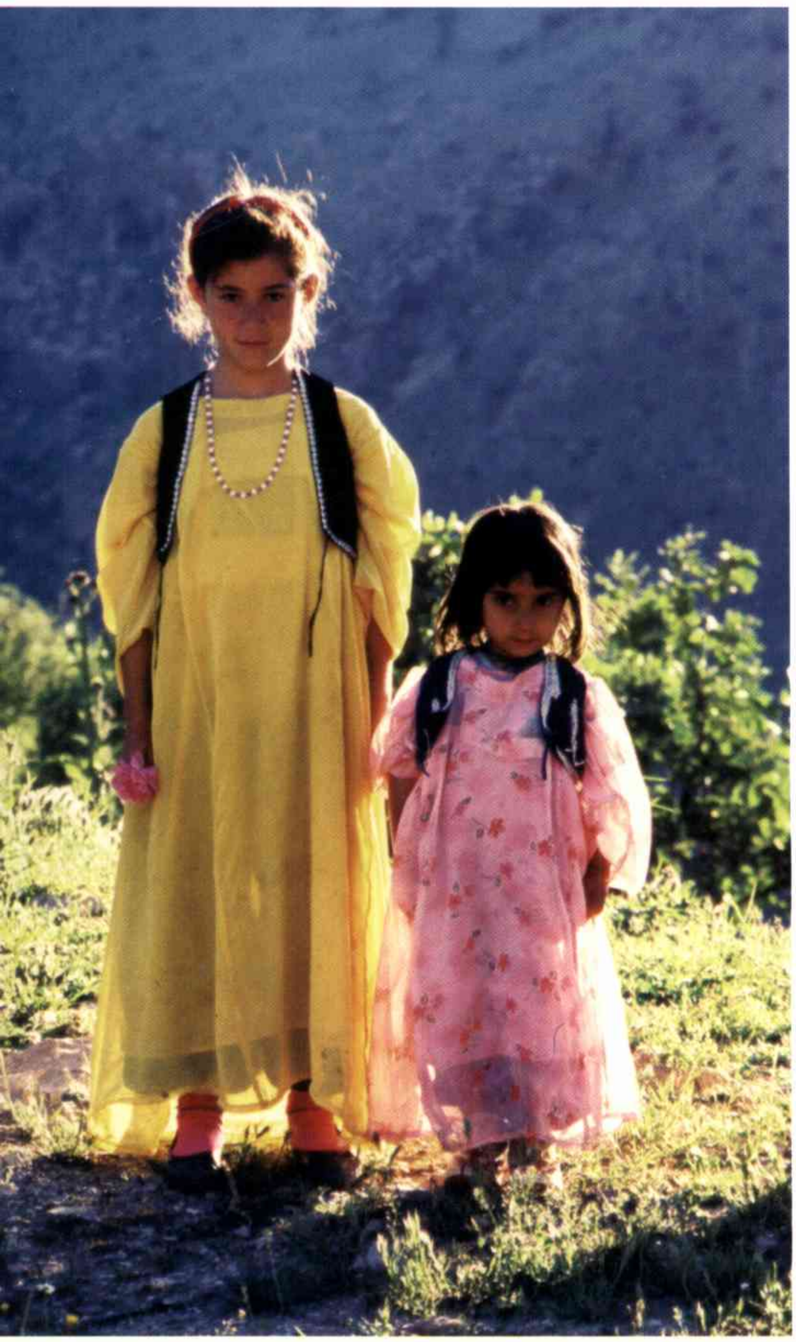
114- The owner of the tea house with his grandchildren. Sufi Mostafa pilgrimage near Saqqez, where the pilgrims go for healing.



۱۱۵ - ایوان خانه با سقفی‌از شاخه‌های مو. خوشه‌های انگور برای حفاظت از گزند حشرات و پرندگان درون کیسه‌های کوچک پارچه‌ای نگهداری می‌شوند. نزدیک مریوان.

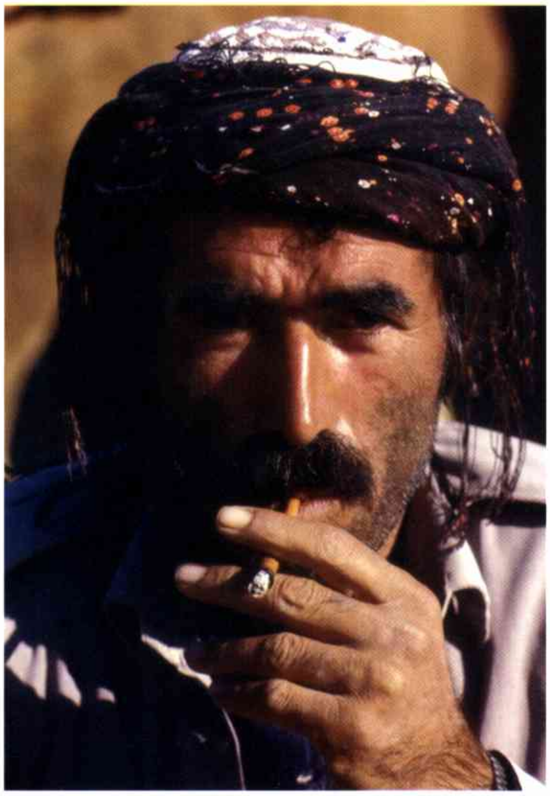
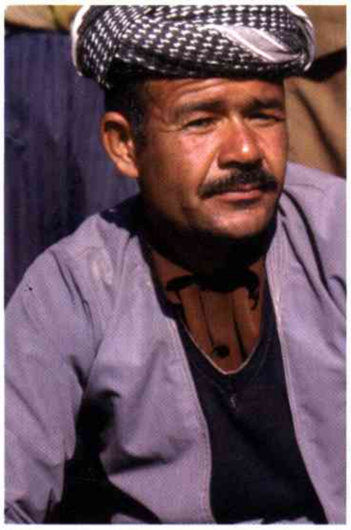
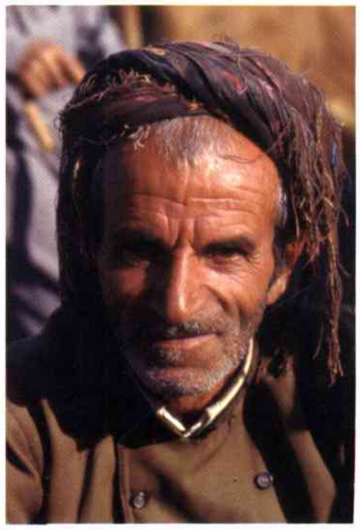
115- A Kurdish man sitting in a porch with a canopy of vines. Grape clusters are kept in little cloth bags to protect them from birds and insects, near Marivan.



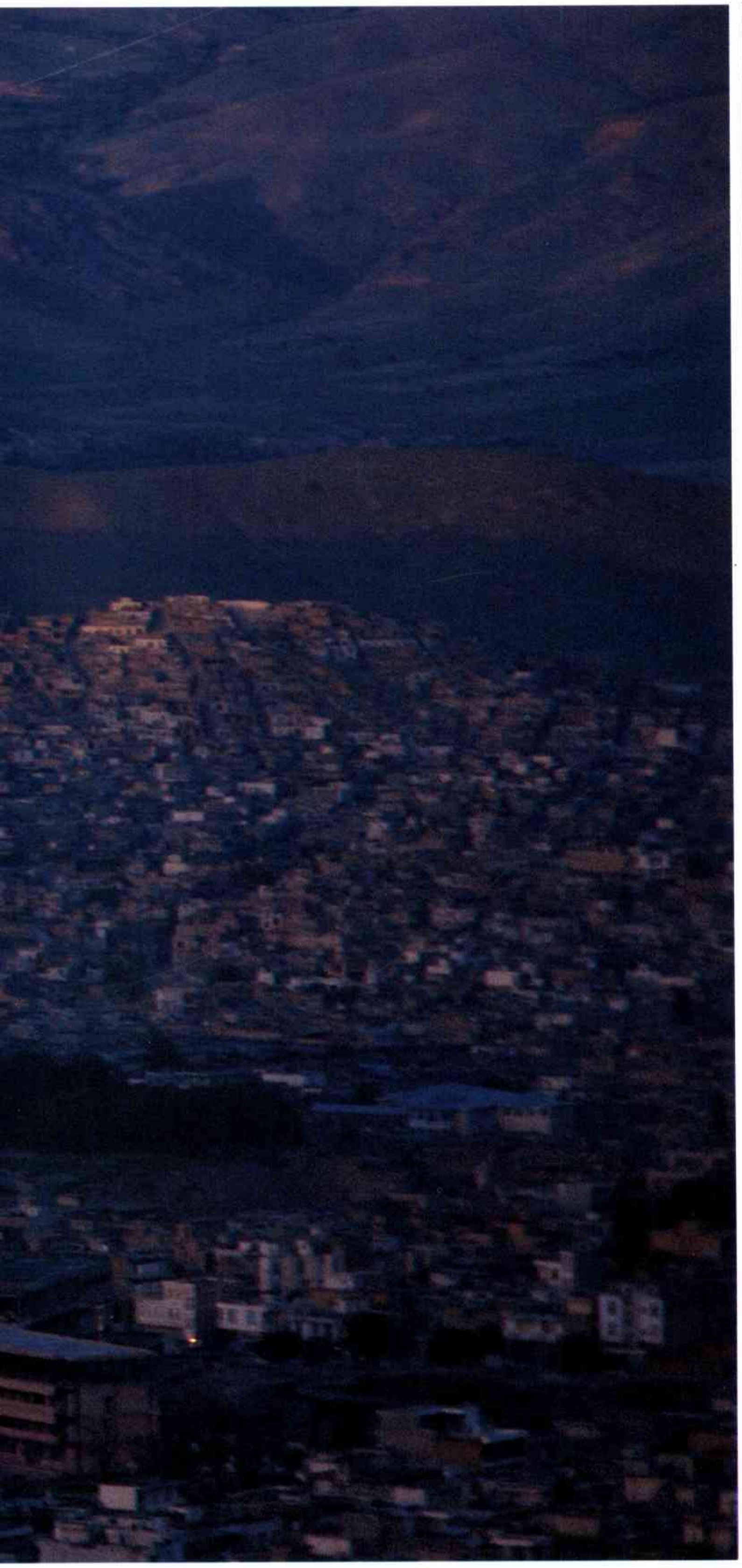

۱۱۶ - ۱۲۷ - زنان و مردان کرد با سربندهای متفاوت از مناطق مختلف کردستان.



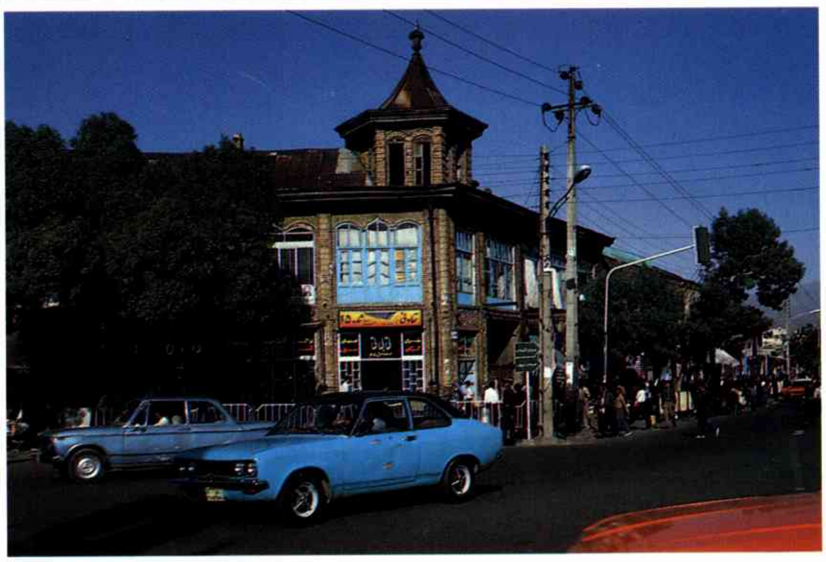



116-127- Kurdish women and men with different head bands from various Kurdish districts.









۱۲۸ - مسجد دارالاحسان سنندج.

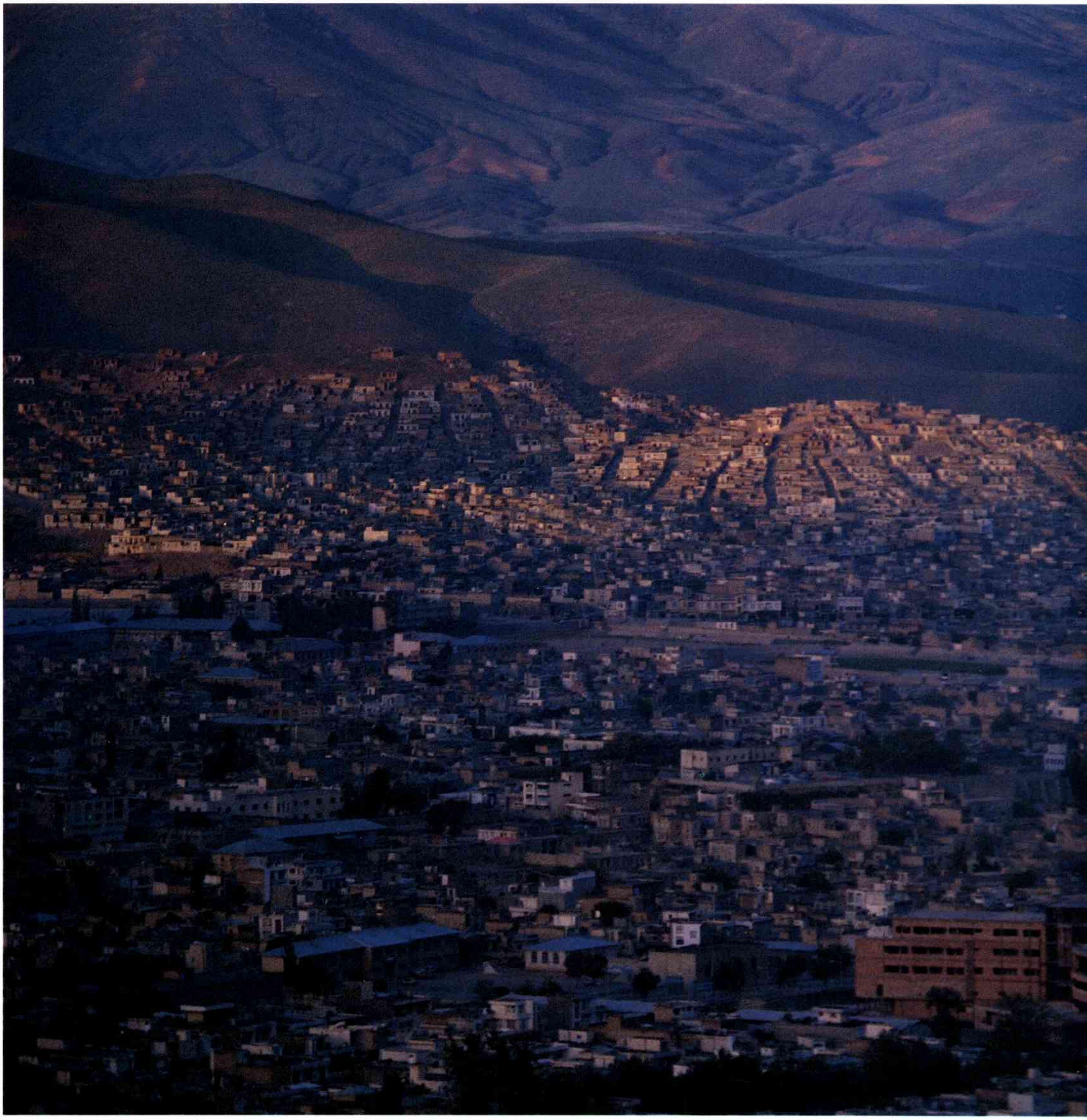
128- "Darol-Ehsan" mosque in Sanandaj.

۱۲۹ - عمارت خسروآباد. سنندج.

129- Khosrow-Abad monument in Sanandaj.

۱۳۰ - میدان شهر سنندج مرکز استان کردستان.

130- The city circus in Sanandaj, the center of Kurdistan province.

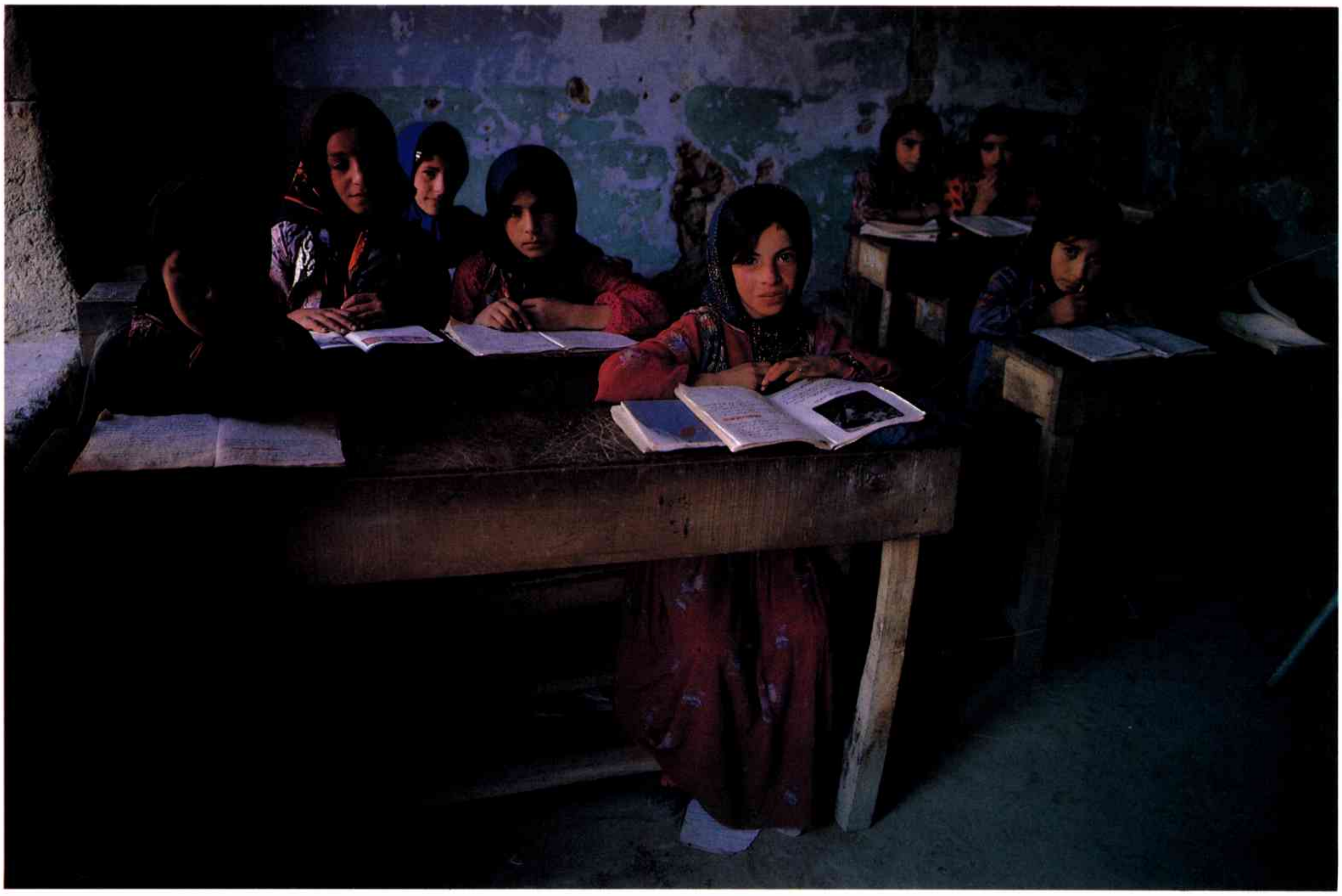


۱۳۱ - منظرهٔ شهر سنندج از فراز کوه آبیدر.

131- The autumn sunset in Sanandaj (Senneh); A view over the mountain of Abidar.



۱۳۲ - آوارۀ کرد. فروردین ۱۳۷۰.
132- A Kurdish refugee, March 91.



۱۳۳ - کلاس درس.
133- Classroom.



Mahmoud, proclaiming himself King of Kurdistan, revolted against the British in Suleimani. A period of unbroken struggle against the British was carried on under Sheikh Mahmoud from 1919 to 1930. This revolt was accompanied by bloody repressions and finally the deportation of the Sheikh.

Immediately afterwards, Iraqi Kurds rose again, this time under the leadership of the Barzanis. This Kurdish struggle continued from 1931 to 1945 until, finally, Mostafa Barzani was forced to retreat to Iranian Kurdistan where he joined the newly proclaimed Kurdish Republic in Mahabad. After the collapse of the Kurdish Republic, Barzani and his followers took refuge in the Soviet Union for 11 years (1947-58).

The 1958 Revolution in Baghdad defined Iraq as a country made up of "two peoples" the Arabs and the Kurds. Barzani returned from the USSR, but relations with the new government deteriorated very quickly and in 1961 the Kurds launched a war of liberation to secure autonomy within the framework of the Republic. Between 1961 and 1968 the Kurdish struggle continued until the Ba'ath Party came to power in 1968. In 1970, the new regime signed an agreement with Kurdish leaders promising autonomy for Kurdistan. The proposals did not include the oil-rich Kirkuk area in an autonomous Kurdistan, and the agreement was never implemented. Armed conflict broke out once more when, in March 1974, Baghdad Government decided to implement unilaterally a restricted form of autonomy.

The war, in which the Kurdish movement enjoyed the tactical support of Iran and the U.S.A, came to an end with the Algiers Agreement of March 1975 between Iran and Iraq.

A "new phase" of guerrilla operations were launched in Iraqi Kurdistan in 1979 under new leadership, in contrast to the traditional leadership of the Barzanis, and continued during the Iran-Iraq war. In 1984 new negotiations between the Iraqi government and the Kurds for Kurdish autonomy were broken off as a result of the Turkish Prime Minister's visit to Baghdad. During the 1980 to 1988 Iran-Iraq war, Kurdish areas were the major battlefield in both Iran and Iraq. A United Nations investigation in 1986 confirmed chemical weapons use in Kurdistan.

The most dramatic attack was in March 1988, when nerve gas, cyanide and mustard gas were used against the Kurdish town of Halabjah, were about 8,000 were reported dead and many more injured after an Iraqi air attack.

After the ceasefire in August 1988, the Iraqi army launched a chemical war against the Kurds, which caused the death of thousands of Kurdish civilians and about 100,000 were forced to flee to Turkey and Iran.

NOTES

1. According to a narrative, this event took place on 21th of March 612 B.C., that is the year of the fall of "Ninava", with the aid of the Medes, the descent of the Kurds.
2. Ararat, an extinct volcanic massif dominating the Armenian plateau consists of two peaks, the higher summit, Great Ararat, reaching 16,945 ft and the lower summit, Little Ararat 12,877 ft above the sea level.
3. According to the population census released in (Oct. 1986), Iranian Kurds who are mainly considered to be living in Kurdistan province, are reported to be around 1,073,298. It is important to note that this province only constitutes a part of the Kurdish settlements in Iran. Should we take the provinces of Kermanshah, Illam and most regions of W. Azarbaijan into consideration, a population figure of five million may be closer to the facts.
4. In other narratives, the name "Azhidehak", that is the dragon, is used instead of "Zahak".
5. In the past, shepherds were paid a part of the herd (one head for every 25 head, or in the form of goods). Today, they are paid in cash.
6. this structure is still prevalent among the migrant Turkish tribes of Azarbaijan in spite of the grazing permit and the right granted to each family, "Obah-Bashi" is in charge of organizing the move and hiring the shepherd.
7. Pourzahed, M. Mohammad "Barresi-ye-oza-e-Ejtemai-Eqtesadi-Keshavarzi", *Socioeconomical and agricultural study*, Tehran, 1986.
8. M. Azkia, A. Nik-kholq, M. Iravan, "Khoshneshin-e-Kurdistan", *Peasants of Kurdistan*, Tehran, 1974.
9. Vasili Nikitin, *Kurd and Kurdistan*.
10. *Nikitin, quoted from Minorsky*, 1914, and Mirakhorian 1885, and an article on "Guran" by Minorsky in *B.S.C.A.S.*
11. Azkia, Nik-Kholq, Iravani, Asgari, *Khoshneshinan-e Kurdistan*.
12. *Ibid*.
13. "Shanidar" cave near "Ravandouz" in Kurdistan of Iraq and "Karaftoo" cave in Iranian Kurdistan can be mentioned as examples. these ancient fortresses still amaze the passenger who steps within, and sees the remnants of life there.
14. T. Firouzan, 1983.
15. Kidnapping the girl is still customary despite the existing dangers
16. In some regions of Kurdistan, children are still engaged for one another since birth, and the boy's family financially supports the girl until she reaches the age of marriage, and they send the girl presents at feasts.
17. "Qorban" feast is celebrated by the end of the "Haj" ceremonies (that is the pilgrimage to "Kaaba", the house of the Lord, in "Mecca", Saudi-Arabia). On this occasion, the "Hajis" sacrifice a beast in commemoration of "Abraham" and his sacrificing of a sheep instead of his son "Ismail" as written in the Old Testament and the Koran.
18. "Fetr" feast is held by the end of the month of "Ramazan", the Moslem month of fasting.
19. "Haft-Sean" refers to the seven articles placed on the tablecloth that begins with "S" sound in Persian language.
20. Sazeman-e-barnameh-va-Boudgeh "A report on the socio-economic development in Kurdistan province in Iran, the status-quo" April 1982
21. Sazeman-e-barnameh-va-Boudgeh "A report on the socio-economic development in Kurdistan province in Iran, the status-quo" April 1982.
22. Sazeman-e-barnameh-va-Boudgeh "Statistics related to Kurdistan in Iran, the status quo", April 1986.
23. *V. Nikitin*, 1956.
24. *Herodotus, the 1st book*, paragraphs 131 & 132.
25. T. D. Ankesaria, *The Bundahish* , Chapter 2, paragraph 1, Bombay, 1908
26. *Ibid*.
27. *Ibid*.
28. In his religion, Zoroaster only accepted "Ahura-Mazda" as his own God, from between the two ancient Vedaic Gods (the religion of Indo-Iranian people), and rejected the rest. Since then, "Davahs", the ancient vedaic Gods, were changed from real god to abandoned ones and the symbols of wickedness.
29. Sheikh-Mohammad-Mardoukh-e-Kordestani, *Tarikh-e-Mardoukh, Tarikh-e-Kord-va-Kordestan* , Vol. 2., Qarifi Bookshop, Sanandaj, 1952.
30. *V. Nikitin* 1956.
31. Bahar, Mehrdad. *Pazhuheshi-Dar-Asatyr-e-Iran* , 1st Vol., Tous publications, Teheran, 1983.
32. *Ibid.*
33. *Ibid.*
34. M.J. Vermaseren.
35. According to Arthur Christensen, Mithraists and those sects which had greatly changed the principles of Zoroastrianism, believed in "Zurvanism". Some of these sects worshipped the Satan (Angra-Mainyava).

    A. Christensen, *Iran under the Sassanids*, translated by Rashid e-Yasami, Tehran, 1972.
36. Rashid-e-Yasami, *Kord-va-Peivastegi-ye-Nezhadi-va-Tarikhi-ye-Ou* , Ebn-e-Sina publications, Tehran.
37. "Naqshbandi" sect was founded by "Mohammad -Bahae-Din-e-Bokharai" (1317-1389 A.D.). Today in Kurdistan, they have the largest followers besides the "Qaderis", "Ali-Allahis", and "Ahl-e-Haq".
38. The Kurdish language (Kurmanji) is spoken in two major dialects and two minor dialects. One of the two main dialects is Northern Kurmanji which is generally spoken in the North and West and the North-East of Kurdistan The other main dialect is Middle Kurmanji (the so-called "Sorani") which is spoken in Middle Kurdistan. Its subdialects are Sulaimani, Sinayi, Ardalani, Kerkuki, Garmiyani, Hawleri, Mokri, Sharbajeri and Pijdari.

    The two minor dialects of the Kurdish language, one of them is Southern Kurmanji, which is spoken in Southern Kurdistan. Its subdialects are: Feyli, Kirmashani, Laki, Kalhuri, Khanaqini, and some other subdialects which are known as Luri. The second minor dialect of the Kurdish language is the GoraniZazayi. Gorani is spoken in Hawraman and in Zangana district. It is known as "Macho-Kurdish" . Gorani is the holy language of the Kakayi (Ahl-i Haqq) religious community in Kurdistan. Dr. Jemal Nebez "Die Schriftsprache der Kurden, 1975" and A.R.M. Amin Zabihy *A Historical Preface of Kurdish Language*, 1977").
39. Poet: Sherko Bekas (The flood, and The roots)

it among the visitors. The ceremonies follow by chantings, singings, the playing of the "Daf" (Tambourine) accompanied by dances and going into ecstasy. One week later, they continue with the rest of the ceremony by visiting the graves of the Saints (Pirs) and eating bread and yoghurt, the two symbols of prosperity.

KURD IS BORN A POET

The Kurdish spirit is revealed in their rich literature, folk songs, and music which have still preserved their genuineness despite the high illiteracy among the Kurds. Iranian and Arab literatures have had a great impact on the Kurdish literature. However, in the Kurdish folk songs known as "Lawij" or "Beit", a Kurd's unruly soul, which never submits to laws and regulations, reveals itself in the heroic war epics he composes, and in his love songs and complaints of separations and partings. His literature is the same as his folk songs and oral poems sung in his land for centuries, so entwined with his rich soul full of delicate feelings and bravery that charm the audience.

An important chapter in the history of Kurdish literature is connected with the name of Prince Sharaf Khan Bitlisi, author of an exceptional book, SHARAFNAMAH. It is a documentary description of the time between 1290-1597 and gives a full classification of the Kurdish history and Kurdish language.[38]

The most bright talent of Kurdish poetry is Ahmad-i Khani (1650/51-1706) from Hakkari (North of Kurdistan). Khani being a great patriot dedicated his life to the Kurdish people as a teacher and poet. Khani's immortal poem "Mom-o-Zin" is based on an old folk tale. The folk language used by the poet is far from the formalities characterizing the literary works of his time. It is a very ancient subject, a love story which can happen any time, Mam-oZin, the story of two tragically separated lovers, comparable to "Romeo Juliet".

This poem he dedicated to his people:

"So that it can not be said that the Kurds
are illiterate in their nature.
I have done all this for the Kurds so that they may know
about Love
and are not deprived, either of reality or of their dreams."

The epic poems, now considered as the literary heritage of the Kurds, are composed by "Lawijes", and the rhythm of these songs is determined by the fast or slow beats of their singing. Such simple, clear compositions turn the epic poems into lively events. Some attribute the excellence of these compositions to his individual, heroic nature.

Kurdish poetry reveals the free soul that describes everything in poems, and above all praises love, freedom and nation;

He praises freedom as it follows;

The fisherman was once told by the flood.
There are many reasons for my rage
The most important one being that
I'm for the freedom of small fishes,
And against the fisher's net

And carves the names of all fee birds of the world in it's
roots. Hidden from the eyes of stars, the clouds, the wind
and the sun.

Where the hea yens play deaf
And the mountain's and waters turn their back to them

Criminals are seen by a tree
That carves their names on its roots.[39]

A Kurd always sings-in chains, while free, in happiness and sorrow, at the time of fighting and feasts and prayers, he sings and dances and the echo of his voice transcends his soil to spread over the neighbouring lands in a charming melody. And when he dances, it embraces all feelingsshoulder to shoulder with a camarade in a mystic dance loosing himself in the enchantment of the sound of the tambourine and communal voices.

He worships the happiness and love in a group dancing next to a pretty girl.

CHRONOLOGY OF THE CONTEMPORARY KURDISH HISTORY

World War I: The Kurdish revolts of the 19th century had no political organization or clearly defined program. Following the Young Turks revolution in 1908, Kurdish cultural clubs were established by Kurdish intellectuals. These clubs signaled the start of an organized political struggle in Kurdistan and clearly constituted a first attempt at the setting up modern poetical organizations. As soon as the First World War ended Kurdish nationalists based their appeal for Kurdish statehood on President Wilson's Fourteen Points of January 1918 (The Self-Determination of Nations), which provided for an "unmolested opportunity for the autonomous development of minorities within the Ottoman Empire".

The Post-War Years: The period from 1918 to 1921 presented the Kurdish people with their best ever opportunity to establish their own national state. At this time there was a total political vacuum. Kurdistan's salvation rested entirely in the hands of Britain and France, especially the former. The task of building a national state was beyond the capabilities of the Kurds themselves; they lacked the necessary organization and international support.

The Treaty of Sévres: In 1918 the aspirations of the non-Turkish peoples of the Ottoman Empire were encouraged by Turkey's military defeat, and by point 12 of President Wilson's 14 point "Program of World Peace" which stipulated that they would be "assured of an absolute, unmolested opportunity of autonomous development". The peace treaty signed at Sevres (August 1920) by the Ottoman government included provision for the recognition or creation not only of the Arab States of Hijaz, Syria and Iraq, but also, in what is now Eastern Turkey, of an Armenia and a Kurdistan. The Kurds of Mosul Vilayet (Iraqi Kurdistan), then under British occupation, were to be free to adhere to this new state. Later under the leadership of Mostafa Kemal the Turkish nationalists rejected the treaty signed by the "so called" puppet Government. The Turks forced the Allies to draw up a new peace treaty, the 1923 Treaty of Lausanne, which made no mention of the Kurds.

Kurds in Iran: The struggle of the Iranian Kurds for autonomy dates back to the 19th century. The Kurdish principality of Ardalan, had managed to retain its autonomy until it was forcibly annexed in 1865. One of the greatest of the Kurdish revolts in the 19th century broke out in 1880, under the leadership of Sheikh Obeidullah. The revolt was crushed by the combined forces of the Ottoman and Persian armies. In October 1921 a Kurdish chief, Ismail Simko of the Shikak tribe, rejected government authority. On 21st June 1930 he was invited to attend negotiations with the Iranian military, received with official respect and assassinated.

During World War II the Russians occupies northern Iran and the British occupied the south. The Kurds established the Republic of Mahabad under the presidency of Qazi Mohammed in January 1946. At the time of its establishment it sought complete autonomy within Iran's frontiers. Mostafa Barzani joined the Kurdish Republic with his army of Barzani tribesmen (from Iraqi Kurdistan). However, with the withdrawal of the Allied Forces from Iran, the Iranian army crushed the Republic. Kurdish leaders were hanged, the Kurdish language and publications in Kurdish were prohibited.

The downfall of the Shah in Feb. 1979 and the disintegration of the state apparatus provided an unrivalled opportunity for Kurds to demand autonomy. Initial negotiations with the new revolutionary regime over the granting of a measure of internal autonomy to the Kurds soon broke down because of Tehran's insistence that the Kurds should subjugate their demands to the requirements of Islamic law. Thus, the conflict between the Islamic Republic and the Kurds have persisted ever since. Dr. A.R.Ghassemlou, one of the major Kurdish leaders was assassinated in Austria in 1989.

Kurds in Iraq: Iraq was detached from the Ottoman Empire at the end of the First World War. Britain, the mandate power, eventually annexed the oil-rich Kurdish Vilayet of Mosul, with the recommendation that the Kurds should be granted a degree of autonomy and various cultural rights. The Kingdom of Iraq became nominally independent in 1931 but remained under British influence until the 1985 Revolution. In 1919 Sheikh

THE RUSH OF MODERNISM

In the early 19th century, capitalistic socioeconomic relations created many changes in the Kurdish society. Social, economic and political relationships in the sedentary rural or urban communities went through great changes in relation to the expansion of commercial and industrial investments in the world. Newly established economic forces could not tolerate feudal and tribal relations and opposed them. It was expected that many limitations and tribal, feudalistic obstacles in the way of modernism and economic expansion would be destroyed, and that minimal political freedoms would be recognized in the light of the new capitalistic relations. However, of all new changes occuring in countries where the Kurds lived, only the modern methods of suppression were bestowed on them.

The Kurdish regions are deprived of well-distributed running water, garbage collection, sewage, and a sanitary waste disposal. Only a few of the villages in the province are provided with running water, public baths, and other sanitary facilities.[20]

In general, it can be said that very little has yet been done to increase the standard of living for the people of Kurdistan which is counted among the deprived regions of Iran and is located very far from the other relatively developed provinces of the country.[21]

Shortages of goods and the distrustful atmosphere of the people towards central government, together with real shortcomings and ecological restrictions (climate, long cold season and frost, mountainous landscape, land and water limitations) which have hindered economic development and have kept this province in a backward socioeconomic position. This position has worsened daily in comparison to the other relatively developed provinces.[22]

THE DEVIL AND THE LORD

The center of Kurdish residence, that is the east side of Tigris and the regions around the "Van" and "Wirme" (Urumieh) lakes and also the north and east of Iraq, had been a part of the Persian Sassanid Empire (224-642 A.D) before the advent of Islam. Zoroastrianism had been the official religion of the country and the above mentioned regions, at that time. However, before this period, that is under the Persians, Christian missionaries had fought against a group of dualists who worshiped the tree and prayed to the sun and gave sacrifice for the Devil.[23]

Herodotus says of the Iranian religion; "As I know, these are customs of the Iranians. as do the Greeks who climb the highest peaks to worship "Zeus". All heavens are called "Zeus" by the Iranians (refers to "Ahura", the God of Gods). They pray to the sun, the moon, the earth, the fire, the water and the winds. Iranians have praised these gods (Baqs) since the Old Times".[24]

In a similar manner, Strabo says, Iranians do not set up statues and houses of worship, but hold sacrifice at ceremonies in a high place, and believe the heavens to be "Zeus". They also praise the sun which they call "Mehr" and the moon and Aphrodite (Anahid), and the fire and the earth, and the winds and water.

Zororastrians believe that before the rush of the Devil to the Mazdamade universe, the sun and the moon and stars were suspended still between the earth and the sky.[25] Peace and tranquillity ruled everywhere, and it was always midday-time was at a standstill. "Kioumars" (the first man) and the cow (the first beast) were the only living creature on earth that kept each other's company, and experienced their immortal, inactive life living through the eternal midday in a land where there were no ups and downs. And when the Devil and his army rushed in, followed by the death of "Kioumars" and the cow, the sky turned dark as with the rush of wolves, and the night came,[26] and the eternal calm of the midday was broken, changing into the continuous and worrisome turn of the day followed by night until the last day.[27] The moon and the stars trembled and the rotation started. Mountains came into being and there came the flood, and the plants grew from the refined sperm of the cow, and from the Man's, there grew two plants that gave rise to the first man and woman. And this is how he Devil indirectly caused the creation of our familiar world, and the creatures, and the activity and reproduction.[28]

With the fall of the Sassanid dynasty in 642 A.D., conditions became suitable for moslemizing the country. The Islamic religion which had emerged in Arabia, progressed in the Persian Empire, and the Kurds eventually were converted to Islam. They became Moslems of Shafii sect. However, Kurds remained faithful to their ancient religion, Zoroastrianism, until 842 A.D.[29]

The people have managed to protect and create their special spiritual values under the mantle of the Islamic religion. These values, on the basis of which the Kurd people has at least succeeded in obtaining its status, remove away doubts about the outstanding character of the Kurds.

In general, Kurdish intelligence and mind make them go in search of God (a common characteristic of all Iranian nations).[30] However, one can observe the highest degree of religious variations among the Kurds Themselves.

Remnants of beliefs in Gods such as "Mithra" (the God of light, prosperity, and the guard of the warriors) and "Anahid" (The Goddess of fertility and water) have somehow remained in the Iranian nations beliefs up to the present time, mostly among the Kurds. "Mehr", the ancient Vedaic God that has gathered the people and watches over the fields with his ever-open eyes, is not only responsible for prosperity, but is a warlike God who guards the promises and is the ultimate judge.[31]

He, who is the saviour God, visits the earth occasionally to sacrifice the cow (in Mithraistic beliefs) or guide the people (in Manichaeism) to save and bless them.[32]

Sacrificing the cow by Mithra is the focal point of Mithraistic beliefs.[33] Sacrifice is the symbol of creation. The death of the cow gives rise to a new life; it is the inspiration for all ancient mystic secrets. All these beliefs point to the question of life, death and resurrection most beautifully illustrated in nature that rejuvenates each year and begins life afresh. Wheat is sown and the golden clusters harvested. (It may be said that the sacred cow is "Mithra" who kills himself to enrich the life with his rebirth).[34]

The death of the sacred cow gives rise to 55 different types of grains, 12 kinds of medicinal plants, and all kinds of useful beasts. Thus, the followers of "Mithra" sacrifice a cow and shed its blood in an annual ceremony to maintain life in nature.

After a man's death, his spirit passes through seven passages or doors in order to unite with "Mehr", but it cannot return to its origin until it is free from the uncleanness of the material world and reaches pure awareness. This belief, which is a theme for reincarnation and is followed by many basic mystic principles, is observed among many of the sects common among the Kurds.

Frederick Spiegel, in his book "The Ancient Iranian Monuments", has come across beliefs common among "Dushik" Kurds from "Dersim", that refer to Mithraism and the worship of Anahita. Some Kurdish tribes from "Yazidi" sect belong to this group. They are called the worshippers of light as they do not pray to anything but the sun and its light. "Yazidi" believe that the God is the creator of the universe but does not interfere with its affairs, and they say that his first creation, who is the same in essence as the God himself, is "Maleke-Tavous", the head and the manager of the world together with six other angels. "Malek-e-Tavous" is wickedness personified.[35] "Yazidi" followers do not regard wickedness as absolutely evil, but believe that the original divinity had later turned into evil, and that it will eventually come at peace with the Lord.[36]

"Malek-e-Tavous" which is of divine essence, manifests itself in religious saints. Also, some Moslem Sufis of the 11th and 12th centuries thought over the subject of the devil being damned, and believed the reason for Satan's disobedience to bow to the man was merely because of his love and obedience to the Lord.

So, they believe the Satan admirable and thus the conflict betwen the abandoned Vedaic Gods, Mithra, the cow killer who gives life (in Mithraism), and the wicked Devil that kills the cow and unknowingly starts the growth in "Avesta" in Zoroastrianism, is clarified in the Islamic mysticism.

In the following centuries, Mithraists were converted to different sects which still exist in Kurdistan. These still hold ceremonies practising symbols and customs of Mithraism. Some of these sects include "Naqshbandi"[37] "Qaderi", "Ahl-e-Haq" or "Yaresan", "Yazidi" and "Ali-Allahi" dervishes. These sects still hold ceremonies of initiation, rebirth, life, going through the seven steps of mysticism and sacrificing the cow of their passions to the God of light accompanied with the tambourine beats and dances and chants and ecstasies. Other ceremonies include Pir-e-Shahriyar's wedding held in Hawraman, at the time of awakening of the earth, 45 days before the spring. These ceremonies start at sunrise (announced by the children), by sacrificing some beasts. During the feast, they cook a stew made of the meat of the sacrificed beasts and distribute

villages lack public utilities such as water, electricity and other facilities. The third type of Kurdish dwelling is a tent made of a few strips of cloth made of goat's hair, as wide as 50-60 cm, and as long as a few metres, that is woven by the tribal women on a horizontal loom. By joining a few strips of these cloths on posts as high as 2,5-3 m, shelter is formed which is known as "Black tent". The tent does not touch the ground and beautiful fences connect the roof to the floor of the house to protect it against the wind and water. These fences are called "Chiqs". The number of the posts used in a tent varies from 9 to 15 depending on the importance and character of its owner. Men's and women's quarters are separate from each other by a "Chiq". Women cook and take care of the children in their quarters. This type of portable accommodation is easily packed when migrating to the summer pastures (Yeilaq) and also set up quickly by the women. The interior of the tent is decorated by beautifully designed carpets and "Guellims" woven by the girls and women of the tribe. Beddings, Mashka (leather bottles), kitchen utensils, saddle-bags and food supplies are seen inside the tents. There are limited numbers of tents in one place, as there is a limit to the number of sheep the can graze in a pasture. Large camps can be seen in vast, open valleys. However, a single tent is never seen because of the security reasons. Most Kurds spend the winter time in villages in clay or stone houses, as these tents are not resistant to the winter cold.

FREE BUT NOT OF TRADITION

The social structure in Kurdistan has been mainly composed of a patrilineal, tribal system in which members identify themselves with their father ancestors who are related to the founder of the tribe. These people live in sedentary groups in towns and villages, or as nomadic, herding tribes. The transition from herding nomadism to the farming sedentary state has created little change in this structure. The first socio-economic unit in tribal organization is the family a few related families form the "Bav" or "Bavak" or "Mal" ("Hoz" among the Kurdish "Jaf" tribes). A few "Bavaks" form "Kheils", a few "Kheils", "Tirehs" (subclans), and a few "Tirehs", "Khanedan" or "Tayefah" (clan). The collection of the clans gives rise to the tribe.
The organizing unit for economic production is also a kinship organization based on the necessities of a pastoral life that is formed for the purpose of co-operation in herding and migration, and is referred to as "Obah" or "Hovveh". Members are the children of one father (Bav) and are relatives. In this unit, livestock belonging to each family is supervised by a hired shepherd and grazes in the common pasture that belongs to the "Obah" or the tribe. Each "Obah" is headed by a "Sar-Obah" (Eskandari Nia, Ebrahim, 1987) or "Obah-Bashi". This position is inherited among some tribes, and in others elected. This head is in charge of management, labour division, hiring shepherds, organizing the migration, dividing the pastures among different livestock, and communicating with the other Obahs and tribal divisions (later, the head became responsible for communications with official organizations).
However, important decisions are made in consultation with the heads of the family members of the Obah. Obah is formed at the time of migration and fulfills its duties during the"Yeilaq" period. It is then disbounded at the time of "Qeshlaq".
The last and the largest sociopolitical organization of the tribes is the "Il" that consists of the collection of the clans. Most Iranian Kurdish tribes have become "Takhteh-Qapu" (wooden door, settled) since the last century without losing their ethnic culture or even tribal ties.[14] Today, only a few, independent, nomadic Kurdish clans in Kermashan (Kermanshah), Illam, Azarbaijan and Khorassan provinces continue their migrations.
After the First World War, with the strengthening of the central governments of Iran and Turkey, and the delimitation of the borders, it became impossible for many tribes to move and the power of the tribal heads declined. Penetration of capitalistic relations in the region and the Land Reform programme launched in these countries, changed their tribal structure. The political events of 1978-88 in Iran and Iraq disturbed the Kurdish regions and caused a greater settlement of the tribes in Kurdistan and Azarbaijan. As a result many families in "Khoi", "Salmas", and "Maku" settled down.
This mostly happened in insecure regions where there were conflicts between the official government forces and the Kurdish resistance.
The only slavery a Kurd may tolerate is that of the tribal traditions.

Kurdish family is usually an extended one composed of the father, mother, children and son's children. Although the father is the head of the family, he is not the absolute ruler and his wife enjoys a respectful position not observed among their Arab, Turk or Persian neighbours.
The father also enjoys an important position in the family. The eldest son succeeds the father.
Kurds mostly marry within the family, clan or tribe. Lovemaking outside the frame of marriage is absolutely banned. Young couples come to some sort of agreement between themselves before marriage, and their parents become aware of their love at feasts and parties and even during some religious ceremonies. Most marriages are romantic. Despite the prevailing traditions and class differences that prevent a head from marrying his daughter to a shepherd, there are many possibilities for youngsters who are not from such extremely different backgrounds. Among the "Millans" the girl lets the boy take away her headdress, which is a colourful kerchief, from her head . By a spring or in some private place. So, the girl's father cannot marry her to some one else unless he avoids marrying her for so long that the boy becomes disappointed and marries someone else[15] The age of marriage is lower in villages and higher in towns and cities because of the young people's schooling.[16]
Marriage between cousins is considered the best and the one most approved. All marriage ceremonies are under the complete supervision of the parents. Under equal conditions, the "Shir-bayi" (money dowry to the girl's family by the groom upon marriage approval) paid for a nomadic girl is much higher than that paid for a settled girl.
Today, wedding ceremonies are just shadows of the forgotten customs which are now only performed as symbols relevant to the distant beliefs. The decorated water jug only used in wedding ceremonies may be the reminder of the times when "Anahid" the God of water and fertility was worshipped. Holding a lamp and a mirror in front of the bride until she enters her husband's house, is the symbol of worshipping the light, and taking her round the oven at her husband's, as well as kissing the oven at her father's, are the symbols of the old times when the fire of the house was regarded as sacred.
The new family is patrilocal, and the women belongs to her husband's family upon marriage.
Ceremonies related to birth and death are also held communally, with women relatives helping in the instance first and men in the second, dedicating their time to a public and social affair. In the first case, women help the parturient mother with prayers and the burning of incense and wild rue, while using all their supernatural knowhow to save the mother from the evil ghosts that try to take her liver away. The baby is then named by the same women.
At burials men carry the corpse on their shoulders to put it in a grave dug in the soil; women accompany them. No meals are cooked in the house belonging to the dead person for three days, and the neighbours bring food for the family. A public feast is held on the third, seventh & fortieth days after death and also on the fist anniversary. Friends and relatives pay for all the expenses.
The common customs among the Kurds consist of both religious, and ancient, mythical ceremonies. As well as at weddings and circumcisions, they say special prayers for the occasion, put on new clothes and visit each other for feasts such as "Qorban"[17] and "Fetr"[18]. Another feast held by the Kurds is the "Moludi" or the birthday of the prophet Mohammad celebrated with glory and importance. Alms food and a special porridge is cooked for the occasion and distributed among the people. The ceremony is accompanied by chanting and playing the tambourine and special prayers to praise the prophet Mohammad and worship the Lord.
Another ancient feast is the "Nawroz" or the New Year celebration held on 21st March, the beginning of the spring. "Nawroz" which is the national Kurdish feast is the most important celebration for the Kurds as well as all Iranians. The occasion is celebrated as in the other parts of Iran by spreading a "Haft-Sean"[19] tablecloth and setting plants, fruit and customary refreshments on it as a symbol of the termination of winter and the start of growth and rejuvenation of nature.
his ancient feast which is attributed to "Jamshid", the Iranian mythical king, takes 12 days during which friends and relatives visit each other in their new clothes . On the 12th day, which is considered unlucky, everybody spends their time in the countryside as on a picnic to avert bad fortune. There are other customs and traditions held by the Kurds which have taken root in their mythical beliefs and religions, such as the pilgrimage to the saints' shrines and the celebration of Pir-eShaliyar's wedding.

There are pomegranates, peaches, apples, figs, apricots, and also walnut trees that thrive for hundred years. Vegetable patches can be seen at the edge of the villages. Kurds are skillful gardeners and make the best use of the smallest cultivable land. Other crops such as onions, watermelons, cucumbers, musk melons, aubergines, corn and pepper are also planted everywhere. With over half of the Kurdish people living in villages, farming and problems related to land and its manipulation are amongst the most important aspects of Kurdish life.

Farming in Kurdistan is mainly practised in a traditional manner with modern machinery used in some of the processes. Vast lands with mild slopes are often ploughed by tractors, whereas the animal drown plough is used in high, steep lands.(7) Mechanization requires the capital and expertise which are not available to the villagers.(8)

Prior to the First World War, most of the Kurdish territory was included in the Ottoman Empire. In 1839, military fief was abolished and the land-owning system came under the control of the Ottoman Government, and was respected until 1939 in territories included in the realm of the Ottoman Government such as Iraq and Syria. Different types of landownership included the lands belonging to the government, endowed lands, lands dedicated to the lower class people, public lands, desert areas belonging to the government, and crownlands (in Iran only).

Agrarian Relations

All land relations were based on landownership in the old socioeconomic framework bound to special limits, despite the variation in ownership, with regard to the interests of the landlord that represented a restricted natural economy.

The census released in 1973 relating to 49 sample villages in the Iranian Kurdistan region, indicates that these villages were grouped into large scale ownership, petty ownership and endowed lands as classified by ownership, before the land reform. There has been a farm-letting contract between the owner and the farmer according to which the owner's share of crop would be determined on the basis of production factors such as land, seed and water (in case of irrigated farms) and tool's etc.

According to (H. Rabino 1911), a system called ten and two "Dah-o-Dou" has been common in Kurdistan in which the crop is divided into ten shares of which two belonged to the owner and eight to the farmer. All expenses were paid by the farmer in this case, whereas in "Niwah-Kari" system, the farmer only provides the seed and labour, and the owner pays for the taxes and the harvest, etc.(9)

Village lands which are divided into "Jofls" (cultivating units with certain amounts of seed) are redistributed among the peasants every five to fifteen years. Only the owner is in charge of paying taxes to the government. He receives an arbitrary tax from the peasants in addition to his ownership interests.

Most researchers have reported two classes existing among the Kurds; the noble class that includes the warriors and the landowners, and the armed servants and their serfs, who are almost semi-slaves. The latter class, whether referred to as serfs or "Gurans", is distinguished from the other Kurds by their appearance, race and language.(10)

There is yet another theory describing the existence of these two groups on the basis of the settlement of part of the tribe. Warriors are believed to belong to the nomadic section, and the farmers who are dependant on land, to the sedentary one.

"Aghas" and "Bags" ruling the semi-nomadic tribes, belonged to the feudalistic system governing the Minor Asia, and were considered subjects of Iran, Turkey or the semi-independent, autonomous governors in either of these two countries. Kurdish tribes not only had to pay taxes and work unpaid for their feudal masters, but were to form armed groups under their orders. These groups would serve as military forces in the border areas and played an important role in fulfilling the non-economic requirements of the masters on their sedentary peasants.

During the third process of the Land Reform, the owners were obliged to sell the land to the lessee farmers or divide them between the farmers and themselves on the basis of the possessory interest. Only 30% of the 43 villages under study were included in the third process of the Land Refrom.(11) Governmental foundations took the place of the landlords and their representatives.

Agricultural machinery found its way into some of the villages of tie region and created a new powerful social class that formed new relations in the rural communities with their production tools. This newly established class that consisted of former petty landowners or the urban and rural merchants, became practically involved in farming through the purchase of lands, or "Niwah-Kari", or leasing the lands, and took possession of a remarkable acreage.

Thus, the Kurdish farmer entered the market and was cheated by brokers and dealers.

After the Islamic Revolution of 1979 and the dispossession of the landlords who were related to the former regime, new agrarian relations came into being in some regions of the province. The land transfer board (the board appointed by the government to make decisions about the lands in dispute or those which belonged to the owners related to the former regime) founded 266 "Moshas" (temporary cooperatives). In some villages of the region the low efficiency of the farm is determined by the ratio of the crop and the area of land under cultivation which together with the acreage under dry-farming (that is more than five times the irrigated lands) necessitate a change in the agriculture of the region in favour of new methods.(12) Bee-keeping is the other activity of the province using both native hives and those made of pottery and strawmat kept in special rooms called "Hangdan" in winter.

Hunting and gathering are counted as a source of food among the Kurdish tribes.

Handicrafts

Handicrafts play a major role in the economy of the region. Kurdistan is not just a home for the nomads and farmers; there are also towns and cities.

In the past, these crafts were made for family consumption in the framework of a natural, rural and nomadic economy, whereas today, they are produced for exchange on the market. Tools used for this purpose are primitive, and labour is organized as in the family. Production tools are at times in the possession of the producer or are rented. Carpet and Guelim weavers are women who are paid daily, on a commission bases, or to order by the carpet merchants.

Dwellings

Kurdistan has been inhabited since the old times, both in the Stone Age when man lived in caves and during the time when highlands and valleys were considered a natural refuge for her inhabitants. Natural caves in Kurdistan have been suitable places for Stone Age man and people living in the Middle-Ages who took refuge there in hard times. These caves were unconquerable fictional fortresses with ramparts as great as cliffs and the high peaks. Though these wonderful caves are now shelters for the herds, the Kurdish populace still regards them as mysterious places with hidden secrets.(13) Valleys and caves sheltering fictional treasures and jinns and demons have a special place in Kurdish fables.

There are different types of dwelling in Kurdistan, since Kurds live in towns, villages and tribal tents. All towns located in this region have a dual structure; the old parts are located around the centre that consists of a Bazar or "Arg" (the feudal's fortress), or a house of worship and a modern section built planned with streets and avenues unorganically related to the older parts.

Towns have running water, electricity, schools and health centres, governmental offices and military installations. Kurdish villages which are usually built by the rivers and waterways, are consist of houses made of straw and clay walls with wooden beamed ceilings. In mountainous villages, houses are made of stone and clay and are built in terraced rows only accessible by narrow alleys. The roof of the lower house is a yard for the upper one. Windows are small and often open inward. Walls are decorated with colourful flowers and the inside of the rooms are grouted white. There is an oven in the middle of the clay floor of the room which is used both as a stove and for heat in the winter when a wooden stool (like a table) is placed on top of it and coverd with a quilt to make a "Korsi". At times they make platforms for sitting and sleeping that are built all around the room and outside. Ceilings are mostly made of tree trunks thickly covered with clay and straw.

Stables are located in yards, occasionally separated from the other sections, or in the lower floor in case of the mountainous villages. They are often non-hygienic. Roofs are used for drying many agricultural products, whey, fruit and vegetables and nuts for the winter. They are also the meeting ground for women neighbours. Men meet each other on the platforms or in the only tea-house of the village. Houses located in the plains mostly have large gardens, and a large rectangular room is the living area for the livestock and the farmer along side each other. Most

to this country.
In Iraq, they occupy the north eastern part of the country and the provinces of "Dehuk", "Zakhou", "Mazuri", "Emadeih", "Akra", "Sanjar", "Sheikhan", "Karkuk", "Arbil", "Soleimani", "Dialleh", "Khaneqein" and "Mandali". In Syria, they live in the north of the country along the southern side of a highway which constitutes the border of the country, and another region stretching from "Kurd-Daq" mountains to the east of Euphrates.
From the point of the view of the 5 countries that contain parts of the Kurdish people, their population is regarded merely as a matter of politics, and since they have tried to integrate them into the other peoples and provinces, there are no separate statistics available. At present, the question of population has become a complex political issue and subject to negotiations. The opposition faction estimates the Kurdish population to be around 20 to 25 Million, whereas the governments believe it to be half this figure.(3)

THE HARD WAY OF LIFE

The myths that tell of the origins of this people, have also talked of their hard way of life. The hard mountain is a shelter for a people who have escaped the dragon,(4) and have found their freedom in this remote corner of the world. The nature of this land and its ecological conditions such as the existence of high altitudes and deep valleys, the uneven quality of the land the high rate of precipitation and the existence of numerous rich pasturelands, and the grasslands located in different climatic regions, have given rise to a herding, nomadic or seminomadic mode of life in this region.
In addition to the above natural conditions, historical background, the economic and military situations, the pressures of taxation levied by arbitrary governments on sedentary tribes and farmers, the deprivation of individual and human rights including the right to land, as well as their lower economic and political status compared with the migratory societies, forced the Kurdish community to adopt migration and the tribal organization in order to create an atmosphere of social security and a more efficient economic and military ground for confrontation with the central governments.
Such conditions naturally call for a serious problem of production in this society. Livestock production in this region becomes as important as farming or even more so for three reasons; the first being the production of livestock manure used both as fuel and in agriculture; the second is the dairy products consumed as food and also exchanged; and the third is the use of goat's hair made into tent-cloth, ropes, etc., and sheep-wool used in carpet weaving and clothmaking (A. Lambton. 1954).
Sheep are of best stock, and are resistant against the cold. They take a rather short time to grow fat and have a high quality wool. The most important beasts and herds in Kurdistan are horses, donkeys, goats, fatty rams, dogs, camels and cows. Animal husbandry in this province is traditional and based on exploitation of the pastures in suitable seasons, and feeding the beasts in unsuitable ones. Since herding depends on nature, the other two factors, that is the man and the beast, are of lesser importance.
Herds are privately owned, and a shepherd is employed to take care of them(5). According to the traditions and the tribal beliefs, pasturelands belong to the tribe.
When heads of the tribe took possession of the arable lands belonging to sedentary farmers and also the pasturelands, and so becoming feudal Khans of the region, the members of the tribe had to pay them a right to use the pastures. The right was allocated to every family or "Ojaq" (oven) separately. Members of the tribe were considered as serfs belonging to the head, and the tent-dwellers would pay him some tribute in the form of goods and provide him with armed men in order to graze their herds in certain paths (Ill-Rah) and stay on certain pastures. Tent-dwellers would pay taxation to the governments through the head of the tribe (that is when the governments could gain control of the region). This taxation would be paid in the form of military services, unpaid labour, agricultural products, livestock, or even in cash.
There are three particular forms of herding in these region: 1. Village herding in which every family keeps a few domesticated animals in a comer of their residence in addition to farming and other activities. A shepherd takes the cattle for grazing.
2. Tribal herding suited to migratory or semi-sedentary modes of life. Winters, which are usually long in most corners of Kurdistan, are spent in the plains in houses made of straw and clay, or in valleys in stone houses. Cattle are kept in stables attached to the houses or located in the lower floor and they are dry-fed. In spring time, they cultivate their piece of land and leave a few men behind to take care of it, and then move towards summer grasslands (Yeilaq) with their herd. At times, these grasslands are located adjacent to "Qeshlaq" (winter residence).
Herdsmen who take their herd in winter for gazing at rather regular intervals, get together during migration in summer grasslands and form special groups called "Obah" or "Howar" or small communities made of forty to eighty families, and employ a few shepherds to take their herds for grazing in community grass-lands. Each "Obah" has a head called "Obah-bashi" who is from among the wealthiest and most influential members of that community, and is in charge of all related affairs. "Obah" is the transitional phase between the natural, family-oriented economy (based on production for the consumption of the family or related families), and the production economy. "Obah-Bashi", who has enjoyed the advantages of the common pasture by making use of the unpaid labour of the shepherd and the free expenses of the cattle (Obah-Bashi's expenses are paid by the members), has later on become a master himself. He has integrated the sheep belonging to the sedentary people into his own cattle and thus diverted a remarkable share of the income to himself. He also enjoys a greater benefit by not accepting the beasts belonging to some of the tribe members,(6) and practically deprives a group from the right to use the pastures. The consequent "Obah", therefore, is one with no family or tribal ties which embraces different classes and works as a merely economic unit that helps to change the socioeconomic structure (V. Nikitin. Quoted from Vilchevski, 1936).
The heads of the tribes were weakened after the First World War with the strengthening of the power of the central governments in Iran and Turkey. The impacts of the production economy in the region and the land reform further changed their tribal structure. Pastures located in the tribal realm were manipulated in common on the basis of the "Obah" (tribe) and in accordance with tribal traditions passed from generation to generation. After the land reform in 1964, however, and the Islamic Revolution of 1979 in Iran, pastures were converted into non-irrigated farms by the farmers who also took possession of the tribe ways (Illrahs) and pastures (due to the fact that the right to the pastures was not recognized for the tribes). Many of the tribal members were forced to settle down and abandon migration, or lease their inherited pastures from the farmers, or those who had managed to register them. The private use of the pastures granted as grazing rights to each family was the last blow inflicted on the remaining tribal units in this region.
3. Livestock production for the market operating with the aid of modern facilities and hired labour in order to feed and take care of the herds at the same place.
Dairy and other livestock products such as milk, cooking oil, butter, cheese, whey, sour milk, yoghurt, wool and animal hair which were mainly produced in the past for family consumption or exchange with the other goods required by the tribes, is now produced for sale and exchange on the market due to the replacement of natural, self-sufficient economy with the productive one.
Labour force among the tribes is on the basis of the family, and the hired shepherd, and is divided with regard to age and sex. "Obah" is in charge of organizing and grazing the pastures.
In villages, labour force is on the basis of the family and the hired shepherd with no particular organization. Techniques regarding manipulation and maintenance are primitive and non-hygienic.
In a capitalistic relation, labour force is based on the hired labour, with implications of a more advanced technology, division of labour depending on varied skills. Animals are also dry-fed.

The Plain Ruins The Kurds

A Kurd will not become a farmer unless forced to under special conditions and situations (V. Nikitin. 1957). Villagers constitute most of the population of Kurdistan, and dry-farming is practised in the highlands because of the irrigation problem and the fair level of precipitation. Cultivable lands and pastures are found on the slopes and mountainsides. Only a part of the cultivable land is used for farming, and grain cultivation in the Kurdish areas plays an important role in the economy of the related countries.
Grapes are planted all over Turkey, and Iran. Fruit trees are also abundant.

people who fought, and at times defeated, the empires of the plains such as Babylonia and Assyria. These people who are the cultural progenitors of the modern Kurds, were settled in the heart of Kurdistan, through assimilation or displacement of the previous inhabitants. Minorsky (1934, pp. 1132-49) writes that on the basis of linguistic and historical data, Kurds are generally classified among the Aryan (Iranian) nations. In a brief historical summary by Soane (1912, p. 369) it has been suggested that Kurds are the descendants of the ancient Medes who first stepped across the threshold of history as Cardouchioi of Xenophon's Anabalis (Carduchi or Karduk). It is maintained that for 3500 years, this exclusive race has withstood the armies of every conquering power in the Middle-Asia, retaining their language intact, and keeping their blood free from contamination (Hay, 1921). Thanks to the same exclusiveness, they have also maintained a stagnant literary and political existence.

Kurdistan, in turn, formed part of the empires that followed; the Sullukies (331-129 B.C.), the Parthians (247 B.C.-A.D. 226), the persian Sassanids (A.D. 226-636), the Arab Caliphs (636-1258), the Mongols and Turkmen (1258-1509). Through the vicissitudes of the many wars between the Ottoman and Persian Empires from the 15th to the 19th century, the Kurdish principalities and tribes remained partially independent. Hostile armies marched along the great valleys but the Kurds remained unmolested, although their country was included in the lands conquered by either side. In the 16th Century the frontiers between the Ottoman and Persian Empires were more or less stabilized leaving about three-quarters of Kurdistan in the Ottoman Empire and one quarter in Persia.

The descendants of the survivors

The story of the creation of a people who have lived on the high passage of man's civilization since the dawn of history is the myth of a tribe that has left the world of antiquity behind, riding their fast horses, so as to take a rest in this high plateau. The old men of the tribe narrate the story of the creation of the Kurdish people as brought in one of the myths related to the Iranian nation in the "Book of the Kings" (Shah-nameh) composed by the Persian epic poet Ferdowsi. According to the story, "Jamshid" who was one of the first fictional kings of Iran, ruled over seven countries of the earth and that of the giants and the fairies. Under his rule, the earth became organized and habitable and the casts were formed and jobs and professions created. In his time, men and creatures would not die and the plants and water would not dry up, and abundance was boundless. There were no signs of cold or heat, old age or death, and also the greed that was created by the Devil. All this persisted for as long as "Jamshid" kept to his religion and worshiped the Lord; but when he became proud and called himself the Lord, the divine right left him and the world turned into chaos and the people elected "Zahak" their king.

"Zahak" was ill-set, unclean and frivolous, but at the same time brave and ambitious. He was the son of a good man called "Madras" who lived on the plains of the lancer-riders (Arabia), and was referred to as "Bivar-Asp" because of the ten thousand horses he owned. "Zahak", deceived by the Devil, killed his father. The Devil, dressed like the cooks, came to him and kissed his shoulders on which two snakes grew. He then hid himself, and once again reapeared to "Zahak" disguised as a sage and advised him to remedy the sanakes by feeding them the brains of two youths, so the human race would becarne extinct. Two pious men, "Karmail" and "Armail", who were in charge of the task realized that if they fed the snakes with a brain of one youth and a calf, no one would find out, and thus they could save a youth each day. They would then provide a herd for these youths and send them to the mountains. These young people gave birth to children who started the Kurdish nation.

It is also told that a blacksmith called "Kaveh" who lived at that time had nine children who were sacrificed to the snake-shouldered king. By the time his last child was to be sacrificed, the father lost his patience and hung his leathern apron on a stick and went to the people to incite to rise them against the king. The people granted his call and rushed to Zahak's palace, destroying the fortress wiht the aid of "Fereidoun", a man of royal descent blessed by the Lord. They imprisoned "ZahaK" in Mt. Damavand where he was to remain in chains until the last day.[1] The event was celebrated by all, and the celebration which is referred to as "Nawroz" has remaind to this day among the Kurds and Iranians.

The marriage of magic and beauty

According to another tale, Kurds descend from the "Jinns". An Arabic proverb says "Kurds are a tribe of the Jinns", and it is said that Solomon ordered five thousand young Jinns in his service to travel to the far ends of the world and never return unless they brought with them five thousand virgins from amongst the most beautiful girls. Jinns went in search of the beautiful girls for many years and by the time they returned with the five thousand of the most beautiful women of the world, Solomon had died. Since the Jinns liked these beautiful women, they married them and begot beautiful children from whom the Kurdish nation was formed.

MOUNTAINS; THE SHELTER OF THE FREE

The heart of the original Kurdistan is the rocky Zagros mountain range stretching from north west to south east. In the west, these mountains terminate in hills sloping towards Mesopotamia. In the north, the mountains gradually join the high plateau called "Armenian Anatolia".

Kurdistan's landscape is formed by huge mountains, sloping valleys, and fertile plains. Mountains become higher and valleys deeper and unfit for agriculture as we go towards the west. Going eastward, valleys become wider and there are cultivable plateaus of fertile soil. In southern Kurdistan, the peaks reach three thousand feet. Further north they rise from ten to twelve thousand feet with the highest being Mt. Ararat at seventeen thousand feet.[2] The plateaus on which these mountains rest are also high; lake Van, on the north of Kurdistan, is over six thousand feet above sea level.

In summer, the heat is intense, especially in the valleys and plains. In winter, the cold is penetrating and bitter. The country as a whole may be divided into the following regions;

1. A Subtropical area in the south, where winters are temperate and summers intensely hot. The region is extremely dry, and the prevailing wind, the "Black Wind" (Rasha-baa'), blows from the north east.
2. The high plains, where winters are relatively severe and summers dry and hot. During the winter, snow and heavy rains fall for three months.
3. The mountainous area with extremely severe winters. Snow falls to a depth of several feet, closing most of the passes for 2 to 3 at that time. In spring time, it is still cold and snow isvisible on the peaks until August. Summers are mild and temperate.

Kurdistan's fauna include the ibex, lynx, gazelle, deer, wolf, fox, leopard, bear, wild boar, hare, squirrel, jerboa, stonemorten, hedgehog and common rodents. Snakes, frogs and lizards are plentiful in localities. Fish are abundant in all rivers. The most common birds are; grouse, snipe, goose, duck, crane, plover, pigeon and stork, known as "Haji-Lak-Lak", as it is supposed to go on a pilgrimage to Mecca during the August migration. Insects abound in quantity everywhere. Scorpions are common as well as the large spiders.

Coal, salt springs, rock salt mines, sulphur springs, gypsum, soft sandstone and limestone are obtainable throughout the mountain range. The numerous rivers and mountain streams offer a great potential for improved irrigation and electric power.

At present, the Kurdish settlement forms a wide strip stretching from south to north along the Iran-Iraq border starting from "Mandali" to the east of Baghdad and continuing towards the border separating Iran and Turkey and as far as the Ararat Mountains. In the north, it extends towards the borders of Transcaucasia (Armenia and Azarbaijan). The northern border of "Arz-e-Rom" constitutes the northern border in Turkey, and in the south Kurds are restricted by the borders of Mesopotamia. They are limited in the west by the Euphrates. Kurds have penetrated into Asia Minor and have almost gone as far as the Mediterranian Sea by forming small, isolated communities near "Qunieh" and "Sollukieh" (Silici).

In Iran, Kurds are found on the north east, particulary in Khorassan where they were moved to fight against the Turkments under "Shah-Abbas", and "Qazvin" and the "Fars" province, where they were exiled under "Nader-Shah" from Afshar dynasty. They are also scattered in Mazandaran region and even at the foot of the "Taftan" volcano in Sistan and Baluchistan province situated on the remote south eastern corner of Iran near the border with Pakistan. Today, Kurds live mainly in the north west of the conutry and are scattered in Kermanshan, Illam and Kurdistan provinces and the "Garrous" region and most parts of west Azarbaijan province.

In Turkey, Kurds live in the east of the country along the "Zagros" mountains and their branches. They reside in the provinces of "Van", "Bitlis", "Sanjaq" and "Hakari" with the majority living in "Diarbakr" and "Kharpout". All together, they live in 17 provinces of the total 67 belonging

Kurds of Iran

INTRODUCTION

Kurdistan, this ancient land of haughty mountains and fertile plains, of cold winters and moderate rainy summers, of hard won passes and narrow sloping valleys with hundreds of rivers flowing deep in the bottom, is where a brave people live. This is where a warlike, unruly, dynamic people have inhabited the Zagros mountain range and mingled with the natives since the dawn of the history. This is where snowovered mountain paths await tragedies at winter dawns and dusks; and where the eternal calm of the mountains and the roaring of the free souls rule.
In the cool tranquility of the dreamlike mountains, where silence is occasionally broken by a cock's crow or\a mule's neighing, thunderous gun-shots are not a are sound. An age-old, surprise awaits you at each corner. Penetrate inside and you will listen to its mystery. You can understand the simple, eastern Kurdish soul; a soul filled with the paths, orchards and villages among the rocks that you find in their land, like a winding road passing through valleys, listening to the rush of the rivers, or a pilgrim walking long roads in the hope of joining a saint buried in a grave on top of a hill and decorated with black stones and green and white flags.
This land is a plain composed of hundreds of colourful patches of earth where remote villages are found here and there resting in the morning fog sheltered by a rock, or located on top of a hill. The villages are full of earthen huts and pyramids, tablets of cattle-droppings. There are vast wheat fields ready to be harvested by farmers' hands and sickles, or an open space where golden hay separated from wheat grains flies through weary fingers which have worked the soil. There is the busy market-place in a town that is feverish and armed to the teeth; a town where old, pastoral songs can be heard, and magical spells as old as mankind, rise from the tambourine, its crescendo rhythm challenging every man to deny the material life as he moves into a strnge dance. Arms open to the tambourine beats, hair flying in the wind mocking the man's pain and body, stabbing one's stomach with a dagger, piercing one's lips with a sword to prove that a man can say "no" to his bodily cage.
Kurdistan is a mountainous area, her landscape is formed by high altitudes, sloping valleys, and fertile plains. Mountains become higher and valleys deeper and unfit for agriculture as we go towards the Northwest. Towards the East, however, valleys become wider and there are cultivable plateaus of fertile soil.
People of the mountains are cattle-raisers and breed goats and sheep; the plains people are farmers and raise crops such as wheat, barley, rice, tobacco, alfalfa and corn.
In a cultural-historical context, Kurds can be recognized as an ancient people who have resisted various invasions and deadly confrontations during their history. Their spirits reflect their nature. The bright colours of their land wrap their souls and bodies. A golden sun shines on the plains and steppes surrounded by mountains and green valleys lying in the bottom of snow-capped peaks, where cattle are milked in village sunset when flocks of herds return to their fold. One can smell fresh bread in the narrow alleys, and hear men talking about politics in the light of the lantern sitting at the supper-cloth spread, bread, yaghurt and tea.
Remnants of old forests with occasional trees of bitter almond and wild pistachio can be found in the region, while forests of oak, ash, wild tamarisk, and a rich wild life still exist in Kurdistan.
Despite the wind-swept, rain-washed petrograghs on the weary face of her rocks, the history of this land is a mixture of truth and fable. It is, however, clearly understood that they are people of Indo-European stock who have lived in a constant struggle with the plains people while inhabiting the higher altitudes of Mesopotamia, and who have at times either conquered ther regional Empires or been vanquished by them. This land has been overrun by Sollukies, Parthians and Sassanids in ancient times, and by the Arab Caliphs and Mogol invaders and Ataban Turks in the Middle Ages.
The last blow against them was after the First World War, when their land was divided among the countries of Iran, Turkey, Iraq, Syria and the Republic of Azarbaijan and Armania.
"Kurdistan" is under the control of the central governments and the affiliated offices are mostly managed by the non-Kurds. Despite all this, each Kurd reviews the dream of autonomu in his mind, singing it in Kurdish along with his fellow kinsmen while placing their hands at each other's back and tapping their feet on the ground in a dancing motion.
Town settlers constitute half the Kurdish population and are mainly merchants or civil workers. There are no major industrial firms or productive companies in Kurdistan. It is also short of natural resources, but there is an abundance of water here, as many rivers and mountain streams flow in the district. In the past, nomadism was a prevalent way of life in Kurdistan, but now most nomadic tribes lead a sedentary life.
Most Kurdish tribes have become sedentary since the last century, without losing their national identity and tribal ties. The Kurds of the mountains had preserved their tribal attitude until recent times. However, this tendency was much less among the plains people where feudal laws used to rule. Today, these realtions are replaced by capitalistic ones. The Kurdish tribes come together under the patriarchal leadership of a head (Raiz) who is known as "Bag" or "Agha" amd who takes authoritative measures in the absence of the legal statues.
Sources of income in Kurdistan include fruit growing (apples, pears, pomegranates, quinces, figs, walnuts, Local almonds, cherries, sour cherries, and peaches are grown in the area), bee-keeping and local handicrafts. The latter plays an important role in the economy of this district and differ from one place to another depending on the nature of the region.
Local handicrafts include carpets and rugs, Guelims, jajims, shawls, brocaded silk, Guivahs (kind of light cotton shoes), felt mats, embroideries, leather products, turnery, mat-weaving, and metal tools such as knives and weapons.
Kurds are mostly Sunni Moslems today, but one can observe the remnants of Mithraism and Zoroasterianism in most of their customs. Some Kurd are Shiite Moslems and some are "Yazidis" whose religion is Syncretistic. The "Peacok Angel" (Malak-e-Tawus) is also an important faith among the Kurds.
The Kurdish language belongs to the Indo-European family of languages and has its own grammar and it is close to ancient Iranian language. Because of the mountainous nature of the region, there are a few Kurdish dialect.
The Kurdish spirit is revealed in strange ceramic pots made by the weary hands of a woman who fires them in a home-made kiln. In the picture frame on a top shelf a family history is portrayed. The family has been moved and separated by the Iran-Iraqi war but the picture reveals a man in Kurdish dress, another in army uniform, a third in Iraqi-Kurdish dress and a fourth is at a Turkish University; a family that is essentially and irrevocably Kurdish. One of them is a "Pesh-Marga", another a civilian freedom fighter.
Women look at the pieces of "once-a-family" hundreds of kilometers away, and it is clearly understood that they will always be united no matter how far away they are from one another.
This spirit is crystallized in a mother's "grief-to-come" for the one she has given life to and has brought up to be taken away from her in "not-a-distant" future. It is revealed in the short life of men and women who find it more pleasing to live their lives in moments of climax than to succumb to an ordinary, quiet life. These are people who dream sweet dreams of reaching their goal; People who postpone the "grief-of-failure" to the promised moment and FACING DEATH, CHANT THE EPIC OF LIFE.

ON THE PASSAGE OF THE HISTORY

The mountains above Mesopotamia have always been inhabited by

KURDS OF IRAN

Photos
N. Kasraian

Text
Z. Arshi



KURDS OF IRAN

Photos
N. Kasraian
Text
Z. Arshi